

اللَّهُ أَحْسَنُ الرَّحْمِ

حستاری دیگر (۲)

(تقدیرخی از زمان های برگزیده کودک و نوجوان)

تالیف
فرخنده حق شنو



خانه کتاب
مرداد ۱۳۹۲

سرشناسه: حق شنو، فرخنده، ۱۳۴۰

جستار دیگر (۲): نقد برخی از رمان‌های برگزیده کودک و نوجوان / تألیف فرخنده حق شنو. مشخصات نشر: تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص - فروست: خانه کتاب؛ ۳۷۷.

شابک: ۱۴۸۳-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸-۴۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

عنوان دیگر: نقد برخی از رمان‌های برگزیده کودک و نوجوان

موضوع: ادبیات کودکان و نوجوانان - تاریخ و نقد

شناسه افزوده: خانه کتاب

رده‌بندی کنگره: ۷ ۱۳۹۲ ح ۲ ف / ۱۰۰۹ PN

رده‌بندی دیویی: ۸۰۸/۰۶۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۳۱۴۱۰



۴۲



۳۷۷

عنوان کتاب: جستاری دیگر (۲)

(نقد برخی از رمان‌های برگزیده کودک و نوجوان)

تألیف: فرخنده حق شنو

ناشر: خانه کتاب

نوبت چاپ: اول - مرداد ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۱۴۸۳-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ سروش

تهران: خیابان انقلاب، بین صبا و فلسطین جنوبی، پلاک ۱۰۸۰، مؤسسه خانه کتاب

تلفن: ۸۸۳۴۲۹۸۵

فهرست مطالب

- سخن نخست ۷
- مقدمه ۹
۱. جبرجیرک‌هایی که اعتصاب کردند/ نقد شبی که جرواسک نخواند ۱۳
۲. این جا آخر دنیاست/ نقد گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند ۲۵
۳. فانوسی عین ستاره/ نقد کتاب خانجون و خواب شمرون ۳۵
۴. یک بغل ابر در سینه/ نقد رمان انگشت مجسمه ۴۵
۵. باغ‌های محکوم/ نقد داستان من و سنگ و لیلای مجنون ۵۱
۶. امید به رویش/ نقد رمان نخل ۷۱
۷. موشک جواب موشک/ نقد رفاقت به سبک تانک ۷۹
۸. یک نفر گریه می‌کند، جایی به همین نزدیکی
- نقد داستان لالایی برای دختر مرده ۸۷
۹. نقد مجموعه پنج جلدی داستان‌های ترکش‌های ولگرد ۹۹
۱۰. تو در باغی و من در پشت دیوار/ نقد هامون و دریا ۱۲۱

سخن نخست

رخنه‌شناسی معرفتی از مقوله‌های بسیار ارزشمند و ضروری در ساحت اندیشه‌ورزی است که در فرهنگ ایرانی و جهان اسلام از آن با عنوان نقد یاد می‌شود و منتقد نه عیب‌جو بلکه طیب‌دواری است که به انگیزه دانش دوستی و کمال‌جویی معرفتی در کنار و همراه با نویسنده دلان‌های پُریچ و خم اندیشه و خرد را طی می‌کند، موانع و کاستی‌ها را می‌شناساند و راه‌های جدید را فراروی او می‌گشاید، و طبیعی است که یکی از لوازم جدایی‌ناپذیری که منتقد را به هدف متعالی رهنمون می‌سازد - جدای از احاطه به موضوع نقد، و به‌کارگیری روش مناسب - بهره‌برداری از ادبیات متناسب با نقد است تا کاشف از حُسن فعلی باشد و مخاطب و نویسنده را با خویش هم‌دل و همراه سازد. اما متأسفانه در جامعه کنونی، آسیب‌شناسی نقد و نقدِ نقد، آشکارا به اثبات می‌رساند که یکی از موانع مهم نقدپذیریِ فعالان حوزه فرهنگ مکتوب، عدم پایبندی به اخلاق و ادبیات فاخر نقد است.

مؤسسه خانه کتاب در دههٔ اخیر در حدّ بضاعت اندک خویش کوشیده تا بسترهای مناسب نقد را مهیا سازد. در این راستا دبیرخانهٔ جشنواره نقد کتاب

که نهمین سال از عمر پربارِ خویش را پیشِ رو دارد با همکاری گروهی از نویسندگان، صاحب‌نظران و منتقدان، حرکتی ارزشمند در حوزهٔ مبانی نظری نقد، اخلاق نقد و آموزش عملی نقد آغاز کرده است.

آنچه پیش روی شما خوانندهٔ گرامی قرار دارد، مجموعهٔ نقدهای سرکار خانم فرخنده حق‌شنو بر برخی از رمان‌های ارزشمند حوزهٔ کودک و نوجوان است که امیدوارم برای نسل جوان نویسندگان این حوزه مفید و آموزنده باشد.

«علی اوجبی»

مقدمه

اهمیت نقد ادبیات داستانی کودک و نوجوان در راستای پیشبرد ادبیات داستانی امروز کشور، سبب شده تا اظهار نظرهای بسیاری درباره نیازهای عمیق این مقوله توسط نویسندگان و منتقدان ابراز شود. با اینکه نقد آثار کودک و نوجوان سالیان درازی است که در دنیا به طور جدی مورد توجه گرفته، و کشورهای پیشرفته توسط آن توانسته‌اند به نقاط ضعف و قوت آثار خود دست یافته، و در راه بهبودی و تصحیح ادبیات کودک و نوجوان خود قدم بردارند اما در جامعه ما توجه چندانی به این مقوله مهم نشده است.

در محدوده اندک نقدهای ادبیات داستانی کودک و نوجوان که در نشریات به چاپ می‌رسد، کم‌تر به مباحث جامع و سازنده، و علمی توجه می‌شود. این در حالی است که نقد صحیح، ارتباطی سازنده بین نویسنده و مخاطب و منتقد برقرار می‌کند. به این ترتیب که منتقد می‌تواند به نویسنده راهکاری مناسب‌تر برای برقراری و ایجاد ارتباط با مخاطب ارائه داده، و با برداشت از متن نویسنده، به مواردی اشاره کند، که نویسنده ممکن است از آن غافل مانده باشد. لذا اینگونه نقدها می‌توانند وسیله اعتماد نویسنده را جلب، و سبب آشکار کردن موضوع اصلی اثر برای مخاطب گردند.

ایده، طرح، موضوع، محتوا، درونمایه، ساختار، قالب، نوآوری و بداعت، هیجان، احساس برانگیزی، طنز، تخیل، فانتزی، ماجراجویی - بیشتر برای پسران - و احساس

و عاطفه - بیشتر برای دختران - تعلیق و انتظار، زبان ساده و صمیمیت لحن، توجه به نثر و استفاده از جملات و واژگان مناسب، به کارگیری خلاقیت نوجوان، آشنا کردن او - در حد نیاز - مشکلات و مسائل موجود در جامعه، و آشنایی با ایدئولوژی و فرهنگ جامعه، و... برای کودک و نوجوان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، که بخش‌هایی از نقد آثار کودکان و نوجوانان را پی‌ریزی می‌کنند. نگارنده در اثر حاضر سعی کرده در حد بضاعت اندک خود، تا آن جا که مقدور است به آن‌ها بپردازد.

لازم به ذکر است رمان و مجموعه داستان‌های نقد شده در مجموعه نقد «جستار دیگر ۲» که بیشتر مربوط به دهه هشتاد می‌باشند، علاوه بر تنوع شکل (فرم) و محتوا، هرکدام به دلیل خاصی، از اهمیت ویژه‌ای نیز برخوردارند. به این ترتیب که برخی به چاپ‌های مکرر رسیده، و برخی برنده جوایز مختلف در ایران و خارج از ایران شده، و برخی دیگر نیز مورد توجه گروه کودک و نوجوان قرار گرفته اند. همچنین این آثار از نویسندگان مهم و صاحب نام کودک و نوجوان به نگارش در آمده‌اند. اسامی این رمان‌ها و نویسندگان آن‌ها عبارتند از:

۱- شبی که جرواسک نخواند، اثر جمشید خانیان: سال ۱۳۸۶، انتشارات میرفراهانی، و کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، برگزیده جشنواره شهید غنی پور، و شورای کتاب کودک.

۲- گرک‌ها از برف نمی‌ترسند، اثر محمدرضا بایرامی: سال ۱۳۸۷، برگزیده جشنواره شهید غنی پور.

۳- خانجون و خواب شمرون، اثر شرمین نادری: سال ۱۳۸۹، نشر حوض نقره، بداعت و نوآوری، و استفاده از عناصر بومی، و توجه به فرهنگ و خرده فرهنگ ایرانی.

- ۴- انگشت مجسمه، اثر فرهاد حسن‌زاده: سال ۱۳۸۸، انتشارات سوره مهر، موضوع انقلاب و جذابیت و بکارگیری همه عوامل و عناصر داستانی.
- ۵- من و سنگ و لیلای مجنون، اثر عبدالمجید نجفی: انتشارات منادی تربیت، نوآوری در بکارگیری از مفاهیم شعر در داستان.
- ۶- نخل، اثر هوشنگ مرادی کرمانی، سال ۱۳۸۱، انتشارات معین. - چاپ قدیم توسط انتشارات سحاب - ترجمه به زبان‌های دیگر. دیپلم افتخار IBBY سال ۱۹۸۴. اقتباس سینمایی و...
- ۷- رفاقت به سبک تانک، اثر داوود امیریان: سال ۱۳۸۸، انتشارات سوره مهر. موضوع دفاع مقدس و چاپ‌های مکرر.
- ۸- لالایی برای دختر مرده، اثر حمید رضا شاه آبادی: سال ۱۳۸۶، برگزیده سیزدهمین دوره کتاب کودک و نوجوان، و برگزیده جشنواره شهید غنی پور و برگزیده شورای کتاب کودک سال ۱۳۸۷.
- ۹- ترکش‌های ولگرد - ۵ جلد - اثر داوود امیریان، سال ۱۳۸۷، نشر شاهد، موضوع دفاع مقدس و چاپ‌های مکرر
- ۱۰- هامون و دریا، اثر عباس جهانگیریان: سال ۱۳۸۸، برگزیده انتشارات وزارت آموزش و پرورش (منادی تربیت) برگزیده بهترین فیلم‌نامه هیئت داوران بخش مسابقه ۲۲ جشنواره فیلم کودک و نوجوان همدان.
- برگزیده بهترین فیلم جشنواره ۲۲ انجمن منتقدان و نویسندگان سینمای ایران و ترجمه به زبان‌های دیگر.

۱. جیرجیرک‌هایی که اعتصاب کردند،

نقد شبی که جرواسک نخواند

از جمشید خانیان

جمشید خانیان متولد ۱۳۴۰ آبادان است. اولین اثر این نویسنده در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسیده است. از دیگر آثار خانیان می‌توان به کوسه ماهی، شب گربه‌های چشم سفید، قلب زیبای بابور، عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی، اشاره کرد. شبی که جرواسک نخواند یکی از آثار اوست که چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۵، برای گره سنی «د» و «ه» و در ۶۴ صفحه به نگارش در آمده است. این اثر توسط کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، وانتشارات میر سعیدی فراهانی به چاپ رسیده است. شبی که جرواسک نخواند، برگزیده جشنواره کتاب سال شهید غنی پور ۱۳۸۳، کاندید جایزه مهرگان سال ۱۳۸۳، و برگزیده شورای کتاب کودک سال ۱۳۸۳ شده است.

خلاصه این اثر به حوادثی در خرمشهر، و خانه‌ای اشاره دارد که نوجوانی به نام "نیلو" همراه خانواده‌اش - پدر و مادر و مادر بزرگ و خواهرش - در آن زندگی می‌کنند. او خروسی به نام "گرزن به سر" دارد که علاقه بسیاری به او دارد است. اما خروس مدتی است آواز نمی‌خواند. در روز وقوع حادثه، که قرار است برای دختر خانواده «ماهی» خواستگار بیاید و او در تب و تاب این

امر است، پدر خانواده با خبر می‌شود که نیروهای عراقی از پادگان دژ عبور کرده، و به سوی شهر روان هستند. او می‌خواهد خانواده‌اش را هر چه زودتر از شهر دور کرده و به آبادان ببرد. او شنیده است که سکنه شهر - زن‌ها و کودکان و پیرها - هر چه زودتر باید شهر را خالی کنند. این مطلب با دودی که بر آسمان شهر سایه انداخته، دلهره بیشتری به مردم وارد کرده است. همه خانواده در حال ترک خانه هستند، که خواستگار ماهی - صیاد - همراه خانواده‌اش سر می‌رسند. خانواده ماهی با این که با آن‌ها قرار چنین شبی را گذاشته بودند، به دلیل موقعیت پیش آمده، آن را فراموش کرده‌اند. پدر در این شرایط، روی خوشی به آن‌ها نشان نمی‌دهد. مادر صیاد انگشتی را که همراه آورده، در دست ماهی می‌گذارد، و صیاد قول می‌دهد که منتظر بماند و یا به دنبال ماهی برود. هر دو خانواده از هم خداحافظی می‌کنند. خروس میلو بین راه دوباره آواز می‌خواند.

نقد: شبی که جرواسک نخواند، در قالب واقعیت‌گرا، و درباره دفاع مقدس، مقاومت و پایداری و ژانر خانوادگی - اجتماعی، نوشته شده است. مکان حادثه یا حوادث در این اثر خرمشهر، و زمان آن مقطعی از دوران جنگ یعنی زمان حمله به خرمشهر است. زاویه دید این اثر دانای کل محدود است. این زاویه دید محدود به ذهن نوجوانی به نام "میلو" است که به عنوان راوی ناظر یا شاهد، تمام داستان را تا به انتها، از منظر خود روایت می‌کند.

مطلب مهمی که در نقد آثار کودک و نوجوان باید در نظر گرفت، واز اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زبان و نثر این آثار، و تناسب آن با سنین مختلف کودک و نوجوان است. در راستای این امر در این داستان تناسب

پرداخت با مخاطبین کودک و نوجوان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. زبان و نثر و پرداخت این داستان نشان از آن دارد که نویسنده به هیچ روی با فقر زبانی و اشکال در نثر روبرو نیست، بلکه در زمینه نثر و زبان فنی و بر اساس تکنیک عمل کرده است. نویسنده کودک و نوجوان اگر فقر زبانی داشته باشد نمی‌تواند خلاقیت را به کودک و نوجوان انتقال دهد. لذا کشف مهارت‌های زبان، در آثار کودک و نوجوان از اهمیت بسیاری برخوردار است.

پرداخت این اثر مانند سایر آثار خانیان از پرداخت حرفه‌ای، با توجه به ظرایف و ریزه کاری آن است. اما آیا این نوع پرداخت برای نوجوان قابل استفاده است؟ آیا پرداخت قوی در داستان کودک و نوجوان نیاز اولیه او را از مطالعه اثر برآورده می‌کند؟ به نظر می‌رسد نوع و شیوه نگارشی که در این اثر وجود دارد و توجه به ظرایف و ریزه کاری‌های آن، برای خوانندگان حرفه‌ای، و بزرگسال مناسب‌تر باشد. در گروه نوجوان فقط برخی مخاطبان حرفه‌ای می‌توانند از قدرت شیوه پرداخت لذت ببرند. و برای نوجوان غیر حرفه‌ای، بیشتر قصه داستان و هیجان و تخیل و احساس برانگیزی آن است که اهمیت دارد. اما اهمیت نثر و زبان و در داستان کودک و نوجوان تا حدی است که حتی گاهی برای اختلاف سنی یک یا دوسه سال هم زبان و نثر تغییر می‌کند، و از زبان خاص همان سن استفاده می‌شود. به عنوان مثال زبان سالم یارسمی یا شکسته هر کدام برای سنین خاصی در این آثار بکار می‌روند. یعنی در داستان‌های خردسال زیر پنج سال، از زبان شکسته استفاده نمی‌شود. زبان شکسته بیشتر برای سنین بالاتر از دوازده سال به کار می‌رود. و برای خردسال بیشتر در شعر، و دیالوگ از زبان شکسته استفاده می‌شود. به این ترتیب نثر و زبان در سنین مختلف کودک و نوجوان با یکدیگر متفاوتند و هر کدام کار کرد

خاص خود را دارند، که پرداخت نیز از این قاعده مستثنی نمی‌ماند. پرداختی که در این داستان برای کودک و نوجوان به کار گرفته شده، در عین زیبایی و حرفه‌ای بودن، و توجه به ظرایف و ریزه کاری‌ها، داستان را جذاب کرده و سبب بالا رفتن حقیقت‌مانندی آن نیز شده است. مسئله مهم در پرداخت زبان و نحوه بیان آن این است که تصویری باشد، و توجه به هماهنگی محتوا و فرم داشته باشد. که شبی که جرواسک نخواند، به این امور توجه کرده است.

آوردن موضوع خواستگاری که دل دختر - ماهی - برای آمدن او «صیاد» بی‌تاب است، و فراموش شدن این مطلب از سوی تمام خانواده، سبب می‌شود مخاطب با درک حساسیت موضوع، نوعی احساس همذات‌پنداری با شخصیت ماهی و وضعیت خانواده او پیدا کند. به خصوص که مشخص می‌شود عشقی هم در این بین وجود داشته. «بگو صیاد گفته منتظر می‌مونه که بر گردین، یا می‌آد هرکجا که رفتین. .. صفحه ۴۰» ماهی انگشتر را بدون اذن پدر و مادر در انگشت نمی‌کند و همچنان آن را در دست نگاه می‌دارد، اما هر چند وقت یک بار وحتى در بحرانی‌ترین لحظات، آن را به لب‌هایش نزدیک می‌کند و می‌بوسد.

یکی از مشخصات آثار خانیان موتیف‌ها؛ و عناصر تکرار شونده‌ای هستند که به عمد از جانب نویسنده بر اثر اعمال می‌شوند، که علاوه بر معنی بخشیدن به واژگان، یا عبارات خاص، توجه مخاطب را در کنار نوعی شکل (فرم)، به نقطه نظر و کلید واژه اثر، معطوف می‌دارند. در این اثر نیز این تکرار شونده‌ها در زبان میلو با گفتن جمله: نخود نخود نخود چیه. .. آگه گفتی تو مشتت چیه؟ و تکیه کلام‌های مادر بزرگ که جا به جا دعا می‌خواند، بیان می‌شود. بدیهی است آنچه در مشت او و خواهرش ماهی است نیز از اهمیت برخوردار است.

انتخاب نام صیاد برای خواستگاری از ماهی، انتخابی هشیارانه و زیرکانه از سوی نویسنده است. - گرچه صیاد در شکل معمول خود برای نام فامیل یا نام خانوادگی بیشتر به کار می‌رود - اما صیاد نام کوچک شخصیت این رمان است که به دنبال ماهی است، و می‌خواهد به آبادان، یا هر جای دیگر دنبال او برود. کلمه جرواسک نیز به معنی جیرجیرک است. جیرجیرک‌هایی که در داستان اعتصاب کرده و دیگر نمی‌خوانند.

دیالوگ‌های اثر نیز از قدرت کافی برخوردار بوده، و با نوع فنی خود - کوتاه و کامل - به نگارش در آمده اند.

مطلبی که باید مورد توجه قرار گیرد، شخصیت اول اثر است. میلونمی تواند شخصیت اصلی باشد. او راوی ناظر و شاهد منفعلی است که در عین بازی با خروسش به روایت نیز می‌پردازد. ضمن اینکه این نوجوان گره‌ای جز جنگ که مربوط به همه است، ندارد. در واقع گره‌ای مخصوص به خود ندارد که به واسطه آن در تقابل با کسی، یا کسانی قرار گیرد. بیشترین گره داستان مربوط به خروسش است. لذا خروس می‌تواند شخصیت اصلی داستان باشد. خروسی که با یک عدم تعادل در وضعیت و موقعیتی که دارد، با گره‌ای به نام جنگ که او را ترسانده، درگیر می‌شود و دیگر آواز نمی‌خواند. هرچه میلو با او حرف می‌زند و جمله همیشگی اش «نخود نخود نخود چیه، اگه گفتی تو دستم چیه؟» را برای او می‌خواند، او آواز نمی‌خواند. تا در نهایی تری فصل داستان و آخرین جملات کتاب، خروس دوباره شروع به خواندن می‌کند. اما او به عنوان شخصیت اصلی در تعاملاتی قرار نمی‌گیرد که بخواهد با خود یا طرف، یا طرفین مقابل خود، در کشمکش قرار گیرد. مگر اینکه آواز نخواندن و خواندن دوباره او را حاصل کشمکش درونی خودش فرض کنیم. این امر در بحث

ساختار داستان و ساختار پیرنگ می‌تواند او را شخصیت اول، یا قهرمان داستان محسوب کند. اما در این ارتباط جنگ نیز از این محاسبات دور نمی‌ماند چرا که جنگ هم به نوعی می‌تواند، به عنوان پدیده‌ای که در تقابل با اشخاص داستان و شخصیت خروس یا میلو است، یک شخصیت فرض شود. جنگی که از همان ابتدای داستان چون ماری بر آسمان شهر سایه انداخته، و راوی نیز جا به جا در داستان آن را یاد آوری می‌کند. سایه ایی که نشان از حمله دشمن دارد، و تا آخرین لحظه در اثر باقی می‌ماند. روایت اما در ارتباط با شخصیت خروس، و توجه لحظه به لحظه آن از قدرت بیشتری برخوردار است. لذا این اثر از نظر شخصیت پردازی با خللی روبروست که نشان از آن دارد که شخصیتی که به عنوان شخصیت اول، مرکز و نقطه ثقل شخصیتی، با مشخصات اصلی خود باشد، وجود ندارد. مگر با کمی اصلاح در راستای توجه بیشتر به خروس و یا جنگ و یا میلو، و پویایی یکی از آن‌ها. در باب خروس، حیوان داستان نیز باید گفت همانطور که می‌دانیم آثار بسیاری از حیوانات نوشته شده یا به نمایش در آمده که حیوانی مانند اسب یا سگ و یا پرنده و... به‌خوبی بار شخصیت اصلی داستان یا رمان را به دوش کشیده و همراه اثر تا پایان آن رفته اند. نمونه‌ای از این آثار سپید برفی است که در قالب، کتاب و فیلم سینمایی، همه با آن آشنایی دارند.

مادربزرگ - بی‌بی جواهر - نیز شخصیت مهمی دارد. او نظرات و عقاید خود را از طریق راوی دانای کل محدود اظهار می‌دارد. او زنی معتقد و مذهبی است، و در جای جای داستان با به کار بردن عبارات و جملاتی به اعتقاد خود اشاره می‌کند: «الله یعصمنا، توکلت علی الله، کرام الکاتبین، هو خیر و ناصر و معین، انالله و انالیه راجعون و...»

توجه به کدهای دینی و مذهبی در داستان‌ها - به خصوص باشکلی غیرمستقیم - و به جا و مناسب، برایشان ذهنی می‌شود. مادر بزرگ به شهر و زادگاهش وابستگی بسیاری دارد، و نمی‌خواهد شهرش را ترک کند. این یکی از نکاتی است که توجه به واقعیتی دارد که در جریان جنگ، بسیاری از خانواده‌ها با آن درگیر شدند. - دوری از شهر و دیار و زادگاهشان - بی‌بی جواهر در زبان خود گاهی از کلمات جنوبی استفاده می‌کند. او به جیرجیرک جرواسک می‌گوید، و معتقد است شبی که جرواسک نخواند، شبی است که سپیده معطل مانده است که بیاید، یا نیاید. یعنی شبی که بین دوزخ و بهشت، و توی اعراف مانده است. با این تفاسیر، و با توجه به روایتی که راوی دانای کل محدود از بی‌بی جواهر می‌کند، و با توجه به عنوان اثر «شبی که جرواسک نخواند»، باید گفت شخصیت مادر بزرگ گرچه شخصیتی تپیک و معمولی است و پویایی چندانی ندارد، ولی در روند داستان تأثیر گذار است، و عقاید او مورد توجه راوی و در واقع نویسنده قرار می‌گیرد، و بر این اساس عنوان داستان بر مبنای گفته‌های او انتخاب شده است.

در باب ساختار اثر نیز باید گفت حوادث یا گره‌های بسیاری در آن وجود دارند، اما اثر با عدم حادثه یا گره اصلی، به عنوان نقطه مرکزی، یا حادثه اصلی، و مرکز ثقل اثر روبروست. چرا که حوادث داستان مانند جنگ، علاقه و خواستگاری صیاد از ماهی، و دوری آن‌ها از هم، عدم تمایل بی‌بی جواهر برای رفتن و پافشاری بر ماندن در شهر و وابستگی‌هایش، نخواندن جرواسک‌ها، نخواندن گرزن به سر، و حادثه آخر کتاب که به مرگ نوجوانی هم سن نوجوان داستان ختم می‌شود، بردن خانواده به شهری دیگر یا آبادان که گره پدرخانواده است، و گره راوی که ناچار است از شهر برود، ولی مایل است

بماند و مثل دوستانش بجنگد و... هرکدام حکایت از گره و حادثه‌ای دارند که می‌توانند به نوبه خود گره و حادثه اصلی محسوب شوند، اما هیچ یک از آن‌ها در تقابلی با شخصیت اصلی و همچنین در کشمکش با شخصیت‌ها قرار نمی‌گیرند، مگر جنگ که برای همه و به خصوص خروس میلو - گرزن به سر - گره به وجود آورده و سبب شده او دیگر نخواند. اما باید توجه داشت خروس در راستای باز کردن گره خود نمی‌تواند کاری انجام دهد، و منفعل است و حتی خواندن او نیز به دلیل تمام شدن جنگ در پایان داستان و یا باز شدن گره اصلی نیست.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشت دوپارگی اثر است. در بخش اول میلو و خانواده و سگش، و صیاد و خانواده اش، قرار دارند و در بخش دیگر نوجوانی که به شهادت می‌رسد، و مسائل مربوط به او. حضور این نوجوان گرچه در معنای اثر - همذات پنداری میلو با او - تأثیری اندک می‌گذارد، ولی در ساختار آن تأثیر چندانی ندارد و اگر حذف شود، اشکالی به وجود نمی‌آورد. به جای آن ادامه همان موضوع اصلی می‌تواند روایت شود، تا اثر به انسجام کافی برسد و شخصیت اصلی از قوام بیشتری برخوردار شود. و یا وجود او ارتباط بیشتری با اصل ماجرا در ساختار پیدا کند.

شبی که جرواسک نخواند، علاوه بر موارد ذکر شده، با دادن کدهایی مانند زیلوی اتاق، پیچانه رختخواب که گوشه اتاق است، خودرویی که خانواده از آن استفاده می‌کنند، و وضعیت خانواده، به موقعیت نامطلوب خانواده از نظر نداشتن امکانات و قرار گرفتن آن‌ها در طبقه پایین اجتماع به لحاظ مادی نیز توجه دارد.

مطلب دیگری که در این اثر، و بسیاری دیگر از آثار کودک و نوجوان باید مورد بحث قرار گیرد، بحث قالبهای این آثار است. این اثر به دلائلی می‌تواند برخی خصوصیات داستان کوتاه را داشته باشد که به آن شاخ برگ داده، و تا حدی پرگویی کرده باشد. اما تعدد حوادث داستان مانع این امر می‌شود. و آن رابه داستان بلند نزدیک می‌کند. علت این که این اثر برخی مختصات داستان کوتاه را دارد، محدودیت‌های داستان کوتاه در قیاس با داستان بلند و رمان است. چنانکه داستان کوتاه با تعداد محدودی شخصیت و زمان و مکان روبروست. همچنانکه این داستان با آن‌ها روبروست. شخصیت‌های این اثر در حد شخصیت‌های داستان بلند و رمان نیستند ولی تا حدی بیشتر از داستان کوتاه‌اند. اما زمان روایت، بیان موقعیت جنگی است که به زمانی کم‌تر از یک روز - چند ساعت - و مکان آن، جنوب ایران - خرمشهر - می‌پردازد. خانواده ایی که می‌خواهند به آبادان یا جای دیگری بروند و در همان راه داستان به پایان می‌رسد. گذشته از نظر زمانی، محدودیت‌هایی نیز در اثر مشاهده می‌شود که آن را از رمان دور می‌دارد. خط سیر حوادثی که رمان از ابتدا تا انتها طی می‌کند از گذشته و حال شروع شده، و می‌تواند به بیش از چندو یا چندین سال، و یا چند نسل بعد برسد. گرچه رمان‌هایی نیز نوشته شده‌اند که از نظر زمانی روایتی کوتاه داشته‌اند. به عنوان مثال یکی از رمان‌های معروف بزرگسال دنیا - مرشد و مارگاریتا - که در چهار روز روایت شده است. اما مرشد و مارگاریتا همه ویژگی‌های دیگر رمان را دارد. همچنین رمان می‌تواند دارای تنوع شخصیت تا بینهایت باشد. و هرچه این تعداد شخصیت‌ها بیشتر و حساب شده باشند، و بهتر در داستان تعریف و تصویر شوند، رمان دارای قوت بیشتری خواهد بود. که تعداد شخصیت‌های این اثر بیشتر نزدیک

به شخصیت‌های داستان بلند است. در مجموع می‌توان گفت درست است داستان و رمان نوجوان حجم محدودی دارد، و این اثر نیز این حجم محدود را دارد، اما برخی ویژگی‌های داستان کوتاه و داستان بلند را نیز دارد.

امتیاز :

درونمایه به مطلب مهمی در ژانر دفاع مقدس توجه دارد. به این که نوجوانی با وجود کمی سن، دغدغه دفاع در مقابل متجاوزان شهر و کشورش را در جنگ دارد. او با دیدن دوستان خود مثل کاووس و رزاق که حالا دیگر رزمنده شده‌اند، و پسر نوجوان کم سن و سالی که بین راه به شهادت می‌رسد، و آقا صیاد جوانی که می‌خواهد دامادشان بشود، و گفته فردا می‌خواهد برود اسلحه بگیرد و با دشمن بجنگد، و در نهایت پدرش که می‌خواهد خانواده‌اش را ببرد، و خود برای دفاع دوباره برگردد و... نشان از تمرکز داستان بر موضوع جنگ، و دغدغه نوجوانی که به ایستادگی و دفاع فکر می‌کند، دارد. توجه به موضوع جنگ و دفاع در مقابل دشمن، و تمرکز روی بر دوستان رزمنده‌اش که می‌توانند در ذهن او به قهرمان نزدیک شده باشند. مفهومی قابل تعمیم با دغدغه‌های اکثر نوجوانان و حتی بزرگسالان در زمان کتاب دارد. اشاره به چند جمله از حرف‌های صیاد و تکرار آن‌ها توسط راوی - زادگاه، کودکی، زندگی، خاطرات - نیز به این موضوع پا می‌زند. ضمن اینکه تمام موارد ذکر شده از جانب نویسنده در قالبی پویا و غیر مستقیم، در لابه‌لای داستان توصیف شده‌اند. و مخاطب را با یک سری درس اخلاق و شعار نویسی و کسالت از پیام مستقیم روبرو نمی‌کند. این نقطه طلایی روایت داستانی است که در آثار مقاومت و پایداری کم‌تر به آن بر می‌خوریم. و همین عاملی می‌شود که مخاطب از ادامه خواندن اثر دست نکشد. ضمن این که این گونه توجه غیر

متسقیم سبب تأثیر بیشتر بر خواننده می‌شود. توجه به درونیات کودک و نوجوان در قالب روایت یک نوجوان نیز از امتیازات اثر است. نویسنده موضوع جنگ و آفت‌های آن را در قالب پرداخت زبان و نثر و مفهومی ارائه می‌دهد، که به جای خرابی؛ ویرانی؛ و آوارگی‌های جنگ، بیشترین توجه را روی خانواده و عشق و موقعیت‌های آن معطوف داشته است.

۲. این جا آخر دنیا است نقد گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند

از محمد رضا بایرامی

محمد رضا بایرامی متولد ۱۳۴۴، از اردبیل - سبلان - است. از او تاکنون آثار بسیاری برای مخاطبین کودک و نوجوان، و همچنین بزرگسال منتشر شده است. برخی از این آثار عبارتند از: سپیدار بلند مدرسه، کوه مرا صدا زد، پل معلق، مجموعه داستان سبلان، به دنبال صدای او، افسانه وآب، هفت روز آخر، عقاب‌های تپه ۶۰ و... که برخی از این کتاب‌ها برگزیده جوایز داخلی و خارجی نیز شده‌اند. بایرامی در کارنامه خود داوری و کارشناسی کتاب را نیز دارد. گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند، از جمله آثاری است که این نویسنده برای مخاطب نوجوان و در سال ۱۳۸۷، توسط انتشارات قدیانی، و در قالب کتاب‌های بنفشه به چاپ رسانده است. این اثر برگزیده جایزه کتاب سال جشنواره شهید غنی پور شده است.

خلاصه: داستان از روستای کوچک ایران تپه سی، در دره ساوالان - در اردبیل - شروع می‌شود. در این روستا فقط هفت خانوار زندگی می‌کنند. یوسف و فتاح دو شخصیت نوجوان و دوستان صمیمی هستند. یوسف با مادر بزرگ و پدرش زندگی می‌کند. و فتاح نیز با مادر و پدر، و خواهرش به نام

سارا که قرار است با عیسی ازدواج کند و با هم به دشت مغان بروند، زندگی می‌کند. فتاح کتاب‌خوان است، و از معلمش کتاب عدل الهی را برای مطالعه گرفته است. او به قول خودش آرزوهای دور و درازی دارد. او از روستای ایران دره سی دل‌کنده و می‌خواهد برای ادامه تحصیل به شهر برود. او به قسمت و سرنوشت و شانس و... اعتقاد دارد. او می‌گوید: "این جا روستا بشو نیست. حتی اسمش هم روی نقشه نیامده." روزی که این دو نوجوان کنجکاوانه به قلعه بابک و بعد از آن به غار می‌روند، ناگهان متوجه تغییراتی می‌شوند که در ارتباط با آن قندیل‌های غار و یخ‌های آبشار فرو می‌ریزند. به روستا که بر می‌گردند، می‌فهمند زلزله آمده و تمام روستا و خانه‌های آن‌ها را با خاک یکسان کرده است. این زلزله که در شهر نیر، و حوالی اردبیل و سرعین رخ می‌دهد، سبب می‌شود که یوسف و فتاح در برف سنگین، تنها و بی آذوقه بمانند. از کسان یوسف، مادر بزرگ و از خانواده فتاح، فقط سارا - خواهرش - زنده می‌ماند، که او هم زیر آوار قفسه سینه‌اش خرد شده است. یوسف و فتاح برای آن‌ها سقف و دیوار درست کرده که در مقابل گرگ‌های گرسنه و سرما در امان باشند. آن‌ها آتش درست می‌کنند تا گرگ‌ها جلو نیایند. اما با تمام تلاششان سارا جان خود را از دست می‌دهد و گرگ‌ها به آن‌ها حمله می‌کنند. یوسف سگش قره باش را جلوی گرگ‌ها پرت می‌کند تا او را بخورند. ولی گرگ‌ها دوباره حمله می‌کنند و در نهایت یوسف با یکی از گرگ‌ها درگیر می‌شود و آن قدر او را با چماق می‌زند تا کشته شود. گروه امداد می‌رسند و پدر یوسف را زنده از زیر آور بیرون می‌آورند و مادر بزرگ را با هلیکوپتر به شهر می‌برند.

نقد: گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند، رمانی است با هجده فصل در قالب واقعیت‌گرا (رئالیسم)، و در ژانر اجتماعی - خانوادگی. عیار واقعیت‌گرایی رمان به دلیل مکان‌های شناخته شده - روستایی در میان کوه‌های سبلان - و اشاره به باورها و عادات و روش زندگی آن‌ها، بالا است. شخصیت‌های اول رمان «یوسف و فتاح» هستند. دو نوجوانی که در یک اندازه و به موازات هم در رمان از خصوصیات شخصیت اصلی یا اول بهره می‌برند. داستان با یوسف شروع می‌شود، ولی فتاح نیز شخصیت پررنگی دارد. گاهی تمرکز رمان روی فتاح، و گاهی روی یوسف، و گاهی هر دو است. از آن جا که رمان می‌تواند چند شخصیت اصلی داشته باشد، این رمان هم دارای دو شخصیت اصلی است. اما یادمان است که اصلی‌ترین شخصیت با شخصیت بعدی فاصله دارد. در واقع بیشترین تمرکز و بیشترین حوادث و روایت، و حرکت و تغییر در ارتباط با شخصیت اصلی‌تر صورت می‌گیرد. لذا به طور معمول، فاصله شخصیت اصلی‌تر، یا اول، یا بعدی حفظ می‌شود. در این اثر برای یوسف حوادثی رخ می‌دهد، اما فتاح تحول و تغییر بیشتری پیدا می‌کند. او در زلزله همه کسانش را یک جا از دست می‌دهد، و دچار سرخوردگی و افسردگی می‌شود. او در انتهای رمان، توسط ناصر می‌فهمد که باید با مشکلات دست و پنجه نرم کند و تمام تلاش خود را به کار برد. فقط در صورتی که دیگر نتواند هیچ کاری انجام دهد، می‌تواند تسلیم شود. فتاح آرزو دارد که از روستا برود. حالا این امکان برای او به وجود آمده ولی به نوعی که هرگز تصورش را نمی‌کرد.

کدهای رمان: تسلیم، قسمت؛ سرنوشت، جبر و اختیار هستند. به همین دلیل نشانه‌های فلسفی را می‌شود از آن استخراج کرد. سولاتی که فتاح را به

فکر وا می‌دارد و دغدغه‌ای درونی در او به وجود می‌آورد. «چرا این دنیا این جور است؟» «چرا یک هو یکی آواره می‌شود؟» «چرا یکی همه چیزش را از دست می‌دهد؟» جبراز نظر فتاح در دنیای داستان، برای زندگی شخصی خود او نیز است. زندگی در جایی که به آن آخر دنیا گفته می‌شود.

مطلب مهمی که در ارتباط با این موضوع باید در نظر گرفت، اندیشه و نگرش نوجوان داستان است. که آیا چنین افکار و اندیشه، و چنین دغدغه‌های ذهنی، مناسب نوجوان - چه نوجوان جهان این داستان، و چه نوجوان خارج از آن - است؟ آیا نیازهای ذهنی او را بر آورده می‌کند؟ آیا مطالب این رمان می‌تواند نظر نوجوان را درگیر خود کند؟ در جواب به این سوال‌ها باید گفت از آن جا که نوجوان را باید کم کم با مسائل و مشکلات زندگی - فقر، بیماری، محرویت و... - در کنار لذات و شادی‌ها - قهرمانی و هیجان و امیدواری، به خصوص امید به خدا و تفریح - آشنا می‌کنند، بهتر است با موضوع فلسفه نیز - در حد لازم - آشنا کرد. این امر سبب پیدایش سوال در ذهن نوجوان شده، و موجب کنش‌های فکری او برای تحقیق و جستجو و پیدا کردن جواب‌ها شود. باید گفت این مطلب مدت هاست که دغدغه مهم استادان و صاحب نظران دنیاست. امروز حدود صد کشور در حال تلاش برای پی گیری آن هستند. این برنامه در دانشگاه ایالتی مونته‌کلپر در نیوجرسی، توسط پروفیسور متیولیچمن شکل گرفت و در ادامه آن بسیاری از کشورها - سی کشور - آن را در نظام آموزشی خود وارد کرده، و هفتاد کشور دیگر آن را به طور آزمایشی تجربه

می‌کنند.^۱ گفته شده دکتری این رشته - فلسفه برای کودک و نوجوان - که در ایران با مخفف «فبک» به آن اشاره می‌شود، در امریکا و انگلیس ارائه می‌شود. توجه به فلسفه کودک و نوجوان سبب می‌شود تفکر در نوجوان تقویت شده، و مهارت‌های فکری و تفکر خلاق او نیز تقویت شود.

مطلب دیگر در این رمان درگیری یوسف - شخصیت نوجوان - با گرگ و کشتن اوست. در این ارتباط باید گفت گرچه موضوع‌های حماسی، قهرمانی و قهرمان پروری برای مخاطب نوجوان جذاب است، اما باید دید آیا در حدی هست که مخاطب بتواند با آن همذات پنداری کند؟ و جایگاه آن را در حیطه کدامیک از ژانرهای رمان، داستان، اسطوره، و یا افسانه، می‌توان جستجو کرد. چه نویسندگان کودک و نوجوان، به این امر واقفند که یکی از عوامل ایجاد انگیزه در خوانش آثار برای کودک و نوجوان توجه به عناصر هیجانی و دیگری تخیل و احساس بر انگیزی آن هاست. به این دلیل در آثار خود به تخیل این گروه از خوانندگان می‌پردازند، اما توجه به حقیقت ماندنی در داستان و رمان رئالیسم نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. لذا اگر بخواهیم این رمان را با تخیلات افسانه وار خلط کنیم، به نظر می‌رسد جای کدهای دیگری از این نوع در اثر کم می‌آید و به این ترتیب این مطلب خاص به تنهایی در رمانی که با عیار بالای واقعیت گرایی به نگارش در آمده، هماهنگی چندانی ندارد. و در واقع اشاره به افسانه‌های قدیمی دارد. اما به کار گیری افسانه legend در داستان امروز - در هر دو نوع قدیم، در ژانرهای تمثیلی، پریان و پهلوانان، و

۱. فوق لیسانس یا کارشناسی ارشد این رشته در اکراین با مخفف p4c تدریس می‌شود. در ایران نیز هم اکنون استادان و اندیشمندان بسیاری - به خصوص در دانشگاه شیراز - در این ارتباط فعالیت دارند.

جدید - امتیازی است که نشان از توجه نویسنده در تزریق افسانه به داستان امروز دارد. این امتیاز در به کارگیری افسانه قدیم در داستان، با توجه به طبیعت و عوامل طبیعی زندگی، و کندوکاو برای ارضای حس کنجکاوی شخصیت‌های داستان صورت گرفته است. چنانکه شخصیت‌ها - یوسف و فتاح - در پی این کنجکاوی با توجه به طبیعت و رفتن به قلعه و غار و آبشار، و برگشتن از آن‌ها، ناگهان متوجه تغییراتی در آن‌ها شده و به محض رسیدن به دهکده خود، متوجه زلزله می‌شوند. همان گونه که در افسانه‌های قدیم نیز با خروج شخصیت از خانه، و جستجو و کندوکاو در طبیعت، حقایقی برای او مکشوف می‌شد، که موجب آشنایی آن‌ها با ناشناخته‌شان می‌گردید. نظر به طبیعت و اسرار آن و جاذبه و دافعه آن، موضوع مهمی است که در افسانه‌های قدیم به آن‌ها توجه می‌شد. این توجه ضمن این که در این اثر نیز لحاظ می‌شود، این امر را نیز یادآور می‌شود که تجربه فرهنگی ادبیات کودک و نوجوان ما هم مانند سایر کشورها، ریشه در افسانه‌ها و اشکال فولکلوریک و شفاهی خود دارد، که قدمتی دیرینه دارد. این ادبیات در شکل قدیمی‌تر خود سینه به سینه و شفاهی روایت می‌شد، که بعدها با شکل مکتوب در اختیار مخاطبان قرار گرفت. اما یادمان است که امروز، افسانه قدیمی همه نوجوانان را راضی نمی‌کند. این درست است که مفهوم خاص قهرمانی و استقلال و سلطه و ایمان قوی، برای این گروه از عزیزان مهم است، اما او از یکنواختی بیزار است و از آن رو برمی‌گرداند. می‌خواهد حتی در قالب افسانه هم به تعدادی از نیازهای امروزش پاسخ داده شود. نیازهایی که مطابق جامعه امروزی و در قالب نو و بدیع، به او ارائه شود. لذا افسانه امروزی بنا به دلیل نوآوری و بداعتی که دارد ممکن است

بہتر بتواند نیازهای نوجوان را برآورد و سبب پیوند او با اثر، و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، شود.

در گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند، نویسنده از دو نوع فونت استفاده کرده که نه در ارتباط با بازگشت به گذشته (فلش بک) است، و نه راوی پنهانی دارد، و نه به موارد دیگری از این دست اشاره دارد. به طور معمول برای تداعی‌ها یی که پل تداعی؛ و نشانه‌های ارتباطی ندارند، پر رنگ می‌نویسند؛ و یا از فونت ایتالیک استفاده کرده؛ و یا به وسیله دیگری فلش بک‌ها را از سایر بخش‌ها جدا می‌کنند. اما در این اثر تنها دلائلی که ممکن است سبب شده باشد تا نویسنده از دو فونت استفاده کند، مفاهیمی است که خود او در نظر دارد و برایش از اهمیت برخوردار است، و می‌خواهد درک آن‌ها را به نوجوان توصیه و بر آن‌ها تأکید کند. در این راستا در ابتدای کتاب از رفتار دنیا با آدم‌ها، و بعد تسلیم، و سپس غافلگیری و مبارزه، و در انتها هم تن دادن به سرنوشت محتوم و تسلیم شدن توجه کرده است. همچنین در بخش‌های دیگر عکس‌العمل حیوان‌ها است که نشان از زلزله دارد. مثل عکس‌العمل گاومیش که قبل از زلزله حالش تغییر می‌کند.

یکی از مواردی که در هر اثر، به خصوص رمان می‌تواند اهمیت داشته باشد؛ این است که مخاطب بتواند ضمن لذت بردن از کتاب و سرگرم شدن با آن، از آن نیز مطالبی یاد بگیرد. در واقع تجربه کسب کند. همان تجربه‌هایی که ممکن است همه در زندگی خود فرصت کسب آن‌ها را نداشته باشند. در این اثر موضوع زوزه گرگ‌ها، به این امر اشاره دارد. به اینکه در باور مردم آن خطه از مردم سبلان، گرگ‌ها به این دلیل رو به آسمان زوزه می‌کشند، که از خداوند روزی بطلبند، و مردم این دیار باور دارند که خداوند برای گرگ‌هایی که این کار را کرده بودند، از آسمان به همراه برف دنبه نیز فرستاد.

اما مطلبی که در این ارتباط باید در نظر داشت، این است که در آثاری که شخصیت نوجوان با عواملی طبیعی یا غیر طبیعی درگیر می‌شود، ودچار مشکلات می‌شود، بهتر است موضوع امید به زندگی در او بیشتر لحاظ شود. در واقع بهتر است در کنار مطرح کردن چنین ناملایماتی امید به زندگی را در نوجوان نهادینه کرد.

در باب حس ماجراجویی اثر نیز باید گفت نوجوانانی که در سنین حدود هشت تا ۱۴ سال هستند، به حس ماجراجویی و قهرمانی علاقه‌مندند. آن‌ها در این سن دیگر کم‌تر به موضوعات تخیلی توجه دارند، و بیشتر به واقعیاتی چون کشتن و جدال، سرقت، دفاع، پیروزی در بازی و جنگ و در رویارویی با حریفان مقابل بازی و کارهای گروهی و موضوعاتی در داستان که نظر به آرزوها و دغدغه‌های آنان داشته باشد، مانند ارتباط با دوست، پدر و مادر، جنس مخالف، سایر افراد خانواده، و اجتماع و... دارند. در واقع نوجوان بعد از سنین خردسالی که به تخیلات عمیق مانند حرف زدن با اشیاء، و گل و گیاه، یا حیوانات علاقه مند می‌شود، چند سالی از آن‌ها فاصله می‌گیرد و به واقعیات‌ها گرایش پیدا می‌کند. و بعد از این وقفه چند ساله، دوباره در سنین حدود هشت تا یازده سالگی علاقه به تخیل در آن‌ها بیشتر می‌شود. اما این تخیل با تخیل سنین خردسالی متفاوت است. چرا که در این سن نوجوان بیشتر به افسانه پریان *fairy tale*، و افسانه‌های پهلوانی *heros tale* و... که کودکان زیر پنج سال آن‌ها را درک نمی‌کنند، توجه دارد.

از جمله مواردی که در بررسی این اثر باید به نویسنده پیشنهاد کرد تا در چاپ‌های بعدی آن رادر نظر بگیرد، ویراستاری آن، به‌خصوص در باب برخی

دیالوگ‌هاست که زبان گفتاری و محاوره‌ای با هم ترکیب شده‌اند. در این مورد صفحات ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱ و... را می‌توان بررسی کرد.

در بخش درونمایه نیز می‌توان به یک نوع نظیره سازی بین اصحاب کهف - زمانی که از غار بیرون می‌آیند و می‌بینند که همه چیز تغییر کرده و دیگر هیچ چیز شبیه قبل نیست - و موقعیت این رمان-زمانی که بچه‌ها از غار بیرون می‌آیند - کرد. با این تفاوت که در این اثر زلزله آمده است. در این باب می‌توان به سگ یوسف - قره باش - هم به عنوان یک کد اشاره کرد.

در درونمایه بیشترین مفهومی را که نویسنده در نظر دارد و بر آن تأکید کرده است، مفهوم فلسفی اثر است که نویسنده در آثار دیگر خود نیز به آن‌ها اشاره دارد. به عنوان مثال در پل معلق نویسنده بر تردید و سرنوشت محتوم و جبر حاکم بر زندگی انسان اشاره دارد و در انتها با تغییری که در زندگی شخصیت رخ می‌دهد تا حدی از توجه به آن می‌کاهد. اما در این رمان سوالاتی در این زمینه از طریق فتاح مطرح می‌شود: «چرا دنیا این جور است ص ۲۶۲» و «قسمت یا نکبت ص ۲۵۶». شنیدن کلمه تسلیم فلاح را دگرگون می‌کند. «با خود گفت تسلیم !!! ص ۲۷۲». «که همان سرنوشت محتوم، قسمت، تسلیم، و ناتوانی انسان در امر مواجهه با برخی حوادث را مطرح می‌کند، و در نهایت به وسیله ناصر به آن‌ها پاسخ داده می‌شود. و به این وسیله جواب صحیحی نیز در این ارتباط به مخاطب نوجوان می‌آموخته می‌شود. «تسلیم و رضایت ص ۲۷۱ و ۲۷۲».

اشاره به آخر دنیا نیز در مفهوم اثر قابل توجه است. «دیدنی، رسیدنی به حرف من. این جا آخر دنیاست. ص ۱۹».

امتیاز:

امتیاز: مطرح کردن واقعیاتی چون عدم امکانات شهری، و بهره مندی ازوسائل و ابزارهای که در شکل معقول، نیاز نوجوان روستایی را برای زندگی و تحصیل برطرف سازد. توجه به طبیعت و تعامل نوجوان با ناشناخته‌های آن؛ و کسب تجربیات تلخ و شیرین از آن، از امتیازهای معنایی اثر هستند.

همچنین توجه به عناصر بومی و روستایی، یکی دیگر از امتیازات رمان است. حکایت از روستایی درکشورمان که آداب و سنن و باورها و فرهنگ و خرده فرهنگ‌هایی مخصوص خود دارد.

ابعاد تصویری رمان نیز قابل تأمل هستند. در بعضی بخش‌ها مثل بخش اول و همان صفحه اول، توصیفات زنده و پویا این ابعاد را بیشتر می‌کنند. موضوع زوزه گرگ‌ها، و اشاره به مفهوم آن نیز می‌تواند برای مخاطب نوجوان قابل توجه باشد. از امتیازهای دیگر اثر زبان ساده و بدون پیچیدگی و ابهام آن است، که اشاره به راحتی مطالعه اثر برای هر خواننده‌ای می‌تواند باشد. این امتیاز در آثار دیگر نویسنده نیز به چشم می‌خورد. باید گفت ساده نوشتن بی‌توجهی به نوشتن نیست، فقط کسانی می‌توانند خیلی ساده بنویسند که تجربه زیادی در نوشتن داشته باشند.

منابع:

- ۱- آشنایی با برنامه فلسفه برای کودک و نوجوان، پایگاه آدابکده، ۱۶ بهمن ۸۹
- ۲- همان

۳. فانوسی عین ستاره نقد کتاب خانجون و خواب شمرون

از شرمین نادری

کتاب خانجون و خواب شمرون، اولین اثر از شرمین نادری - متولد ۱۳۵۵ - است. این اثر در بیست و شش بخش، و ۱۳۲ صفحه، توسط نشر حوض نقره به نگارش در آمده است. خانجون و خواب شمرون قطع پالتویی دارد و برای مخاطبین نوجوان - گروه «ج» - در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است.

نقد کلی:

خانجون و خواب شمرون روایتی واقع‌گرا دارد، و زمان آن مربوط به حدود شصت تا هفتاد سال قبل، و محل آن شمیران قدیم است. روایت‌های این مجموعه با زبانی خاطره‌انگیز، و کلمات و جملات، و اصطلاحات قدیمی تهرانی، مخاطب را به گذشته‌ها می‌برد، تا به گشت و گذاری در کوچه و خیابان‌های ذهن و خاطرات خود بپردازد. گذشته‌هایی که به مراتب قبل از اینکه برای نوجوانان کاربرد داشته باشد، برای بزرگ‌ترها، و به خصوص مسن‌ترها احساسی دلنشین و خاطره‌انگیز به وجود می‌آورد. همان احساس

نوستالژیکی که همه افراد در میانسالی و کهنسالی بر آن قدر می‌گذارند، و با یاد آن لبخند بر لب‌هایشان می‌نشیند. این مطلب خود می‌تواند نوعی همذات‌پنداری در خواننده این اثر به وجود آورد، که در مرحله بعدی باروایت‌های راوی از موقعیت‌های پیش آمده در هر بخش به این احساس قوام بیشتری ببخشد. اما آنچه که به عنوان داستان در این روایت‌ها به نگارش در آمده، خاطره، داستان خاطره، و داستان با ساختار خاطره، و خاطره داستان‌های تخیلی هستند، که با یادآوری و شرح راوی از گذشته بیان می‌شوند. اگر این حوادث واقعی بودند، می‌توانستند خاطره‌هایی تمام و کمال را با موقعیت‌هایی شناخته شده به مخاطب ارائه دهند، اما چون با تخیل - آن هم با عیار بالا - همراه شده‌اند، در حیطه یکی از موارد ذکر شده قرار می‌گیرند.

علت این که این کتاب در حیطه داستان نقد می‌شود این است که بسیاری آن را داستان می‌شناسند، ضمن اینکه در در صفحه کتابنامه، در مشخصات کتاب آن را داستان کوتاه، داستان تخیلی، و داستان کودکان، معرفی کرده‌اند. خاطره‌ها در این مجموعه همه از منظر راوی اول شخص روایت می‌شود که دیگران را نیز روایت می‌کند. دیگرانی مانند خانجون و بقیه خانواده. برای تبدیل این خاطرات به داستان می‌توان با تزریق عناصر داستانی قوی به آن، به داستان‌هایی در تداعی‌ها، یا همان بازگشت به گذشته (فلش بک) دست یافت.

زبان در تمام روایت‌های این مجموعه، زبان محاوره است، که یک سر تا به انتها بدون گفتگو (دیالوگ) بیان می‌شود. گفتگو (دیالوگ) یا نیست، یا اگر هم هست، در دل خود روایت، و از جانب راوی بیان می‌شود. لذا زبان دیالوگ، و روایت فاصله‌ای با هم ندارند. همچنین لهجه و زبان این خاطرات، لهجه تهران قدیم است، که از زبان مردم عادی بیان می‌شود. کلمات و واژگان

نیز قدیمی هستند ولی هنوز گاهی مورد استفاده قرار می‌گیرند: (وختی، دولابچه، رختخواب‌پیچ، مسقطی زعفرونی، اجباری دایی کوچیکه، خربزه گرگاب و چایی قندپهلوی، چراغ سه‌فتیله‌ای برنزی، بقچه جهیزیه، قسم به نمکت، چارقد سنجاق‌دار و...)

خاطرات هرچه بیشتر از جنبه داستانی فاصله بگیرند، عیار ادبیتشان کمتر می‌شود، و کم‌تر می‌توان آن‌ها را در حیطه‌ی ادبیات داستانی گنجانند. چه این که امروز خاطرات خود مستقل هستند، و ارزش خاص خود را دارند و در حیطه ادبیات داستانی قرار نمی‌گیرند. همچنین خاطرات، در نوع واقعی خود، بیشتر با اشکال روز نوشت و خود نوشت و دیگر نوشت، به رشته تحریر در می‌آیند، که هر کدام مشخصات خاص خود را دارند. در این اثر نیز اگر خاطرات حقیقی بودند، خود نوشت محسوب می‌شدند. اما همان طور که گفته شد؛ این خاطرات بازگویی ماجراهایی با درصد بالای تخیل هستند، که در هر بخش به مرور یک وضعیت و موقعیت مربوط به خانجون می‌پردازند. خاطره از باغ شمرون‌اش خانجون، چاه خانجون، خروس خانجون، حلوی خانجون، قندون خانجون، خواستگاری خانجون و...

صفحات اول کتاب با نوعی شتابزدگی در روایت روبروست. و نویسنده ذوق‌زده و هیجان‌زده، پی در پی به توصیف و تعریف می‌پردازد. و در حالی که توصیف و روایت اولی هنوز به سرانجام نرسیده، توصیف دوم و سوم شروع می‌شود. اما در صفحات و بخش‌های بعد، روایت از قوام و انسجام بهتری برخوردار می‌شود.

تصویرهای کتاب، عکس‌های سفید و سیاه واقعی، و مربوط به تاریخ و زمان ذکر شده، و متناسب با زمان و موقعیت‌های اثر هستند. این عکس‌ها

ممکن است عکس‌های خانوادگی و یا فامیلی نویسنده، و یا عکس‌هایی از دیگران در همان زمان باشند. برای توجه بیشتر به نق‌بخش‌های مختلف کتاب، و همچنین جلوگیری از طولانی‌تر نشدن متن به نقد چند روایت از کتاب اشاره می‌شود.

در اولین بخش از کتاب که با عنوان "آش خانجون" نوشته شده است، راوی حکایتی از دوران کودکی‌اش را بیان می‌کند. به این ترتیب که همه فامیل - برای صرف‌اش در حیاط خانه مادر بزرگ - دور هم جمع می‌شوند. آن‌ها در پختن‌اش به خانجون کمک می‌کنند. خانجون هر بار به یک بهانه‌اش می‌پرد. یک بار برای اجباری دایی کوچک. یک بار برای بیماری دختر دایی، و یک بار برای حمید آقا، که شوهرخاله پوران است، و یا برای سیزده بدر. در این بین بچه‌ها ضمن لذتی که از با هم بودن می‌برند، شیطنت‌هایی نیز می‌کنند، و پس‌گردنی‌هایی هم می‌خورند، و دل‌جویی‌هایی نیز می‌شوند.

بنا به آنچه که گفته شد، این متن خاطره است، و از آن انتظار ارائه کامل شخصیت‌پردازی، و پیرنگ و سایر عناصر داستانی - در حد داستان - نمی‌رود. با این حال اگر از جنبه داستانی روایت را مورد توجه قرار دهیم، برخی از عناصر آن عبارتند از راوی درون متن؛ یا راوی شاهد، که همان زاویه دید اول شخص مفرد نیز است. او شخصیت اصلی، یعنی خانجون را روایت می‌کند. او هیچ حرکتی در جهت پیش‌برد داستان ندارد، جز روایت آن. خانجون نیز به عنوان شخصیت اصلی تغیر و تحولی نمی‌کند و گره‌ای ندارد که در ارتباط با آن در تقابل با کسی، یا چیزی قرار بگیرد.

چراغ خانجون : خانجون با مادر و خاله پوران برای خرید به بازار تجریش می‌روند. بچه‌ها که همیشه در نبودن آن‌ها به شیطنت می‌پرداختند، این بار شاهد ماجرای از جانب دایی می‌شوند، که آن‌ها را از شیطنت باز می‌دارد. این جریان مربوط به برق کشی خانه خانجون است. به این ترتیب که دایی کوچیکه از غیبت خانجون استفاده می‌کند و با چند مأمور بلدییه و اداره روشنایی، خانه را برق کشی می‌کند. خانجون مخالف برق کشی است. او هنوز شب‌ها خانه‌اش را با چراغ توری، یا چراغ زنبوری روسی، و چراغ موشی روشن می‌کند. خانجون که بر می‌گردد، دایی کوچیکه کلید برق را می‌زند. خانجون فکر می‌کند به خاطر زعفران مشهد است که نور چشم‌هایش زیاد شده، ولی مادر غیر مستقیم او را متوجه لامپ روشنایی برق می‌کند.

این روایت از عناصر داستانی بیشتری نسبت برخی روایت‌ها استفاده کرده است. و به داستان خاطره نزدیک شده است. با این حال چون شخصی و گزارش‌گونه است، و از سند و مدرک، یا ثبت حوادث، در زمان و مکان خاص توجه دارد، هنوز عناصر خاطره را دارد. نویسنده در خاطره روایت را خطی و مستقیم و در یک سطح بیان می‌کند. مطلب مهم این است که نثر جذاب نویسنده، با توجه به موقعیت نوستالژیکی آن، این متن و متون دیگر را برای مخاطب، خواندنی کرده است، تا جایی که خاطره، یا داستان بودن آن، همچنین شخصیت‌پردازی و عناصر داستانی چندان اهمیتی برای خواننده غیرحرفه‌ای پیدا نمی‌کند.

بادبادک خانجون: شوهر خاله از بالونی که فرنگی‌ها هوا کرده اند، تعریف می‌کند. این در خاطر بچه‌ها و دایی کوچیکه می‌ماند. پسر خاله‌ها نیز بادبادکی مثل بالون درست می‌کنند، و آن را با سبدي را که در آن گربه‌ای قرار داده‌اند، به هوا می‌فرستند. راوی که چشمش به گربه می‌افتد، نخ بادبادک‌ها را رها می‌کند و گربه کج شده و از بالا پرت می‌شود. دیدن این منظره باعث می‌شود دختر خاله و دایی کوچیکه که مبهوت مانده بودند، توی حوض بیافتند.

این متن هم از ابتدا تا انتها بدون دیالوگ روایت می‌شود. و همانطور که از آن بر می‌آید، نمی‌توان در آن دنبال شخصیت اصلی گشت. شخصیتی که گره‌ای داشته باشد و به خاطر آن به کشمکش و اوج و فرود برسد. اکثر روایت‌های این کتاب همین حالت را دارند. و اثر را از داستانی شدن دور، و به طرح و گزارش، یا خاطره نزدیک می‌کنند. ضمن اینکه بقیه کدهای خاطره که اشاره آن‌ها رفت، نیز در این اثر هم دیده می‌شوند. با یاد آوری اینکه چون راوی خود به بازگویی حوادث و ماجراهایی می‌پردازد که برای خود او و دیگران رخ داده است، می‌توان آن را از نوع خاطرات خود نوشت - با عیار بالای تخیل - به شمار آورد. اما مطلب مهمی که در این متن و دیگر متن‌های این اثر مورد توجه نویسنده قرار گرفته، توجه به موضوع آن‌هاست. موضوع‌هایی مبتنی بر کشش‌های عاطفی و انسانی، همکاری، وحدت، رازداری، با هم بودن و کاری را به کمک هم انجام دادن. هم‌چنین توجه به اهمیت کارهای گروهی و یا همدلی در یک کار، که انتقال آن به نوجوان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. لذا نهادینه کردن هر یک از موارد ذکر شده برای نوجوان امروز واجد ارزش است. این اثر نیز این موارد را با روایتی پویا و غیر مستقیم، به مخاطب نوجوان خود ارائه می‌دهد.

قصه‌ی خانجون:

خانجون برای بچه‌ها که همه زیر کرسی نشسته‌اند قصه خود را می‌گوید. قصه گل بهار، دختری که اهل خواندن و نوشتن است. آن هم در زمانی که زن‌ها زیاد خواندن و نوشتن نمی‌دانند. اما چون گل بهار پدر با سواد دارد، که از زمان به توپ بستن مجلس توسط مشروطه‌چی‌ها، خانه‌نشین شده، به گل بهار مشق و درس یاد می‌دهد. برایش شعر حافظ و سعدی، و قصه شاهنامه می‌خواند. به این ترتیب، گل بهار - که همان خانجون است - بزرگ می‌شود، با چشمانی باز، با جوانی تحصیل کرده ولی فقیر، ازدواج می‌کند. آن‌ها تصمیم دارند با هم بچه‌های با ادب و با فرهنگی بزرگ کنند. اما مرد خانواده که پدر بزرگ است، مجبور است مرتب به مأموریت برود. و خانجون با پوران دخترش تنها می‌ماند. خانجون به سختی زندگی را می‌گذراند و برای بزرگ کردن پوران به همسایه‌ها سوزن دوزی یاد می‌دهد. آخرین مأموریت پدر بزرگ زمانی است که مادر بزرگ دایی کوچک را باردار است و در نهایت دایی کوچک هرگز پدرش را نمی‌بیند.

در این روایت که خانجون قصه زندگی خود را می‌گوید، مثل راوی همه روایت‌ها، از گذشته‌ای می‌گوید که آمده و رفته، و روایتی شخصی است، و متعلق به خود راوی است. این اثر باوجود اینکه قصه‌ای قوی را بازگویی می‌کند، هنوز عناصر خاطره در بطن خود نگاه داشته است. اما این روایت، یکی از محدود روایت‌هایی است که شخصیت و شخصیت‌پردازی مشخص دارد. دختری با گذشته‌ای مشخص، و خصوصیات و حال هوایی که در آن قرار دارد - گل بهار - از این لحاظ این روایت به داستان نزدیک است. به خصوص این که بخشی از داستان در زمان حال، در حال اتفاق افتادن است. کنش‌های این

شخصیت، عناصر پیرنگ را به وجود می‌آورند - گره شخصیت، و درگیری با آن، و اوج و فرود آن - با این وصف می‌توان این اثر خاص را داستان در داستان نیز دانست. چرا که به شرح داستانی از گذشته در داستان امروز می‌پردازد. داستان در داستان علاوه بر قدمتی که در آثار کهن، مثل هزار و یک شب و .. دارد، در آثار متأخری مانند پست مدرن نیز بسیار به کار می‌رود.

چشم و نظر خانجون:

مدتی است که خانواده خانجون با هم رفت و آمد نمی‌کنند. حتی دخترها و پسرهای خانجون به مادرشان سر نمی‌زنند. ولی وقتی دختر دایی مریض می‌شود، و او را به برای تخم شکستن، به خانه خانجون می‌برند، خانجون از وقت استفاده می‌کند، و همه را خبر می‌کند که بیایند، و با هم برای دختر دایی تخم بشکنند.

این روایت هم مانند بقیه روایت‌ها به معرفی کدهایی از عناصر بومی پرداخته است. توجه به آداب و سنن و فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های مردم تهران قدیم، که هنوز هم در برخی از خانواده‌ها به عینه دیده می‌شود، در این مجموعه بسیار دیده می‌شود و این امتیاز اصلی اثر است. در این اثر توجه به شکستن تخم مرغ، برای بیمار توسط خانجون با روایتی جذاب بیان شده است. اما تفاوت این اثر با سایر روایت‌ها این است که درونمایه ایی نیز از آن می‌توان دریافت کرد. در واقع مانند بقیه خاطره داستان‌ها و خاطرات، در سطح نیست. به این ترتیب که خانجون به عمد تخم مرغ را روی اسم خود می‌شکند، که دلخوری و کدورتی که مدتی است گریبانگیر خانواده شده، دوباره با نام یکی از آن‌ها پا نگیرد و بیشتر نشود. مفهوم دیگری که درونمایه به آن اشاره دارد، این است که خانجون با وجودی که می‌داند کودک تب فصلی دارد، و خود

دکتر هم این را گفته است، و این به معنای این است که خودش آن تخم مرغ شکستن را دیگر قبول ندارد، تدبیری می‌اندیشد که از موقعیتی که به دست آمده، به بهانه اسپند دود کردن و تخم شکستن، همه را دور هم جمع کند، و آن‌ها را در امر بهبودی کودک شریک کند. به این ترتیب همه خانواده کینه‌ها و کدورت‌هایشان را فراموش می‌کنند.

مطلب کلی را که در باب این مجموعه باید گفت این است که این مجموعه - گرچه شخصیت‌های نوجوان دارد - اما در تمام بخش‌ها اشاره به ماجراهای زمانی حدود ۶۰ یا ۷۰ سال پیش دارد، لذا مطالب آن برای بزرگسالان کاربرد بیشتری دارد تا نوجوانان - آن هم نوجوانان گروه "ج"، که در کتابنامه اثر به آن اشاره شده است. بدیهی است این مطلب بیشتر برای مخاطبینیکه آن سال‌ها را دیده و درک کرده اند، جذاب تر است و احساس نوستالژیکی را در آن‌ها به وجود می‌آورد، که در بچه‌ها و نوجوان‌های امروز نمی‌تواند به وجود آورد. بچه‌های آن زمان که در خانه مادر بزرگ بدون استفاده از شبکه برق، به دورهم می‌نشستند، و با روشنایی چراغ‌های زنبوری روسی، چراغ موشی، چراغ توری و لامپ‌های تلمبه‌ای، به قصه امیرارسلان و فرخ لقا، و مادر فولاد زره‌ای که مادر بزرگ می‌گفت، گوش می‌کردند، امروز در سنین حدود شصت هفتاد سال هستند. در واقع امروز کم‌تر کودک و نوجوانی است که از برق و تلویزیون و رایانه و سایر امکانات استفاده نکند، حتی بچه‌های بیشتر روستاها. لذا احساس همذات پنداری در این اثر که مهم‌ترین عامل برای برقراری ارتباط با مخاطب است، برای بزرگسالان با سن بالا بیشتر مهیا می‌شود. اما آشنا کردن نوجوانان با موارد ذکر شده نیز در این اثر قابل تأمل است.

امتیاز :

زبان دلنشین، نثر پاکیزه، صمیمیت لحن، از عواملی هستند که جذابیت اثر را بیشتر کرده اند. زبان شخصیت‌ها مناسب با خصوصیات آن‌هاست. و بار عاطفی خود را به مخاطب منتقل می‌کنند. اشاره به عناصر بومی، فرهنگ و خرده فرهنگ‌ها، عادات و رسوم، باورها، تکیه کلام‌ها، جملات و کلمات قدیمی، اصطلاحات، و زنده کردن دوباره آن‌ها، و آشنا کردن نوجوانان با آن‌ها، مهم‌ترین امتیازهای این اثر هستند. توجه به خانواده، فامیل، باهم بودن، دوستی بین بچه‌ها، از امتیازهای دیگر اثر است. توجه به حالات نوستالژیک اثر که سبب همذات‌پنداری مخاطب با گذشته خود می‌شود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گرچه مطالب مطروحه در این اثر، و یادآوری گذشته با چنین ظرافتی بیشتر برای مخاطبین بزرگسال که آن‌ها را دیده و درک کرده اند، بیشتر جذابیت دارد، اما اینکه نویسنده‌ای با سنی حدود سی و پنج سال، که چنین موقعیت‌هایی را ندیده، و آن‌ها را لمس نکرده، توانسته روایتی جذاب و باورپذیر از حدود هفتاد سال گذشته ارائه دهد، قابل تأمل است، و نشان از آن دارد که نویسنده ذهنی خلاق و مستعد دارد.

۴. یک بغل ابر در سینه نقد رمان انگشت مجسمه

از فرهاد حسن زاده

فرهاد حسن زاده متولد آبادان است. او از سال ۶۸ در زمینه داستان کودک و نوجوان، در مطبوعات فعالیت داشته است. آثار داستانی او در قالب داستان‌های کودک، نوجوان، و بزرگسال به چاپ رسیده است. برخی از این آثار به زبان‌های انگلیسی، مالایی، و چینی ترجمه، و چاپ شده است. نمونه‌هایی از آثار این نویسنده عبارتند از: مار و پله: سال ۷۳. مهمان مهتاب سال ۷۵. آبی تر از آبی: سال ۷۶. دارکوب و کرگدن: سال ۷۸. پری نازه دست درازه سال ۸۸. هستی: سال ۸۹ و... انگشت مجسمه در چاپ دوم، توسط دفتر کودک و نوجوان مرکز آفرینش‌های ادبی سوره مهر، در سال ۱۳۸۸ در ۱۱۸ صفحه، به نگارش در آمده است.

خلاصه: انگشت مجسمه روایت زندگی نوجوانی به نام جمیل است، که در آبادان زندگی می‌کند. او پدر خود را از دست داده و مسئولیت زندگی خود و مادرش را به عهده دارد. او روزها در یک شرکت بسته‌بندی خرما کار می‌کند و شب‌ها به مدرسه می‌رود. روزی مادر شمردی به نام اشرف را که او هرگز ندیده؛ به او معرفی می‌کند، و می‌گوید که او دائیش است. دایی برای او سوال‌ها و معماهایی را ایجاد می‌کند. یکی از این سوال‌ها این است که چرا دایی بعد از

پانزده سال یک باره پیدا شده است. جمیل از طریق میرزا - سرایدار شرکت - به جواب این سوال، و بعضی سوال‌های دیگرش می‌رسد. اما جواب بعضی دیگر را بعد می‌فهمد. میرزا پدر او را می‌شناخته، و در جریان بعضی از حوادث زندگی او بوده است. به این ترتیب جمیل متوجه می‌شود که دایی او، سرهنگی فراری است، که پیش از این مهره مهمی در دستگاه شاه به شمار می‌رفته. او دستور قتل خیلی‌ها را صادر کرده، و همچنین سبب شهادت پدرش - در سال ۴۲ - شده است. به این ترتیب که محل اختفای او را که از دست مأموران شاه فرار کرده بود، اطلاع داده است. دایی حالا محکوم به اعدام است. جمیل خود نوجوانی انقلابی است. او در ارتباط با این جریان کشمکش‌هایی در باب کشتن دایی‌اش با خود پیدا می‌کند. که در نهایت این کار را نمی‌کند. ولی او را از خانه‌اش بیرون کرده و با انگشت مجسمه شاه - که زمان پائین کشیدن شکسته بود - او را زخمی می‌کند.

نقد: انگشت مجسمه، داستانی بلند در قالب واقعیت‌گرا (رئالیسم)، و در ژانر تاریخی - اجتماعی - خانوادگی است. این اثر در یازده بخش به نگارش درآمده است. زمان آن از قبل از انقلاب شروع، و تا سال پنجاه و هفت، که مصادف با جریان‌های انقلاب است، ادامه می‌یابد. مکان وقوع حوادث رمان، جنوب ایران - آبادان - است، انگشت مجسمه روایتی ساده و خطی، با زبانی گویا و شیرین جنوبی دارد. همچنین روایت جز یک فلش‌بک، و چند یادآوری از گذشته، بقیه با شیوه کلاسیک، تا انتها روایت شده است.

انگشت مجسمه، داستانی پرکشش برای نوجوانان دارد، که هم به لحاظ ساختار کلی، و هم به لحاظ ساختار پیرنگ، واجد هماهنگی‌هایی است که سبب می‌شود عمل داستانی در آن با وحدت کامل پیش رفته تا به انتها برسد. ساختار کلی داستان از نقاط قوت بالایی برخوردار است. یکی از این نقاط قوت تعلیق آن است. از آن جا که تعلیق

در داستان‌های کودک و نوجوان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، رمان و داستان‌هایی که این ویژگی را داشته باشند، می‌توانند برای مخاطبین خود جذابیت بیشتری داشته باشند. تعلیق‌های انگشت مجسمه، در ارتباط با معماهایی است که جمیل؛ به عنوان شخصیت اصلی داستان، با آن‌ها روبرو است. ضمن این که جمیل با چند گره در داستان درگیر می‌شود، که برای باز کردن آن‌ها خواننده را با خود تا به انتهای داستان می‌کشاند. به این ترتیب که نویسنده برای هر سؤال، جوابی، و یا برای هر گره، یک گره‌گشایی، در نظر گرفته است، و شخصیت اصلی - جمیل - در یک پروسه زمانی، با آن گره‌ها درگیر می‌شود، و از آن‌ها گره‌گشایی می‌کند. گره‌گشایی‌های داستان نیز اصولی، و قانونمند صورت می‌گیرند. به این ترتیب که هر گره با شیوه کلاسیک خود دارای نقاط کشمکش، بحران، اوج و فرود و گره‌گشایی، به سرانجام می‌رسد. شخصیت اصلی در حالتی پویا و باتلاش و سعی خود، به جواب سوال‌هایی که به دنبالش است، می‌رسد. این شخصیت و شخصیت‌های دیگر رمان را می‌توان بر اساس تقسیم‌بندی شخصیت‌های ساده (تیبیک)، قرادادی، جامع، یا کامل (همه جانبه) - بررسی کرد. و لذا جمیل در گروه شخصیت‌های جامع؛ یا همه‌جانبه قرار می‌گیرد. او در عین حالی که نوجوان است، دارای تشخص، ثبات قدم، استواری و استحکام شخصیتی، فکری و عملی است. این شخصیت به لحاظ رفتاری نیز همه جانبه عملی کند. او با اینکه در سن نوجوانی است، و در عین حالی که با بحران مهم انقلاب در قالب اجتماع، و شهر و کشورش روبروست، هم کار می‌کند، هم درس می‌خواند، هم از پس اداره کردن زندگی خود و خانواده‌اش بر می‌آید، و هم در مبارزات انقلابی شرکت می‌کند. ضمن این که از معاشرت بادوستان، و فعالیت‌های دیگر نیز کم نمی‌آورد. در شخصیت‌پردازی جمیل نقاط ضعف او نیز نادیده گرفته نشده است، و نویسنده با توجه به ساخت شکنی‌های اندازه و مناسب، به اشکالات او نیز توجه دارد. این ضعف‌ها بیشتر در شک و تردیدهای

او نسبت به مردی که به خانه آن‌ها وارد شده، و مادرش، خود را نشان می‌دهد. او با اینکه تمام عمر خود را با مادرش زندگی کرده است و او را خوب می‌شناسد، ولی باز به او شک می‌کند. این شک آن چنان در او قوت می‌گیرد که نفرت را به جای عشقی که سال‌ها به مادرش داشته، در او زنده کرده و تقویت می‌کند، تا جایی که از خانه بیرون می‌زند و شب هم بر نمی‌گردد. «حالا زیر این چراغ روشن و نور ملایمی که از پشت پرده‌ی آبی پنجره را روشن کرده، ننه چه کار می‌کند؟ ص ۱۲.»

بررسی این شخصیت در قالب کلاسیک، بیشتر می‌گنجد. لذا او شخصیتی قطعی دارد، که مخاطب به راحتی می‌تواند با او همذات پنداری کند. او با تمام مسئولیتی که به عهده گرفته، کاری خارج از قدرت و توان خود انجام نمی‌دهد. به گونه‌ایی که او را از حقیقت ماندنی داستان دور کند. تمرکز داستان بر شخصیت به طور کامل مشهود است. با این که حوادث داستان کم نیستند و از همه مهم‌تر جریان انقلاب، حادثه مهمی است که در داستان جاری است، و شخصیت را به خود وا می‌دارد، ولی شخصیت نیز پر رنگ تصویر شده است. نحوه پرداختن به موضوع انقلاب در رمان یکی از نقاط قوت آن - به خصوص در بخش ساختار و ساختار پیرنگ - است که بانظم خاص پیش می‌رود، و نویسندگان آن راهزمان با موضوع دایی و مادر؛ و به موازات هم پیش می‌برد، و در نهایت به هم پیوند می‌دهد. نویسندگان اطلاعات ضروری و مورد نیاز مخاطب را با شکلی پویا، و منقطع که در فواصل رمان تقسیم شده است، در اختیار مخاطب خود قرار می‌دهد. به این ترتیب اثر دراماتیزه شده است.

در باب زاویه دید رمان نیز باید گفت نویسنده راوی دانای کل را انتخاب کرده است. این زاویه دید گرچه قدیمی‌تر است، اما در این داستان توانسته زوایای مختلف قصه‌ی داستان را از منظرگاه‌های مختلف به تصویر بکشد. اما

نویسنده می‌توانست برای استفاده‌ی بیشتر از این منظرگاه از تمام ظرفیت‌های این زاویه دید استفاده کند. یعنی استفاده از دانای کل محدود، ودانای کل مطلق را نیز به کار بگیرد، به این ترتیب در کارایی بیشتر این نظرگاه تأثیر بیشتری می‌گذاشتند. و یا حتی برای صمیمیت بیشتر و بیان احساسات جمیل، و سایر اشخاص داستان، از من روای نیز می‌توانست استفاده کند.

مطلب مهمی که در رمان باید به آن اشاره کرد، این است که موضوع تصادف در آن نقش مهمی دارد. این که جمیل بعد از بیرون زدن از خانه، بین تمام دوستان و آشنایانش، فقط نزد میرزا برود. و میرزا هم به طور تصادفی تنها کسی باشد که پدر او را بشناسد. و باز فقط میرزا دایی او را نیز بشناسد، و در انتهای داستان هم برای گرفتن دایی، باز میرزا با چماق سر برسد - همراه حرمت و بردارش - تعداد تصادف داستان را بالا برده است. به خصوص که این تصادفات بیشتر در انتهای داستان رخ می‌دهد. این امر تا حدی به قوت داستان خدشه وارد می‌کند. چه تصادف هر قدر در مراحل اولیه داستان، و با تعداد کم‌تر رخ دهد، آسیب کم‌تری به داستان وارد می‌کند. به نظر می‌رسد آوردن میرزا در داستان، تمهیدی از جانب نویسنده، برای جواب دادن به سوال‌ها است. میرزا حتی مسئله‌ایی را که مادر جمیل سال‌های سال از او پنهان کرده است، می‌داند. همچنین او قبل از این که مادرش شرح وقایع را برای جمیل بازگوید، آن‌ها را به او می‌گوید. آن هم به طور تصادفی، یعنی درست همان روز که مادرش این موضوع را به جمیل می‌گوید. تصادف گرچه به علت و معلولی داستان لطمه وارد نمی‌کند، اما اگر چند بار، و به خصوص در انتهای اثر مورد استفاده قرار گیرد، به قوت آن آسیب وارد می‌کند.

مطب دیگر، ویژگی‌های داستان بلند و رمان، و تفاوت بین آن‌ها است. چرا که این اثر برخی ویژگی‌های داستان بلند، و برخی ویژگی‌های رمان را دارد.

چنانکه رمان هیچ محدودیتی در اشخاص داستان - تعداد آن‌ها - و حوادث و گره‌ها و زمان و مکان اثر ندارد. ولی انگشت مجسمه برخی محدودیت‌ها را در حد داستان بلند دارد. اما از برخی مختصات رمان بهره نیز بهره برده است. درونمایه داستان نیز در مضمون - درجه پائین تراز درونمایه - خلاصه می‌شود. این اثر گرچه سطحی نیست، اما دارای پیچیدگی و یالایه‌های زیرین نیز نیست. و این خود تناسب داستان را برای مخاطب نوجوان و غیر حرفه‌ای بیشتر می‌کند. تا جایی که برخی کودکان در کلاس بالا هم همراه نوجوان می‌توانند از آن بهره ببرند. مطلب دیگر گفتگو (دیالوگ)های داستان است. که در این ارتباط نیز باید گفت برخی گفتگوها بلندند، و در حد قوت اثر نیستند. اما گفتگو با لهجه جنوبی، باور پذیری داستان را بالا برده است. چرا که مناسب با فضا و مکان داستان است، و عیار تصویردهی داستان را بیشتر می‌کند.

امتیاز :

جاذبه اثر هم به دلیل نوع روایت، و هم موضوع، هم کشش، آن را خواندنی کرده، به گونه‌ای که مخاطب را ملزم می‌دارد که با داستان تا به انتها برود. ساختار پیرنگ، و ساختار کلی اثر، از قوت و انسجام بالایی برخوردار است. و ضعفی را بر نمی‌تابد. انگشت مجسمه علاوه بر جذابیت و سرگرم‌کنندگی، آگاهی‌هایی در باب روابط خانوادگی، اجتماع، و جامعه و تعامل آن‌ها با تاریخ، در اختیار مخاطب خود قرار می‌دهد، ضمن آن که مبارزه با زورگویی و ستم‌گری را در مخاطب نوجوان تقویت می‌کند. این اثر از تحرک و هیجان و احساس برانگیزی برخوردار است که از مهم‌ترین ویژگی‌های آثار کودکان و نوجوانان است.

۵. باغ‌های محکوم

نقد داستان من و سنگ و لیلای مجنون از عبدالمجید نجفی

از فرخنده حق شنو

من و سنگ و لیلای مجنون، مجموعه داستانی است اثر عبدالمجید نجفی، که توسط انتشارات منادی تربیت به چاپ رسیده است. این اثر در قالب ۲۰ داستان کوتاه، و در ۷۵ صفحه، در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. نجفی متولد ۱۳۳۸، و اهل تبریز است. از او آثار بسیاری برای کودک و نوجوان به چاپ رسیده است، که برخی از آن‌ها جوایزی را به خود اختصاص داده اند.

نقد کلی: این اثر در قالب واقعیت‌گرا (رئالیسم)، و در گونه‌ای متفاوت با دیگر مجموعه داستان‌های کودک و نوجوان به چاپ رسیده است. به این ترتیب که ابتدای هر داستان، با شعری کوتاه آغاز شده، و سپس داستان از مفهوم همان شعر استخراج شده است. ضمن اینکه بعد از شعر و قبل از داستان نیز اطلاعات کلی در باره شعر، و همچنین توضیحاتی در باره مفهوم شعر همان صفحه آمده است. باید گفت این اطلاعات در قالب داستان، خود به تنهایی می‌تواند مخاطب نوجوان را با برخی از وجوه شعر آشنا کند، که شیوه‌ای بهتر از تئوری‌های مستقیم آموزش شعر است. ضمن اینکه علاوه بر اینکه نویسنده با

نوشتن این اثر، به استعداد شعری خود - در نثرداستان‌ها - اشاره کرده، دست به نوآوری در زمینه داستان نیز زده است.

مطلب مهمی که درباره داستان‌های این مجموعه باید گفت این است که این داستان‌ها با شیوه‌ای جذاب، و پرداختی حرفه‌ای و شاعرانه به نگارش در آمده‌اند. این مطلبی است که می‌تواند مخاطب نوجوان را برای مطالعه این کتاب بیشتر جذب کند. اما مطلبی که در مورد ادبیات داستانی کودک و نوجوان اهمیت دارد، این است که بهتر است در این آثار حتی برای یک لحظه هم مخاطب‌شناسی فراموش نشود. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که برخی آثار کودک و نوجوان در عین جذابیت، پرداخت حرفه‌ای، و مفاهیم پیچیده، و لایه‌های عمیق، مخاطب خود را آن‌گونه که باید و شاید در نظر نمی‌گیرند. و یا موضوعی را مطرح می‌کنند که مناسبت چندانی با سن و نیازهای نوجوان، و میزان درک و علاقه او ندارد. در نقد آثار کودک و نوجوان این موارد همیشه اهمیت داشته است. این که آیا موضوع داستان‌ها برای مخاطب کودک و نوجوان مناسب است؟ جذابیت دارد؟ آیا موضوع پاسخگوی نیازهای کودک و نوجوان است؟ آیا آن‌ها را به هیجان می‌آورد؟ احساسات را بر می‌انگیزاند؟ به عناصری چون تعلیق و تخیل و طنز، که مورد علاقه اکثر کودکان و نوجوانان است، توجهی دارد؟ آیا مناسب با فرهنگ و ایدئولوژی جامعه است؟ آیا پرداخت مناسبی دارد؟ و... این موارد به این دلیل عنوان می‌شود که گاهی دیده شده داستان‌های زیبا و جذابی به نگارش در آمده، و انتخاب و برگزیده هم شده‌اند، ولی فقط نویسندگان و منتقدان، خوانندگان اصلی آن‌ها هستند، و در واقع مناسب کودک و نوجوان - به خصوص نوجوان - نیستند و نوجوانان نمی‌توانند مفهوم آن‌ها را کشف کنند. از طرفی گاهی کشف‌های زبانی

و پرداخت‌های حرفه‌ای و قابل درک برای کودک و نوجوان می‌تواند آن‌ها را به تفکر واداشته و لذت خوانش را برایشان بیشتر کند. این موضوع قابل اهمیتی است. چرا که مخاطبان این آثار برای هر مقطع، یعنی حتی برای اختلاف دو سال هم متفاوتند. انتخاب موضوع‌های سنگین و نامتناسب، فقط برای نگارش دغدغه‌های نویسنده، و ارائه آن به عنوان یک کتاب، نمی‌تواند ارزش چندانی برای مخاطب داشته باشد. هدف نویسنده، این نیست که برای خود، و یا نویسنده‌ی همکار، و یا فقط مخاطبان حرفه‌ای، داستان بنویسد. همچنین او نمی‌تواند ضمیمه‌ای برای آسان کردن مفهوم اثرش به آن سنجاق کند. این مطلب در باره ساده نویسی نیز که یکی از ارکان نگارش ادبیات کودک و نوجوان است، مصداق پیدا می‌کند. چنانکه ساده نویسی نیز خود در سنین مختلف مخاطبان خود تفاوت‌هایی دارد. ساده نویسی بیش از حد برای نوجوان سبب تنبلی در تفکر می‌شود. به طوری که در برخورد با کتاب‌هایی با مفاهیم سنگین‌تر خسته شده و آن را کنار می‌زند.

با تعاریف ذکر شده بهتر می‌توان به نقد کتاب من و سنگ و لیلای مجنون پرداخت. همانطور که گفته شد بیشتر داستان‌های این مجموعه با وجود عیار تخیل بالا، در قالب واقعیت‌گرا نوشته شده‌اند، و جا به جا در آن از فانتزی و مفاهیم شعری استفاده شده است. فانتزی‌ها محدود، و در فضای خود فانتزی هستند و به فرا فانتزی، که نوعی وسیع‌تر، و خارج از چارچوب جهان اثر، و حتی جدا از جهان واقعی انسان هاست، نمی‌رسند. در واقع اگر داستان، بین رویا و فانتزی و واقعیت باشد، بعد از گذشتن از مرحله، یا مرحله‌ی، دوباره به واقعیت برمی‌گردد. این اندازه فانتزی به دور از ورطه افراط و تفریط و قابل درک برای مخاطب است. اما مطلب مهمی را که درباره موضوع‌های انتخابی

این مجموعه باید گفت این است که شعرها اگر در باره موضوع‌هایی در باره خود نوجوانان انتخاب می‌شدند، بهتر می‌توانستند با مخاطب خود ارتباط برقرار کنند. چرا که موضوعی مانند احساس پیری زود گذر - در داستان اول - " چگونه بازی نکرده، بازنشسته شدم"، و " یا پیرزنی که فراموشی دارد و خانه‌اش را فروخته‌اند و آواره شده" - داستان ۲ - و داستان پنج که به قول دوست شاعر نویسنده: « صحبت از کوچ است و همه چیز رو به زوال دارد. صفحه ۱۹» که نویسنده آن را در ارتباط با پائیز و سرما و کوچ چلچله‌ها مطرح می‌کند، و داستان ۶ که شعر چنین می‌گوید: « توی صف پیر شدم. نوبت زندگی به من نرسید. مرگ، این حرف‌ها سرش نمی‌شود. صفحه ۲۲.» که نویسنده خود اشاره دارد به این مطلب که برخی می‌گویند نباید از مرگ برای نوجوانان نوشت و بعد توضیح می‌دهد اما که با مرگ که همه چیز تمام نمی‌شود و... و درست هم می‌گوید، اما مطلب مهم این است که بهتر است اگر از کوچ چلچله و پیری و زوال و مرگ برای نوجوان می‌نویسیم، نگاهی هم به موضوع‌های دیگری چون زندگی و امید و شادی‌ها و زیبایی‌های آن، و امید به خدا نیز داشته باشیم. موضوع‌های دیگر کتاب نیز مانند سرازیری کوچه‌های شهر یور، و پارچه نوشته مربوط به کوچ برگ‌ها که باغ را تعطیل کرده - داستان هشت و نه - و... موضوع چندان ملموس و مناسبی برای نوجوانان نیست. این موضوع‌ها بیشتر برای بزرگسالان ملموسند. بزرگسالانی که خود را در معرض میانسالی و سپس پیری و بعد هم مرگ و زوال می‌بینند. نوجوانی که هنوز به مرحله جوانی نرسیده، علاقه‌ای برای شنیدن این موضوع‌ها ندارد و یا با موضوع و مفهوم داستان کم‌تر ارتباط برقرار می‌کند. و اصولاً تکرار و طرح چنین موضوع‌هایی برایش جز در مواقع خاص، و با تمهیدات خاص، چندان

ضرورتی ندارد. چرا که ممکن است او را در این سن با پوچی و ناامیدی آشنا کند. این موضوع از ذهن خود نویسنده نیز دور نمانده است. چرا که او که به اعتبار شعرهای شاعر دوست داستان نوشته است، در آغاز کتاب خود گفته است: " اندوهی پشت این اشعار وجود دارد." و او این اندوه را چون ابری بر بالای کلمه‌های شعر تشبیه کرده است. لذا اینکه اندوه به نثر نویسنده نیز رسوخ کرده باشد، بی‌ارتباط نیست.

اما ناگفته نماند یکی از تفاوت‌های مهم این داستان با داستان‌های دیگر این است که نویسنده مخاطب کودک و نوجوان را با خود همراه می‌کند تا در باره عنوان داستان تصمیم بگیرد. در واقع این مخاطب است که اسم داستان را انتخاب می‌کند چرا که نویسنده در کادر بالای داستان جایی خالی برای انتخاب اسم داستان توسط مخاطب گذاشته است. این امر علاوه بر تفاوتی که ایجاد کرده، سبب می‌شود مخاطب به فکر واداشته شود، و داستان از خشکی و یک نواختی بیرون آمده، و در قالبی نو ارائه شود. در واقع برای مخاطب تازگی داشته باشد. این امر همچنین به راحتی کار نویسنده نیز کمک کرده است چرا که انتخاب عنوان برای هر یک از داستان‌های این مجموعه می‌توانست وقت زیادی از او بگیرد. چنان که انتخاب عنوان کار خیلی راحتی نیست. هم به این دلیل که نباید موضوع را لو دهد، هم هماهنگی با موضوع داستان داشته باشد، و هم در عین داشتن مفهوم مشخص و زیبا، نشان از برجستگی داستان و نظر خود نویسنده نیز داشته باشد. انتخاب بیست عنوان، در یک مجموعه، توسط نویسنده، کار وقت‌گیری است. که نویسنده با تمهیدی که اندیشیده، به آن تن نداده است.

در باب ساختار داستان‌های این مجموعه نیز باید گفت برخی از داستان‌ها ساختار پیرنگ ندارند. و در حد طرح و یا گزارش و خاطره هستند. چنان که بر اساس قالب کلاسیک، عناصر پیرنگ بر هرم فریتاک بر جای خود نمی‌نشینند. این امر شاید بیشتر به این دلیل صورت گرفته است که تمرکز نویسنده بیشتر مبتنی بر متنی است که در ابتدای داستان، به عنوان توضیح شعر ارائه می‌شود، که در عین شاعرانگی و زیبایی، آموزش نیز است. برای توجه بیشتر به این مطلب، به نقد کوتاه چند داستان اشاره می‌شود. داستان‌ها می‌توانند به اعتبار مفاهیم اشعار شاعر، اشاره به خاطرات نوجوانی او داشته باشند، و حالا شاعر در بزرگسالی حسرت گذشت زمان و طی شدن دوران نوجوانی را می‌خورد.

داستان یک: خیره می‌شوم / به اسباب بازی‌های جهان / چگونه بازی

نکرده بازنشسته شدم

پسری هشت ساله از پشت شیشه ویتترین یک مغازه به اسباب بازی‌های آن نگاه می‌کند و در رویای بزرگ شدن خود، و موتورسواری با پسر خود فرو می‌رود.

در ابتدای این داستان، مخاطب فکر می‌کند حادثه‌ای فانتزی، در حال شکل گرفتن است. این که پدر و پسری که هر دو هشت ساله هستند سوار بر موتور، به دروازه ابرها برسند و از آن جا عبور کنند، و کنار برکه یخ در بهشت، و بستنی و کیک خامه‌ای پیاده شوند، و از یخ در بهشت بخورند و...، اما کم‌کم که به انتهای داستان که می‌رسند، مفهوم واقعیت آن به طور کامل، نمایان شده، و مشخص می‌شود آن چه را که اتفاق افتاده، بیش از یک رویا در ذهن

کودک هشت ساله بیش نبود. در واقع پسری پشت پنجره اسباب بازی فروشی ایستاده، و به اسباب بازی‌ها نگاه می‌کند، و در رویای داشتن یک اسباب بازی - که این خود یکی از مفاهیم مهم داستان است - فرو می‌رود. اما داستان به مفهوم پیری پدر این پسر، و وقت نداشتن او نیز اشاره دارد.

همان موضوعی که در داستان با وجود ایجازی که دارد، چند بار به آن اشاره شده است.

آوردن شخصیتی به نام الدوز، در داستان، می‌تواند اشاره به داستان عروسک سخنگو، از صمد بهرنگی داشته باشد و نشان از تخیلی داشته باشد که در آن داستان نیز به کار رفته است. اما رویایی که پسر را در خود غرق می‌کند، مفهوم مهم‌تری دارد که شاید برای بسیاری از بچه‌های هم سن او ملموس باشد. و آن این است که پدران آن‌ها یا به خاطر اختلاف سنی که با آن‌ها دارند - پیرند - و یا این که حوصله ندارند، و یا امکان به گردش بردن فرزند خود را - چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ مشغله زیاد - ندارند. این داستان به لحاظ ساختار کلی و هم به لحاظ ساختار پیرنگ، چون دارای حرکت و تغییر است، می‌تواند از وحدت متوسطی در جهت انجام عمل داستانی در راستای فراز و فرود و کشمکش و گره‌گشایی، برخوردار باشد. گرچه این تغییر و حرکت در رویا اتفاق می‌افتد، اما در ساختار داستان تأثیرگذار است.

کلید واژه‌های داستان عبارتند از: موتورسیکلت، پیری، نداشتن وقت،

شکل ۷ کبوترها.

داستان دو: بعد از پدر بزرگ/ جای خانه‌اش آپارتمان روئیده بود/

مادربزرگ آن جا را نمی‌شناخت

این داستان اشاره به یک پیرزن دارد؛ پیرزنی که خانه‌اش توسط فرزندانش فروخته شده است. او فراموشی دارد، و خانه خود را که قدیمی بوده و درخت پیر کهنسالی داشته، پیدا نمی‌کند. به جای خانه او آپارتمانی دو طبقه ساخته‌اند. تمام مفهوم داستان در سه جمله شعر گونه در ابتدای داستان آمده است. در واقع تمام داستان از این سه جمله شعر گرفته شده است. این متن از نظر ساختاری هنوز با داستان فاصله دارد. چرا که در حد طرح با معنای اسکچیچ، باقی مانده است، و فاقد فراز و فرود و کشمکش و گره‌گشایی است. و در واقع داستان حرکت ندارد. شخصیت داستان پیرزنی است که خانه‌اش را پیدا نکرده و کنار دیوار خوابیده است. این شخصیت در همین حال تا انتهای داستان باقی می‌ماند و وضعیت او تغیر نمی‌کند. در واقع داستان در حد یک گزارش باقی می‌ماند. مطلبی که در مورد موضوع این داستان باید گفته شود این است که چندان ارتباطی با کودک و نوجوان ندارد، حس نوستالژیکی که پیرزن نسبت به گذشته خود دارد، مناسب سن بزرگسال است و کودک و نوجوان کم‌تر ارتباط با آن برقرار می‌کنند. همچنین موضوع خانه‌ایی که در گذشته حیاط و درخت توت داشته، و حالا به آپارتمان دو طبقه تبدیل شده - گرچه موضوع عمیقی برای بزرگسال و دلبستگی‌های او است - نوجوان را چندان با خود درگیر نمی‌کند.

داستان ۳: ما را می‌فهمند / درحوالی باغ‌های محکوم / پروانه‌های گرفتار

باد و باران

پسر بچه‌ای که دو روز پشت سر هم رفته و نان گرفته است، انتظار دارد امروز برادرش برای خرید نان برود اما برادرش مشق را بهانه کرده و او ناچار است باز خودش برود. او در همین فکر است که در رویایش با پروانه به پرواز در می‌آید و در آن حال خود را آزاد و رها می‌بیند. حالا دیگر مجبور نیست برود نان بگیرد. رویاها در این مجموعه داستان نقش مهمی دارند، و در بیشترمواقع به واقعیت بر می‌گردند. اما زیبایی رویا یی که با این داستان همراه شده است، همراهی پسرک با پروانه‌ها و پرواز با آن‌هاست. استفاده از فانتزی برای داستان کودک زمانی جذاب است که نویسنده بتواند با هنرمندی خود آن را باور پذیر کند. چرا که باورپذیری در داستان از ارکان مهم آن است. نویسنده در این راستا تلاش خود را کرده و موفق شده است.

در این اثر هم راوی شخصیت داستان را درگیر با اجبارها، و باید و نبایدها، و مترادف با مفهوم شعر پروانه‌های گرفتار، باد و باران و باغ‌های محکوم، می‌داند. که این موضوع هم برای کودک و نوجوان چندان ملوس نیست. اگر چه درونمایه داستان به جبری اشاره دارد که پروانه و پسرک به عنوان نماد از تبعیت در برابر آن ناگزیرند، ولی مضمون داستان با رویای پسرک می‌آمیزد، و جذابیت ایجاد می‌کند.

داستان چهار: نخستین روز آبان/ ساعتی باران و/ رنگین کمان بر آسمان

کوچه ما اشتباهی پهن شده بود

این داستان اشاره به اولین روز آبان و سرمای پائیز دارد. صحبت از باران و رنگین کمان بعد از آن می‌کند. اما رنگین‌کمانی که به زعم شاعر، به اشتباه بر آسمان کوچه آن‌ها پهن شده است. راوی این داستان یک کودک روستایی است که خاله زری را به قاری ننه، و قالی را به رنگین کمان تشبیه می‌کند. همان شخصیتی که در عالم خارج از داستان هم مورد علاقه بچه‌هاست. - شخصیت قصه‌گوی مهربانی که می‌تواند آن‌ها را به عالم رویاها ببرد، بگرداند، با اشیاء و حوادث غریب آشنا کند و در انتها هم آن‌ها را سوار بر ابر شادی کند و برگرداند. در این داستان خاله زری یا قاری ننه، همان وظیفه را دارد. اما مطلب مهم میزان درک مخاطب است. درکی که اشاره به طنزی تلخ از زندگی خاله زری دارد. چرا که متوجه بی‌کسی، فقر و بیماری، و حتی عدم پذیرش و درمان او در بیمارستان است. کودکی که آن قدر کودک است که بیشترین توجه خود را به سوغاتی‌هایی معطوف می‌دارد که همه اسباب‌بازی‌اند، و او خوشحال از خوشمزگی‌اش اوماجی است که بار دیگر می‌خواهد مزه آن را بچشد، او باید حداکثر سال‌های آخر دبستان را بگذراند. اما درک او در این اثر به نظر خیلی بیشتر از این‌هاست. او علاوه بر تخیل زیبایی که در ارتباط با همانندسازی در شباهت قاری ننه، و زری خانم و رنگین‌کمان و قالی دارد، به طنزی اشاره دارد که زن بیماری را برای عمل تا بیمارستان می‌کشاند و چند روز بستری می‌کند، اما چون کسی پیدا نمی‌شود مخارج بیمارستان را بدهد، او را از بیمارستان بیرون کشانده و از تهران به روستا می‌آورد. تلخی طنز این جمله داستان: "کسی پیدا نشد چنین پولی را داشته باشد" و احساس رقت

خاطر، و غمی را که در او با دیدن باران و رنگین کمان بعد از آن به وجود می‌آید - و خاله زری و مشکلاتش رادوباره در یاد او زنده می‌کند - بیش از واقعیت‌های تلخ و شیرین مناسب سن این کودکان است.

یکی از امتیازهای این داستان نثر آن است؛ که در بسیاری موارد علاوه بر کارکرد خود، به لحاظ توان بالای معنی، کار شعر را نیز می‌کند. همچنین ایجاز نثر این داستان؛ مانند داستان‌های دیگر قابل توجه است. اما مطلبی را که می‌توان ذکر کرد این است که در این داستان گاهی می‌توان با یک علامت فصل کار این ایجاز را بهتر تثبیت کرد. به خصوص جایی که صحبت از تعریف از خاله زری، و برشمردن صفات اوست، ناگهان اشاره به بستری شدن او در بیمارستان می‌شود، که به نظر می‌رسد با علامت فصل، این کمبود برطرف شود. نقد چند داستان بالا جزیی و جداگانه، به عنوان نمونه آورده شد. بقیه داستان‌ها نیز با همین روش، روایت می‌شوند. شخصیت‌هایی که در ارتباط با وضعیت و موقعیت‌ها، و یا حوادثی که برایشان رخ می‌دهد، بیشتر منفعل می‌مانند و حرکتی در راستای حل مشکل خود نمی‌کنند. عمو مجیدی که روزی از مه آمده بود و در بطری‌هایش ابر و باد و باران می‌فروخت، روزی در همان مه گم می‌شود. و بعد از این گم شدن است که همه‌ی بچه‌های مدرسه به این فکر می‌کنند که او که بود؟ و از کجا آمده بود؟ همچنین میز چوبی که درخت را با خاطرات خزه پوشی به یاد شاعر می‌آورد و کسی را که پشتش می‌نشسته، و حافظ و سعدی می‌خوانده و حالا دیگر نیست. یا پرنده‌هایی که کوچ می‌کنند و می‌روند پیش عزیز، که یازده روز پیش برای همیشه کوچ کرده است. اما حیاط نقلی که بوی قورمه سبزی در آن پیچیده - داستان نوزده - اشاره به تنهایی شاعر می‌کند. این تنهایی همان تنهایی را روایت می‌کند که از

کودکی با برخی انسان هاست و تا پیری دست از سرشان برنمی‌دارد. این تنهایی البته از نوع تنهایی نیست که برای انسان امروز، همه گیر (اپیدمی) شده و انسان امروز را حتی در شلوغ‌ترین مکان‌ها نیز با خود می‌کشانند. بلکه تنهایی کودکی است، که خانواده‌اش به او توجه ندارند، ولی برادر بزرگ‌تر را مورد عنایت و تشویق خود قرار می‌دهند. او به واسطه این تنهایی است شاید که دست در تنگ بلور می‌برد، و ماهی کوچک را بر می‌دارد که با خود همراه کند. اما این کار زمینه تویخ بیشتر خانواده را برای او فراهم می‌سازد. چرا که ماهی در جیبش می‌میرد، و برادرش این را به مادر می‌گوید. این تنهایی را چه از حسادت سرچشمه گرفته باشد، و چه از اشتباهات کودکانه، در جهان این داستان می‌تواند اگر نامش را احساس همذات‌پنداری نگذاریم - به دلیل این که در داستان کوتاه فرصت همذات‌پنداری با شخصیت مهیا نمی‌شود - همان تأثیر واحد به زعم "پو"، یا نقطه تجلی یا ظهور، به زعم "جوئیس"، و یا رهیافت ماهرانه به زعم "همینگوی" بنامیم. همان نقطه ثقلی که احساس مخاطب را بر می‌انگیزد و مخاطب کودک و نوجوان اگر نه بسیار، لااقل چندین بار به خوبی آن را درک کرده است. و در این داستان در فضایی که بوی قورمه سبزی پیچیده و همه به غذا خوردن مشغولند شخصیت را آنقدر به خود وا می‌دارد، تا گرسنه بخوابد. اما مطلبی که در راستای باورپذیری این داستان می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، احساس حسادتی است که به طور معمول خواهر یا برادر بزرگ‌تر نسبت به خواهر یا برادر کوچک‌تر پیدا می‌کند. که در این داستان معکوس است. در بیشتر موارد پدر و مادر خانواده به فرزند کوچک‌تر بیشتر محبت می‌کنند. چرا که به توجه بیشتری نیازمند است و این برای فرزند بزرگ‌تر قابل قبول نیست. او می‌خواهد یا به او بیشتر توجه شود،

و یا به هر دوی آن‌ها به یک میزان اهمیت بدهند. لذا فقط در مواردی نادر شاید فرزند کوچک‌تر از محبت کم‌تری نسبت به بزرگ‌تر برخوردار باشد. حتی مدرسه رفتن فرزند بزرگ‌تر و زرنگی او نمی‌تواند دلیل بر توجه بیشتر خانواده نسبت به فرزند بزرگ‌تر شود همان گونه که در این اثر ذکر شده است.

داستان ۷:

پی زن زوزه و دشنام / در سرازیری کوچه‌های عصر شهریور / ماجاری بودیم چون وحشیان قوم شب

داستان با این شعر شروع می‌شود و خلاصه آن اشاره به لیلا، زنی دارد، که دو دختر دو قلو دارد. او به امید پسر دار شدن دوباره، باردار می‌شود. ولی باز دختر دار می‌شود. شوهرش - صفر - بچه را از پنجره به بیرون پرت می‌کند. لیلا دیوانه می‌شود و در کوچه و خیابان به دنبال بچه‌اش می‌گردد. او صدای گریه بچه‌اش را می‌شنود و می‌خواهد به او شیر بدهد. اما بچه‌های کوچه او را هو می‌کنند و آزادش می‌دهند. راوی با سنگ به النگویی که لیلا پولش را گدایی کرده تا آن را بخرد، می‌زند و آن را می‌شکند. راوی نوجوان خود از این موضوع ناراحت است و مایل است که قبر لیلا را پیدا کند و برایش النگو بخرد و سر قبرش بگذارد.

نقد: داستان واقعیت گراست، و حوادث آن در محله‌های فقیرنشین محلات رخ می‌دهد. زمان داستان عصر شهریور است که سال و حدود آن مشخص نشده. اما موضوع داستان نشان از زمانی دور دارد، که بیشتر از امروز مردها به جنسیت کودک خود اهمیت می‌دادند - گرچه هنوز هم در برخی روستاها و

شهرستان‌ها و حتی برخی خانواده‌های پایتخت نیز با این تفکر روبرو هستند - زمانی که دختر دار شدن برایشان عیب به شمار می‌آمد. به خصوص خانواده‌ای که بعد از دو دختر دوقلو، باز هم دختر دار شده‌اند. «بچه را سه شبانه روز قایم کردند. و روز چهارم صفر فهمید چه اتفاقی افتاده است. اول رنگش سیاه شد، و بعد رگ‌های گردنش ورم کرد. مادر لیلا افتاد به دست و پای صفر. ص ۲۷.»

این داستان هم از نظر موضوع، و هم نثر و زبان، شباهت‌های بسیاری با آثار نویسندگانی چون جلال آل احمد و هدایت و چوبک دارد. داستان "بچه مردم" از جلال آل احمد، از برخی جهات به این داستان نزدیک است. مردی که از همسرش می‌خواهد تا بچه‌ای را که از همسر قبلی خود دارد، ببرد و گم و گور کند؛ و زن نیز این کار را می‌کند. اما جایگاه چنین موضوعی در داستان-های کودک و نوجوان کجاست؟ و آیا نویسنده کودک و نوجوان مجاز است هر موضوعی را برای نوجوان روایت کند؟ این که مرد بچه سه روزه‌اش را از پنجره به بیرون پرت می‌کند، اینکه لیلا، مادر بچه از غصه دیوانه می‌شود، و بچه‌ها در خیابان او را هومی کنند. این که لیلا می‌میرد و کسی قبرش را نمی‌داند تا برایش النگویی بخرد و روی مزارش بگذارد، و... تمام موارد مورد اشاره موضوع‌های قابل اهمیت و جذاب برای مخاطبان بزرگسال‌اند. به-خصوص که نویسنده ابتدا در قالب شعر، و بعد هم با زبان بسیار جذاب به روایت آن نشسته است. زبانی که اگر عده‌ای هم به آن ایراد شاعرانه بودن بگیرند، به نظر نگارنده بسیار زیبا و مناسب با داستان است. اما این امتیاز نمی‌تواند بعد مخاطب‌شناسی داستان را کم رنگ کند. مخاطب‌شناسی هم به لحاظ زبان، و هم مفهوم تراژیک و درام داستان. این همه نامالایمات در یک

داستان شش صفحه‌ای حتی بزرگسال را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بزرگسالی که این مطالب را یا به‌خاطر می‌آورد، و یا آن‌ها را شنیده و یا خوانده. اما برای نوجوانی که برای سرگرمی و یا یادگیری به کتاب رو می‌آورد، و ناگهان با هجومی از واقعیات تلخ و ناراحت‌کننده روبرو می‌شود، به نظر چندان مناسب نمی‌آید. این در حالی است که می‌توان بسیاری از واقعیات گذشته را با شکلی ملایم‌تر، با پیش‌زمینه‌هایی طنز گونه برای نوجوان مطرح کرد تا دریچه‌ای باشد برای آشنایی با گذشته و هویت مردم کشورش.

در باب منظرگاه این روایت باید گفت که داستان با تمام ایجاز خود چند راوی دارد. یک راوی "من" یعنی روایتگر اصلی، و پسر نوجوانی که احساس پشیمانی و ندامت از کاری که کرده او را رها نمی‌کند. و شعر اول صفحه نیز از زبان او روایت شده است. پشیمانی پسر نوجوان تا حدی است که در شعر، خود و بچه‌هایی را که به دنبال لیلا افتاده‌اند، وحشیان قوم شب می‌خواند. راوی دیگر "سنگ" است. سنگی که به علت کم آبی رودخانه بالا آمده و مورد استفاده پسر بچه قرار گرفته است. این روایت - روایت از زبان اشیا - جذابیت خاص خود را داد. راوی دیگر "مادر بزرگ" است که به لیلای دیوانه و فقیر پول می‌دهد، و لیلا با آن‌الگو می‌خرد. داستان از این جهت که روایتگری نوجوان دارد، می‌تواند مناسب نوجوان باشد - البته نوجوان فقط برخی بخش‌ها را روایت می‌کند - اما به لحاظ موضوعی، متن تلخی و ناکامی و ناامیدی و زشتی را به ذهن نوجوان متبادر می‌کند. موضوعی که قبل‌ها در داستان و رمان‌های پوپولیسم بزرگسالان روایت می‌شد. به لحاظ ساختاری نیز داستان بیش از یک فراز و فرود دارد. و این امر در داستان کوتاه که با

محدودیت‌هایی روبروست، به خصوص که فراز، یا نقطه اوج به طور معمول نزدیک به آخر داستان می‌گیرد، تفاوت‌هایی دارد.

داستان ۱۰: به راحتی گول می‌خورم/ تاوقتی که دوست دارم بادکنک را

باران را باد را

این شعر بخش ده این کتاب است که از زبان راوی نوجوانی روایت می‌شود. نوجوانی که به زعم شاعر نمی‌خواهد بزرگ شود چرا که او همه چیز را - مثل بادکنک و باد و باران را - دوست دارد. و تا زمانی که این‌ها را دوست دارد، بزرگ نمی‌شود. و می‌تواند گول بخورد و او برای این که می‌خواهد همیشه این‌ها را دوست داشته باشد، ناچار است که بخواهد که بزرگ نشود. اما خلاصه داستان این بخش در ارتباط با مردی است به نام عمو مجید، که معلوم نیست از کجا آمده. او جلوی مدرسه بچه‌ها بساط دست‌فروشی پهن کرده است، و بچه‌ها را دوست دارد و به آن‌ها لبخند می‌زند. اما بعضی می‌گویند او جادو جنبل می‌کند و بعضی دیگر می‌گویند او دکانویس و خیلی آب زیرکاه است، و قدغن می‌کنند که بچه‌های‌شان به او نزدیک شوند. این نسبت‌ها که به عمو مجید می‌زنند، سبب می‌شود که کسی از او فرفره و عروسک گچی، و بادکنک نخرد. و او مجبور شود بطری‌هایی را که رویشان نوشته "آبر، باران و باد" برای فروش جلوی‌ش بچیند. بطری‌هایی که هیچ کس نمی‌خرد، و در نهایت او مجبور می‌شود که برود و دیگر نیاید.

نقد: داستان واقعیت‌گراست و اشاره به مرد مهربانی دارد که در یک روز مه-آلود پیدا شده، و یک روز دیگر هم در مه گم می‌شود. مردی که با وجود مهربانی‌هایش نسبت به بچه‌ها «همیشه تبسم به صورت گندم‌گونش بود. بچه‌ها

را دوستانه نگاه می‌کرد. ص ۳۷. «مورد شک و سوءظن مردم و والدین آن هاست «خیلی آب زیر کاهه. می‌گن جادو جنبل بلده. ص ۳۸.» کسی نمی‌خواهد بداند او از کجا آمده و چه گونه آدمی است، ولی هر وصله‌ای را که می‌خواهند، به او می‌زنند. روایت از منظر نوجوان داستان است. نوجوانی که او هم ناشناس است. شخصیت داستان هم - عمو مجید - که نام دارد، ناشناس است. فضای مه‌آلود داستان نیز اشاره بر این بی‌هویتی‌ها دارد. و اشاره به سردی روابط بین انسان‌های داستان. «گاهی بقال و سبزی فروش و خمیرگیر همین طور که رد می‌شدند، متلکی می‌پراندند ولی او لبخند می‌زد. ص ۳۸.» شخصیت اول داستان فاقد پویایی است. در واقع او منفعل است. از خود دفاع نمی‌کند. «روی جعبه چوبی‌اش می‌نشست و به دور دست‌های ناپیدا خیره می‌شد. ص ۳۸.» اما این انفعال نیز مورد تردید است. چرا که شخصیت اگر به دور دست‌ها نگاه می‌کند، شاید به فکر این است که به همان دور دست‌ها برود. شاید از همان دور دست‌ها به انتظار و امید مهربانی آمده که آن را پیدا نمی‌کند، و برمی‌گردد. فضای حاکم بر داستان نشان از نامهربانی و ستمی دارد که مردم با بدگویی‌های خود به عمو مجید اعمال می‌کنند. عمو مجید همچنان ناشناس می‌ماند و در مه داستان فرو می‌رود. یکی از نشانه‌های داستان‌های اکسپرسیونیستی بی‌هویتی اشخاص داستان است که نویسنده به عمد آن را بر داستان اعمال می‌کند. انسان‌های بی‌نام و نشان و فضا-هایی با کدهای مه و شک و تردید بنا می‌شود. «بعضی از آدم بزرگ‌ها او را با شک و تردید نگاه می‌کردند. ص ۳۸.»

اما این متن گرچه برخی خصوصیات اکسپرسیونیستی مثل فضای نمادین یا تجرید واقعیت را دارد، اما از حیثه داستان واقعیت‌گرا جدا نمی‌ماند. چراکه از مشخصات داستان‌های اکسپرسیونیستی این است که روایت از فضایی غیر

واقع‌گرایانه و با تحریف و مبالغه و به دور از حقیقت‌مانندی ارائه کند. در واقع اکسپرسیونیسم مکتبی غیرواقع‌گرایانه است، که گاهی در اولترائیسم (افراط‌گرایی) می‌غلطد، لذا در آن تکرار واقعیت و شبیه‌سازی از واقعیت راهی ندارد. این در حالی است که این متن واقع‌گراست و حکایت از امری واقعی دارد که برای عده‌ای اتفاق افتاده، و حالا نوجوانی آن را خاطره وار و گزارش گونه بازگویی می‌کند. و حتی اظهار پشیمانی می‌کند که کاش از عمو مجید باران و نسیم می‌خرید.

در باب ساختار متن نیز با توجه به روش کلاسیک داستان باید گفت که بی‌شبهت به طرح نیست چرا که پیرنگ در آن گسترش نیافته و در همان حد باقی مانده است. اما موضوع مهم مخاطب‌شناسی است که در این اثر نیز مانند سایر داستان‌ها باز مطرح می‌شود. این که موضوع متن برای بزرگسالان مناسب بیشتری دارد هرچند که راوی نوجوان باشد و با زبان خود آن را بازگویی کند. اما اندوه و نگاه تلخی که پشت شعرهای شاعر وجود دارد، به داستان نویسنده هم رسوخ کرده است. همان طور که در ابتدای نقد نیز اشاره شد، نویسنده خود در ابتدای کتاب به این اندوه اشاره کرده است، و آن را به ابری تشبیه کرده که بر بالای کلمات ایستاده است و این تعبیر درستی است.

داستان هفده:

بین خانه‌های ما و گورستان / فاصله‌ای نبود / ما بچ‌بچ پنهان مرده‌ها را

می‌شنیدیم

خلاصه: اهالی محله باغ صفا که از گورستان صدای بچ‌بچ می‌شنوند، از رخشنده می‌شنوند که مرده‌ها شب‌های جمعه جلسه دارند. آجان یا آژان محله

این را باور نمی‌کند. عده‌ای از جوانان محل با چماق به سوی گورستان می‌روند، و اهالی نیز آن‌ها را سلام و صلوات بدرقه می‌کنند. اما آن‌ها نمی‌توانند مرده‌ها را پیدا کنند. فقط رخشنده می‌تواند بفهمد که صدای پیچ پیچ، مربوط به عده‌ای معتاد است که شب‌ها خود را به گورستان می‌رسانند و در قبرهای خالی مشغول کشیدن شیره می‌شوند.

این داستان بر خلاف آنچه که از ظاهر شعر - صحبت از مرگ و گورستان آن - بر می‌آید، داستانی زنده و پویا، و شخصیت‌های پرتحرکی دارد. اما نکاتی نیز در آن مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله اینکه شخصیت‌های این داستان بیش از محدوده شخصیت‌های داستان کوتاه‌اند. رخشنده، آژان، ماه پری، کبری خانم، ستار و مش حسن و بابا علی که از طرف یک عده از اهالی، بدرقه می‌شوند و شب‌ها به گورستان می‌روند ولی مرده‌ها را نمی‌یابند. و دیگر اینکه داستان فاقد شخصیت پردازی کامل در ارتباط با شخصیت اول است. اگر رخشنده بند انداز را شخصیت اصلی بدانیم، او فاقد ویژگی‌های یک شخصیت جامع است که بعد قهرمان معرفی می‌شود. در واقع او یک تیپ است، و گره‌ای خاص مخصوص به خود ندارد. گره مربوط به همه اهالی است. به این لحاظ داستان به گزارش نزدیک می‌شود. اما به لحاظ این که داستان شکلی معمایی دارد و در پایان معما حل می‌شود، جنبه داستانی دارد، و داستان پیرنگ محسوب می‌شود. گره‌ای که پیچ‌پیچ مردگان است، گره همه اهالی - نه یک شخصیت - است و همه اهالی را با خود درگیر می‌کند، و گره در نهایت با کمک رخشنده باز می‌شود. داستان فاقد کشمکش طرفین با هم، و اوج و فرود است. کشمکش هم اگر باشد، فقط مربوط به یک طرف قضیه است - اهالی - چرا که آن‌ها فکر می‌کنند طرف دیگر مرده‌ها هستند. در واقع طرفینی

برای تقابل در ارتباط با گره وجود ندارد، و در انتها نیز معتادان - که در واقع طرفین دیگر کشمکش باید باشند - بدون هیچ درگیری توسط آژان دستگیر می‌شوند. که در این مرحله باز داستان به گزارش نزدیک می‌شود.

امتیاز: نوآوری و بداعت در داستان گویی این مجموعه، به کتاب جذابیت بخشیده است. - اگر موضوع داستان‌ها مناسب مخاطبان خود در نظر گرفته می‌شد، و متن‌ها با وجوه داستانی بیشتری روایت می‌شدند، این جذابیت بیشتر می‌شد. با اینکه نویسنده شعرها را به دوست شاعرش نسبت می‌دهد، خود نیز از استعداد شاعری برخوردار است؛ چرا که ظرایف شاعرانگی و حال و هوا و فضاها بر استعداد او در زمینه شعر دلالت دارند. استفاده از فانتزی و تخیل برای سنین مختلف کودک و نوجوان کاربرد خاصی دارد. به عنوان مثال خردسالی که با عروسک و گل و گیاه حرف می‌زند، در سنین نوجوانی به داستان جادویی و پریان علاقه‌مند می‌شود. این هنر نویسنده است که به چنین مطالبی توجه داشته باشد، و فانتزی و رویا را به گونه‌ای در برابر او مجسم کند که باور پذیر باشد. تلاشی که در داستان‌های این مجموعه - جدا از موضوع‌ها که به طور مفصل به آن اشاره شد - به کار گرفته شده است.

۶. امید به رویش

نقد رمان نخل

از هوشنگ مرادی کرمانی

هوشنگ مرادی کرمانی متولد ۱۳۲۳ روستای سیرچ، از توابع کرمان است. او آثار متعددی برای کودک و نوجوان نوشته است، که برخی از آنها به زبان‌های مختلف ترجمه شده، و از برخی دیگر، اقتباس سینمایی و تلویزیونی شده است. نمونه‌هایی از آثار او عبارتند از: قصه‌های مجید، بچه‌های قالی باف، چکمه، پلو خورش، آن خمره، تنور، مهمان مامان، کوزه، مشت بر یوسف، و نخل و...

نخل داستان بلندی است که مرادی کرمانی آن را برای مخاطبان نوجوان - گروه سنی "ج" - به نگارش درآورده است. این اثر در سال ۱۳۸۱، توسط انتشارات معین، در قطع پالتویی، و در اولین چاپ خود، در ۱۰۳ صفحه، در ۵ بخش درویش، پائیز، زمستان، بهار، و تابستان به چاپ رسیده است.

این اثر در باره پسر نوجوانی است به نام مراد، که دوازده سال دارد، و پدر و مادر خود را در حادثه سیل از دست داده، و مجبور است با خاله و شوهر خاله‌اش زندگی کند. آنها به - خصوص شوهر خاله - از او طلب کارهای

طاقت فرسا می‌کنند. او انجیر جمع می‌کند، انگور می‌چیند، ختمی خشک می‌کند. هیزم جمع می‌کند و... روزی درویشی به روستای آن‌ها می‌آید و برای او هسته خرمایی را که خورده است، کنار جوی می‌کارد. روستای آن‌ها سردسیر است، و همه می‌گویند که این جا نخل عمل نمی‌آید، و اگر هم بیاید، رشد نمی‌کند و زود خشک می‌شود. اما مراد مرتب به هسته آب می‌دهد، و نمی‌گذارد کسی به آن صدمه بزند. او با دختری به نام گلرخ که در روستای گرمسیر زندگی می‌کند، آشنا می‌شود. گلرخ هر سال به روستای آن‌ها می‌آید. علیرغم گفته‌های همه نخل سبز می‌شود و کم‌کم رشد می‌کند. روستا به خاطر خشکسالی دچار کمبود آب می‌شود. درخت‌ها خشک می‌شوند. مردم در هزینه‌های خود دچار مشکل می‌شوند. آقای رضایی با کامیونش می‌آید درخت‌های خشک خرما را از آنها می‌خرد. خاله، مراد را برای کار، همراه آقای رضایی به تهران می‌فرستد. مراد که مایل به رفتن نیست، بین راه از کامیون پیاده می‌شود و به آبادی گلرخ و خانواده‌اش می‌رود.

نقد کلی :

نخل رمانی است واقعیت‌گرا، که در باره یکی از روستاهای سردسیر کرمان به نگارش در آمده است. روایت رمان با زبان ساده و گویا بیان شده، و دارای صمیمیت - به خصوص در گفتگوها - است. شخصیت اصلی آن - مراد - از شخصیت پردازی کاملی بهره برده است، که مخاطب نوجوان به راحتی می‌تواند با او همذات‌پنداری کند. داستان رمان حکایت از طنز تلخی دارد که مبتنی بر عدم وجود امکانات رفاهی، تحصیلی، مالی و خانوادگی، برای نوجوانی است که به طور معمول در این سن باید بدون احساس نگرانی، به مدرسه برود و درس بخواند. اما این نوجوان به دلیل موقعیتی که دارد، هنوز از

کاری سخت و طاقت فرسا برنگشته، مجبور می‌شود سراغ کار طاقت‌فرسای دیگری برود. او که پدر و مادر خود را از دست داده، و نزد خاله و شوهر خاله‌اش زندگی می‌کند، از تبعیض بین فرزندان آن‌ها و خود، رنج می‌برد. موضوع رمان در عین حالی که به فقر و تبعیض، و سوءاستفاده یک نوجوان اشاره دارد، به روحیه مبارزه طلبی، امید، اعتقاد، تعهد و باور او نیز اشاره دارد. مراد شخصیتی باور پذیر دارد. در واقع این اثر به دلیل نشان دادن زندگی یک نوجوانی که تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی‌اش در کنار هم هستند - گرچه تلخی‌هایش بیشترند - از حقیقت ماندی برخوردار است. این شخصیت در عین باورپذیری، پویا و فعال نیز هست.

باورپذیری، یا حقیقت ماندی داستان حتی در وجود یکی از منفی‌ترین شخصیت داستان - شوهر خاله - نیز مصداق پیدا می‌کند. به این ترتیب که او نیز در نهایت بدخلقی خود، گاهی به مراد محبت و توجه هم می‌کند. لذا از آن جا که باورپذیری اثر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و سبب اعتماد خواننده نسبت به اثر و حوادث آن می‌شود، در این اثر نیز نویسنده با بهره‌گیری از فضایی که آن را به خوبی می‌شناسد، و لمس کرده است و شخصیت‌هایی که از نزدیک با آن‌ها آشنایی دارد توانسته است به این مهم - باور پذیری - دست یافته و آن جاذبه و کششی که در داستان لازم است، از این طریق به آن تزریق کند.

در باب موضوع رمان باید گفت که موضوع اشاره به درونمایه‌های آن نیز دارد. تلاشی که شخصیت برای به عمل آوردن نخل می‌کشد، همچنین مقاومت او در برابر نیروهای طبیعی مانند خشکسالی و زلزله، برای ادامه زندگی، که در کنار تنهایی و ناراحتی‌های او به خاطر عدم امنیت خانوادگی، و موقعیت او - به

کار گرفتن او و به مدرسه نفرستادنش، و فرستادن او به خانه آقای رضایی برای خدمتکاری و... - معنی پیدا می‌کند. که می‌تواند به مثابه ایستادگی نخل در برابر موانعی که برای رشد پیش رویش است، باشد. تنهایی مراد با بی‌توجهی خاله و شوهر خاله، و فرق بین او و فرزندان خودشان، و آزاری که در این ارتباط به او می‌رسد، از دیگر موضوع‌های رمان است.

مطلب مهمی که در نقد آثار کودک و نوجوان، مانند آثار بزرگسال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، مخاطب شناسی است. نویسنده کودک و نوجوان با توجه به این امر که نوجوان از طریق داستان می‌تواند کم کم با برخی مشکلات زندگی آشنا شود، به روایت این مشکلات می‌پردازد. نوجوان به این ترتیب متوجه می‌شود که بعضی از همسن و سالانش با مشکلاتی، چون فقر، بیماری، مرگ، سوءاستفاده‌های جنسی و جسمی، اعتیاد، بی‌پدری و بی‌مادری، و یا بی‌کسی و تنهایی، خجالت و انزوا طلبی، طلاق والدین، فقر فرهنگی و بی‌سوادی خود یا والدین و... درگیرند. همانطور که گفته شده، ارائه این موارد در داستان و رمان‌ها برای این گروه از عزیزان باید به گونه‌ای باشد که آن‌ها را در محرومیت خود پای بندتر و منفعل‌تر نکند، بلکه در کنار روایت این امور، راه بیرون کشیدن از مشکلات نیز به آن‌ها به طور غیر مستقیم ارائه شود. نخل به این مهم توجه دارد. و این مطلب حائز اهمیت است.

از عناصر عمده دیگری که در ادبیات داستانی کودک و نوجوان، مورد استفاده قرار می‌گیرد، تخیل، طنز، نوآوری، هیجان، قصه، تعلیق و... است، که اگر نویسنده هریک را مورد نظر قرار دهد، نقش مهمی در جذب مخاطب دارد. این کتاب به فراخور خود در استفاده از این عناصر، به عنصر قصه بیشتر توجه داشته است. توجه به قصه‌ی داستان، برای کودک و نوجوان کشش ایجاد

می‌کند؛ و او را برای ادامه خواندن نگاه می‌دارد. مطلبی که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته است. اما در مبحث ساختار، و دربخش ساختار پیرنگ، در بین گره‌های بسیار شخصیت، گره اصلی آن گونه که باید و شاید خود را نمی‌نمایاند. در واقع گره اصلی به موازات گره‌های دیگر شخصیت ارائه شده است. و شخصیت گرچه تلاش بسیار می‌کند، اما گره خاصی را که دغدغه اصلی اش باشد، باز نمی‌کند.

توجه به نخل که نمادی است پر ثمر و مقدس، مثل سرو و صنوبر، که در عرفان دارای مفاهیم با ارزشی هستند، و تغییر مکان شخصیت از جایی که نخل نمی‌روید به جایی که نخل می‌روید، در انتهای داستان می‌تواند از درونمایه‌های اصلی اثر باشد.

موقعیت مکانی داستان اشاره به روستایی سرد سیر دارد، که دارای باغ‌های میوه و زمین‌های کشاورزی با جویبار ها و گله‌های گاو و گوسفند است. جایی که نباید در آن نخل بروید. اما باور و اطمینان مراد به درویشی که آن را کاشته، سبب می‌شود این باور به حقیقت بنشیند. کدهایی که نویسنده از روستا ارائه می‌دهد، نشان از شناخت کامل، و آشنایی او با عادات و رسوم آن‌ها دارد. این امر می‌تواند داستان را ملموس‌تر و حقیقت‌مانندی آن را بیشتر کند.

درباره زاویه دید رمان باید گفت که منظرگاه راوی دانای کل است، که گاهی به دلیل ارائه ابعاد تصویری اثر را نمایشی جلوه می‌دهد. این مطلب در کنار گفتگوهای فراوانی که در رمان وجود دارد، قابلیت تبدیل آن را به فیلمنامه بیشتر می‌کند. در واقع نخل از ویژگی‌های اصلی فیلمنامه نیز برخوردار است و شخصیت اصلی - مراد - شخصیت پویا و فعالی دارد. او حرکت بسیاری در رمان دارد؛ در واقع مدام در تلاش و کشمکش است؛ و در انتها هم تغییر

می‌کند. اما تغییر او همانی نیست که به دنبال آن است. گرچه ممکن است قدمی باشد برای رسیدن به نتایج تلاش او، اما از آن جا که او هدف مشخصی ندارد. کشمکش‌های او به نتیجه‌ای اساسی منتج نمی‌شوند. او مدت زیادی برای نگاه داری از نخلش زحمت می‌کشد و تمام سختی‌ها را در این ارتباط به جان می‌خرد. برای رضایت خاله و شوهر خاله نیز از هر دستوری که آن‌ها می‌دهند، اطاعت می‌کند. برای به دست آوردن دل گلرخ تلاش می‌کند. اما تغییر او، یعنی رفتن به روستای گلرخ و خانواده اش، در راستای زحمات و تلاش او برای باز کردن گره اصلی نیست. این امر همان طور که گفته شد می‌تواند نشان از این داشته باشد که شخصیت گره‌های فراوانی دارد که در ارتباط با هر کدام تلاش می‌کند. اما تمرکز بر گره اصلی ندارد.

نکته‌ای که در باب علت و معلولی پیرنگ قابل توجه است، از سر باز کردن مراد توسط خاله و شوهر خاله اوست. در حالی که او دارای قابلیت و توانایی‌هایی است که آن‌ها به آن احتیاج دارند. و تا آخرین روز نیز از آن‌ها به نفع خود سود برده اند. در واقع آن‌ها به مراد احتیاج دارند. و هنوز هم می‌توانند تا آن جا که امکان دارد از او استفاده کنند. این بعید است که چنین کسانیبا چنین فرهنگی، کمک‌ها و قابلیت‌های او را نادیده گرفته و او را برای خدمتکاری به جای دیگر بفرستند. حتی اگر از صاحب کارش خواسته باشند که دستمزد او را به آن‌ها بدهد، چرا که کارایی‌های مراد برای آن‌ها بیش از دستمزد یک کارگر ساده می‌تواند باشد.

امتیاز :

زبان ساده و گویا، و اشاره به موضوعی در قالب حقایق عینی در زندگی روز مره مردم - به خصوص مردم روستا - توجه به فقرمادی، فقر فرهنگی

برخی از مردم - خاله و شوهر خاله - زحمت و تلاش، ایستادگی و تحمل در برابر ناملایمات زندگی، و حتی نیروهای طبیعی، مانند سیل و خشکسالی و زلزله، از امتیازات اثر است.

نهادینه کردن احساس زیبا و پاک کاشتن یک هسته، و دل دادن به بارور شدن آن، در واقع سعی و مبارزه برای نگهداری نهالی تازه که خواهد روید، و توجه دادن نوجوان به زیبایی‌های طبیعت، و نعمت‌هایی چون نخل و سرو، صنوبر، درخت آلبالو، و گیاهانی مانند پونه و ختمی، نعنای، و میوه‌هایی چون انگور، خرما، هلو، آلوزد، نارنج و پرتقال و انتقال این توجه به نوجوان از امتیازات اثر است. همچنین استفاده از عناصر بومی و توجه به کدهای فرهنگی و سنتها، باورها و خرده فرهنگی‌های مردمان روستا، نیز همه از امتیازات دیگر رمانند.

تصویری که نویسنده از روستا ارائه می‌دهد، و توجه به ادبیات روستایی نیز از امتیازات اصلی این رمان است. این امر در آثار نویسندگان بعد از انقلاب بیشتر مورد توجه قرار گرفته است امری که پیش از این - به خصوص در ادبیات کلاسیک ایران - یا مورد توجه قرار نمی‌گرفت، و یا اگر نظری به آن می‌شد، با یک سویه‌نگری روبرو بود. به این ترتیب که مردم روستا هالو، بی‌سواد، و نادان تصویر می‌شدند. بعد از مشروطه هم در آثار برخی نویسندگان چون بزرگ علوی و جمال زاده، روستاها و دهات تا حدی با شکلی واقعی نشان داده شدند. ولی بقیه یا آن را یکسر با محرومیت و تلخکامی و فلاکت دیده‌اند، و یا آن را بهشتی دیده‌اند که مأمنی برای آرامش، با هوایی لطیف و مردمانی پاک و بی‌آلایش است. این مطلق‌گرایی، همیشه به دور از واقعیت بوده. چرا که واقعیت حکایت از این دارد که روستا هم مانند شهر، از وجوه

مثبت و منفی، و نقاط قوت و ضعف بسیاری برخوردار است. که بهتر است شکل واقعی آن در آثار گنجانده شود. نخل با ایجاد فضا بی واقعی و شخصیت‌هایی که بیشتر در حیطه شخصیت‌های قالبی و تیپیک می‌گنجد، به شخصیت همه جانبه، یا جامع "مراد" پرداخته است. مطلب مهم این است که در واقعیات ادبیات روستایی، مخاطب کودک و نوجوان، و حتی بزرگسال می‌تواند تجربیات بسیاری را کسب کند. و به موقعیت زندگی، نحوه لباس پوشیدن، آداب و رسوم، و فرهنگ روستاهای کشور خود، و یا دیگر کشورها آشنا شود.

۷. موشک جواب موشک

نقد رفاقت به سبک تانک

از داوود امیریان

داوود امیریان متولد ۱۳۴۹ کرمان است او دارای مدرک تحصیلی دیپلم است. او از سال ۱۳۶۵ به جبهه رفته و تا پایان چنگ در جبهه‌ها حضور داشته است. برخی از آثار او عبارتند از: ایرج خسته است. تندرهای ابابیل، فرزندان ایرانیم، تولد یک پروانه، مرد، دو سلحشور، ترکش‌های ولگرد، رفاقت به سبک تانک و...

مجموعه داستان رفاقت به سبک تانک، برای مخاطبان کودک و نوجوان، در ژانر دفاع مقدس، به نگارش در آمده است. این مجموعه دارای ۴۷ داستان کوتاه مصور، و در قالب طنزنویسته شده است. چاپ شانزدهم این مجموعه در سال ۸۸ در شمارگان ۲۵۰۰ نسخه توسط انتشارات سوره مهر، در ۱۱۱ صفحه به چاپ رسیده است.

نقد و تحلیل: یکی از مباحث مهم در آثار داوود امیریان قالب آثار او است. هم به لحاظ داستان بودن یا نبودن آن‌ها، و هم به واسطه طنز بودن یا نبودن آن‌ها. چنانکه در کتابنامه این اثر - رفاقت به سبک تانک - را با عنوان داستان

معرفی کرده اند. و یا آن را درگروه طنز خوانده اند، که این هر دو جای بحث بسیار دارد. چرا که متن های این مجموعه بیشتر خاطره، و خاطره داستان هستند و در قالب داستان نمی توان آن ها را بررسی کرد. خاطره با تمام معنا و مفهوم خود در اکثر این داستان ها خود را نمایش می دهد. اما نه به عنوان خاطرات حقیقی، بلکه به عنوان خاطراتی که آمیخته با تخیل نویسنده است. به این ترتیب که نویسنده خود جبهه را دیده، و در آن جبهه جنگیده، شاهد وضعیت و موقعیت هایی بوده که حالا آن ها را با تخیل خود همراه کرده و در قالب داستان خاطره، یا خاطره، و یا داستان واره یا طرح (اسکیچ) ارائه می دهد. موضوع مهم در این جریان این است که اکثر این آثار دارای ساختار داستانی نیستند. یعنی متن هایی هستند که در حیطه داستان قرار نمی گیرند، عناصر داستان و عناصر پیرنگ را ندارند. شخصیت ها پویا و فعال نیستند. حرکت - که مهم ترین امر در داستان است - در آن ها جریان ندارد. و مانند گزارشی از یک روز یا ساعتی است که در گذشته اتفاق افتاده، و حالا نویسنده با تعریف کردن آن سعی بر خوشحال کردن و خندانند مخاطب دارد. که البته این خندانند هم در جای خود قابل بحث است، که به آن پرداخته می شود. این مطلب به این معنی نیست که نویسنده داستان را نشناخته، و یا نمی داند که چگونه باید داستان بنویسد. به نظر می رسد او با اشراف به این امر این آثار را ارائه می دهد. چنانکه آثار بسیاری از او به چاپ رسیده است. و در همین مجموعه هم داستان، با معنی کامل خود وجود دارد. اما بهترین راهکار به عنوان پیشنهاد به نویسنده این است که بهتر است قالب های آثارش را مشخص کرده و هر کدام را در یک مجموعه خاص گنجانده و سپس به ناشر بسپارد، تا اثری که با عنوان داستان در دست مخاطب کودک و نوجوان قرار می گیرد، در همان قالب معرفی شده

باشد. چرا که کودک و نوجوان به این وسیله با داستان و خاطره آشنا می‌شود و ممکن است در آگاهی و اطلاعات او در این زمینه خللی وارد شود. وقتی اثری در قالب داستان - مثل همین مجموعه - به نوجوان معرفی می‌شود، نوجوان آن را در همان قالب داستان می‌شناسد. که به نظر می‌رسد این امر به شناخت کودک و نوجوان از داستان یا خاطره آسیب وارد می‌کند.

مطلب دیگری که در باب آثار امیریان می‌توان به آن اشاره کرد، موضوع ایستایی شخصیت‌ها در داستان است. شخصیت‌های این مجموعه نیز کم‌تر پویا و فعال هستند. حرکت لازمه را در جهان خاطره یا داستان ندارند. این امر عیار خاطره بودن اثر را بیشتر می‌کند. در حالی که عوامل و عناصر داستان به تمامی در حال حرکت هستند. و شخصیت در داستان از همان ابتدا با یک عدم تعادل، حرکت خود را از حالی به حال دیگر، شروع کرده، و یا از وضعیت و موقعیت ساکن و ایستا به نوعی حرکت در می‌آید. در واقع در داستان برای شخصیت گره‌ایی به وجود می‌آید. به گونه‌ایی که شخصیت را در تقابل با آن گره قرار می‌دهد. لذا این شخصیت در ارتباط با باز کردن این گره مجبور است کشمکش‌هایی یا باخود، و یا باکسی و کسانی داشته باشد، که در ارتباط با آن‌ها به بحران و اوج و فرود برسد و... اگر هر یک از داستان‌های این مجموعه و مجموعه‌های دیگر آثار امیریان را با این مقوله بررسی کنیم، مشخص می‌شود که کدام داستان و کدام خاطره هستند. مگر این که نویسنده بخواهد در قالب داستان‌های مدرن و یا پست مدرن و داستان نو و... اثرش را به نگارش در آورد. در این صورت می‌تواند از قوانین و چارچوب‌های داستان چشم‌پوشد که این امر هم در این کتاب به چشم نمی‌خورد. چرا که در آن صورت به کلی موضوع و بافت و درونمایه و شکل و سایر عناصر داستان تفاوت پیدا می‌کند.

این در حالی است که موضوع انتخابی نویسنده دفاع مقدس، و موضوعی واقعی است که در قالب رئالیسم نوشته شده. و اشاره به سند و مدرک مکان و زمان مشخص و روایتی خطی، و نثری روایی دارد. لذا آن چه که بیش از هر چیز در این آثار مشخص است، وجوه تشابه این آثار با خاطره، و خاطره داستان است، و در پاره‌ای موارد نیز با گزارش و یا طرح. توضیح اینکه این آثار اگر در تقسیم بندی خاطره و خاطره داستان و یا گزارش و طرح و... درجه بندی شوند، ایراد و اشکالی که به آن‌ها گرفته خواهد شد، بسیار کم‌تر می‌شود. چرا که از خاطره و داستان خاطره، انتظار ساختار داستانی و شخصیت‌پردازی داستان نمی‌رود.

با ارائه چند مشخصه از خاطره می‌توان قرابت این آثار به خاطره را مشاهده کرد. در خاطره ماجرا یا حادثه‌ای در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است. این ماجرا یا حادثه در اکثر مواقع شخصی است و خود شخص راوی آن است. شخصیت داستان منفعل است و کاری برای بهبودی وضعیتی که در آن قرار گرفته است، نمی‌کند. به سند و مدرک توجه دارد و مکان و زمان و تاریخش مشخص و واقعی است. گرایش داستان‌ها به سمت خاطره یکی از مواردی است که در رمان و داستان دفاع مقدس بسیار دیده شده است.

باید توجه کرد ارزش خاطره نگاری در ادبیات دفاع مقدس به خاطر ثبت وقایع واقعی است. چرا که می‌تواند مورد استفاده جوانانی که در زمان جنگ نبودند، و آن را درک نکردند، و یا نسل‌های بعدی قرار بگیرد. داستان‌های امیریان از آن جهت که دارای عیار بالای تخیل هستند، در این گروه قرار نمی‌گیرند.

یکی از نقدهایی که بر آثار این نویسنده وارد است، موضوع تکراری رزمنده‌ای است که می‌خواهد به جبهه برود و سنش کم است و او با دستکاری شناسنامه، و یا تمهیدهای دیگر، عاقبت خود را به جبهه می‌رساند. به عنوان مثال از اولین داستان مجموعه شروع می‌کنیم.

"می روم حلیم بخرم" که سه جمله اول آن، در همان ابتدا دوبار تکرار شده، و موضوع آن همان تمایل نوجوان برای رفتن به جبهه، و مخالفت والدین او، و از آن مهم‌تر کم سن و سالی راوی نوجوان است. او بعد از این که نمی‌تواند والدین خود را راضی کند، به دستور پدر به صحرا برده می‌شود و از نورعلی برادر بزرگ‌ترش تا آن جا که جان دارد کتک می‌خورد. با این حال راوی به هر ترتیب که شده - یعنی به تنگ آوردن مأمور اعزام به جبهه، که آن هم دلیلی منطقی نیست- خلاصه به بهانه خریدن حلیم، به جبهه می‌رود، و درست سه ماه بعد که بر می‌گردد، پدر دوباره نورعلی را صدا می‌زند، و او دوباره بسیجی نوجوان را تا آن جا که می‌تواند کتک می‌زند. این متن در همین جا تمام می‌شود و با توجه به مختصاتی که برای داستان و خاطره در دست داریم، به طور کامل مشخص است که متن در کدام قالب قرار می‌گیرد. شخصیت اول در این متن از ویژگی‌های یک شخصیت اصلی در داستان برخوردار نیست. این شخصیت اگر یک بار با به تنگ آوردن مأمور اعزام به جبهه، به جبهه می‌رود، اما تا آخر داستان نمی‌تواند مشکل خود را با خانواده‌اش حل کند و همچنان گره رفتن باقی می‌ماند. گره‌ای که به واسطه حرف زدن از آن باید کتک بخورد. یعنی این که خانواده‌اش تا انتها هم راضی به رفتن او نیستند. ضمن این که گره اولی هنوز پا بر جا است، و برای دفعه بعد هم باز با مأمور اعزام به جبهه باید کلنچار برود. لذا این شخصیت از

پویایی لازم برخوردار نیست، و در هر دو نوبت می‌ایستد و کتک می‌خورد. آن هم تا آن جا که برادرش جان دارد. او در پی این نیست که با دلیل و منطق، برادر، و یا پدرش را اززدن، یا از مخالفت برای رفتن به جبهه منصرف کند.

اثر دوم "احترام به پدر" هم همین مشکل را دارد، شخصیت زیر دست سلمانی ناشی می‌نشیند، و با این که از درد به خودش می‌پیچد، منتظر می‌ماند تا هر طور که شده، کار کوتاه کردن موهایش تمام شود. او و همچنان از درد اموات - پدرش - را جلوی چشم خود ببیند. این داستان هم خاطره است. بازگویی خاطره ایی از یک موضوع که در گذشته رخ داده، و همان وقت تمام شده است. شخصیت در آن پویایی نداشته و برای خود کاری انجام نداده است.

اثر بعدی "موشک جواب موشک" نیز خاطره یا گزارش و یا طرح است. چرا که برخی از مشخصات هر کدام را دارد. مسئول عملیات صدای نوحه و مارش جنگ را پخش می‌کند، و عراقی‌ها هم برای تلافی همین کار را می‌کنند. خاطره بودن در برخی از داستان‌ها به شکل این نیست که فقط ساختار خاطره باشد، بلکه یک خاطره کوتاه واقعی یا غیر واقعی، و یا ترکیبی از هر دو است. داستان‌های بعدی نیز مانند ایرانی مزدور، آقای نورانی سوخته، به شرط سوت بلبلی، ترب می‌خواهی، پا خروسی، تو که مهدی را کشتی جیره قاطر، اطو کشی کجاست؟ شهر موش‌ها، جاسم و سالم و... همه خاطره داستان هستند. لذا باید گفت این اثر مجموعه ایی از داستان، داستان خاطره، گزارش، خاطره و طرح است.

در ارتباط با خاطره باید گفت: درست است که خاطره در حیطه ادبیات داستانی قرار نمی‌گیرد، چرا که جزء ادبیات خلاقه نیست، اما ارزش‌های

خاص، و طرفداران خاص خود را دارد. از طرفی از آن جا که خاطره در ایران یکی از دست آوردهای مهم ادبیات دفاع مقدس است، و می‌تواند اطلاعات مهمی در باره دفاع مقدس به مخاطبان خود ارائه دهد - اطلاعاتی که حتی ممکن است توسط کتب تاریخی و سیاسی هم به دست نیاید، از ارزش‌های ویژه‌ای برخوردار است. اما اگر خاطره و خاطره داستان و داستان و گزارش در یک کتاب به عنوان داستان به دست مخاطب برسد، مخاطب بعدها در تشخیص هر یک از این انواع ادبی به اشتباه می‌افتد و نمی‌تواند بین آن‌ها افتراقات لازم را قائل شود. لذا بهتر است همان طور که در ابتدای این نوشتار اشاره شد، هریک از این انواع ادبی در گروه خود، با عنوان اصلی خود، به مخاطب معرفی شوند.

مورد دیگری که در ابتدای این نقد، به آن اشاره شد قالب طنز این اثر و برخی دیگر از آثار امیریان است. یادمان نمی‌رود که طنز به معنای لغوی، با طنز ادبی تفاوت‌هایی دارد. چنانکه در لغت طنز به معنای مسخرگی و شوخی و طعنه زدن مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما در آثار ادبی، اشاره به جنبه‌های بد رفتاری بشری، فساد اخلاقی و اجتماعی، ضعف‌ها و اشتباهات انسان‌ها، آن هم با زبانی غیر مستقیم گفته می‌شود. زبانی که گاهی در قالب نماد و تمثیل، گاهی در لایه‌های زیرین، و در نهایت گاهی هم با طعن و تمسخر بیان می‌شود. طنز ادبی بسیار عمیق است حتی در ملایم‌ترین نوع خود نیز اشاره به نابسامانی‌ها و تلخی‌هایی دارد که جوامع بشری با آن روبروست. لذا طنز می‌تواند اشاره به فرهنگ، سیاست، فلسفه، اخلاق، باورها و آئین و آداب و رسوم و... اجتماع و جامعه باشد. برای درک یک مطلب طنز، باید ابتدا مطلب را با شکل ساده‌اش فهمید، و سپس به مفهوم طنز آن پی برد. لذا نوشتن طنز

متفاوت‌تر و عمیق‌تر از موضوع معمولی است. همچنانکه درک آن نیز در مرحله اول ممکن است صورت نگیرد. برای درک طنز توجه عمیق لازم است. چرا که درک طنز توجهاتی را می‌طلبد که بعد از درک معمولی متوجه انتقاد، تناقض، بی‌ثباتی، معایب، و ناهنجاری و... به دست می‌آید. خنده حاصل از طنزگاهی به دلیل زشتی و تلخی زیاد است. و گاهی حاصل از همراهی تلخی و شیرینی. با توجه به این تعریف می‌توانیم جایگاه طنز را در این اثر مشخص کنیم. واضح است متنی که مستقیم گوشت و وقایع آن در سطح می‌ماند، نمی‌تواند مفهوم اصلی طنز را افاد کند. طنز در ذات خود دارای اعتراضی است که تلخ خند بر لب می‌نشانند. در این ارتباط می‌توان به عنوان نمونه به آثار سعدی در قالب نثر و نظم، و برخی آثار چخوف اشاره کرد. لذا متن امیریان در این اثر، بیشتر در قالب لطیفه و شوخی و خنده می‌گنجد.

امتیاز: نوشتن از دفاع مقدس، آن هم برای نوجوان، خود امتیاز مهمی است که قابل تأمل است. و این که نگارش کتاب برای شادی و خنده نوجوان ارائه شود، نیز امتیاز دیگری است که توجه به نفس عمل او دارد. و سبب می‌شود علاقه خواننده را برای خواندن کتاب برانگیزاند. سادگی زبان و صمیمیت لحن نیز از امتیازهای اثر هستند. تصاویر کتاب دقیق و واقعی و با توجه به محتوای - شوخی و خنده - تصویر شده‌اند. نوع کاغذ و جلد از کیفیت مرغوبی برخوردار است. گفته شده امیریان در شرایطی به نوشتن آثار دفاع مقدس در قالب طنز برای کودک و نوجوان پرداخت که هنوز کسی در این ارتباط کاری انجام نداده بود و این امر امتیاز بزرگی برای نویسنده و آثارش به شمار می‌رود.

۸. یک نفر گریه می کند، جایی به همین نزدیکی

نقد داستان لالایی برای دختر مرده

از حمید رضا شاه آبادی

حمید رضا شاه آبادی متولد ۱۳۴۶ تهران و کارشناس تاریخ از دانشگاه تبریز است. او علاوه بر نویسندگی تجربه‌هایی در سینما و تئاتر نیز دارد. برخی از آثار مکتوب او عبارتند از: افسانه تیرانداز، حکایت مرد تنها، چشم‌های روشن، دایره زنگی، دیلماج، باران و تابستان، مقدمه ایی بر ادبیات کودک، کمپوت گیلان و...

لالایی برای دختر مرده، اثر دیگرشاه آبادی است که برگزیده جشنواره کتاب سال شهید غنی پور، در گروه نوجوان، و برگزیده سیزدهمین دوره کتاب کودک و نوجوان سال ۵۶ و ۵۷ است. این کتاب در صد و پنجاه و شش صفحه توسط نشر افق، در سال ۱۳۸۷، به چاپ رسیده است.

خلاصه: حوادث رمان لالایی برای دختر مرده در یک مجتمع مسکونی به نام ارغوان، که نویسنده آن را متعلق به شمال غربی تهران می‌داند، اتفاق می‌افتد. ساختمان‌های این مجتمع نیمه کاره هستند. آغاز این رمان با حادثه مرگ مهندس ارغوان در این مجتمع شروع می‌شود، که از داربست می‌افتد. زهره

دختری است که در خانواده‌ای که چهار پسر دارند و او تنها دختر خانواده است، زندگی می‌کند. خانواده او به او توجه ندارند، وحتى گاهی موجبات آزار او را فراهم می‌آورند. زهره با "حکیمه" دختری که در واقع یک روح است، دوست می‌شود. دختری که دست هایش سوخته و موهای خاکستری دارد. هیچ کس حرف‌های زهره را در مورد او باور نمی‌کند. آقای ناصری که استاد دانشگاه است، برای ارائه‌ی مقاله‌یی به مجله دانشگاه، به دنبال موضوع فروخته شدن دختران است. او در این ارتباط متوجه دختران قوچانی می‌شود که در جریان وقایع صد سال پیش - زمان قاجار - اتفاق افتاده است. یعنی دخترانی را که توسط اهالی دهات قوچان، و یا مأموران مالیات به روسیه فروخته می‌شدند، و به عشق آبادو سایر جاهای روسیه فرستاده می‌شدند. او این اطلاعات را از مدارکی که در کتابخانه توسط میرزا جعفر خان منشی که از طرف رئیس مجلس شورای ملی مأمور سفر به قوچان می‌شود، کسب می‌کند. او متوجه آمار بالای این دختران می‌شود. آقای ناصری دوست ناشری دارد به نام مجید که دختری به نام مینا دارد. مینا اهل مطالعه است و به پدرش در امر ویراستاری کمک می‌کند. او اثر آقای ناصری را که برای چاپ به پدرش داده، می‌خواند و با اینکه امانت است به دوستش زهره هم می‌دهد. حکیمه - روح داستان - دنبال پدر و مادر خود است. او روی زانوی پدرش می‌خوابد و وقتی بیدار می‌شود، می‌بیند همراه مردی سوار بر اسب می‌رود.

نقد: رمان لالایی برای دختر مرده، رمانی است واقعیت‌گرا، در ژانر خانوادگی - اجتماعی - تاریخی. این رمان برای مخاطب نوجوان به نگارش در آمده، و بخشی از حوادث در بازگشت به گذشته مربوط به دوره قاجار، و بخش‌های دیگر آن در ارتباط با حوادث امروز خانواده و اجتماع است.

مکان‌های رمان، شهرک ارغوان تهران - مربوط به حوادث کنونی - و قوچان، و عشق آباد روسیه - مربوط به حوادث قدیمی تر - است. شاه آبادی این کتاب را به یاد دختران قوچانی نوشته، و به دخترانش هدیه کرده است. از مشخصات این کتاب که تفاوت ویژه‌ایی با کتاب‌های دیگر دارد، عنوان بخش‌های کتاب است که با نام شخصیت‌های داستان - زهره، حکیمه، من، مینا و میرزا جعفر خان و... - آورده شده است. موضوع این کتاب در باره بی‌توجهی به دختران، و نگاه جنس دومی به آنهاست، که در مراتب بالاتر به فروختن آنها و ناهنجاری‌های دیگر مانند سوءاستفاده از دختران را مورد توجه قرار می‌دهد. این مطلب از چنان اهمیتی برخوردار است که نویسنده یک بخش از کتاب را به معرفی اسامی دخترانی اختصاص داده که دردهات اطراف قوچان، برای تأدیه وجه مالیات حکومت خراسان، توسط اهالی، یا مأموران مالیات، به طوایف ترکمن روسیه فروخته می‌شدند.

رنالیسم این اثر، رنالیسم انتقادی است. انتقاد به رفتارهای ناصحیحی که در گذشته هم از طریق خانواده، و هم از طریق اجتماع و مأمورین دولتی، در ارتباط با دختران انجام می‌گرفت. این رفتارها گاهی در مورد پسرها - در اندازه‌ایی بسیار محدودتر - نیز اعمال می‌شد. موضوع این کتاب، علاوه بر وجه داستانی خود، از این جهت که بیانگر واقعیتی است که سال‌ها مردم این سرزمین با آن درگیر بوده‌اند، و با توجه به تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده، وبر اساس سند و مدرکی که به دست آمده، می‌تواند بیانیه (مانیفست)، و یا گزارش، ویا مقاله‌ایی، در باره آسیب‌شناسی رفتار با دختران دیروز و حتی در پاره‌ای موارد امروز، نیز باشد که به مخاطب ارائه شود. چنانکه دخترانی چون حکیمه‌ها که دیروز به دلیل فقر مالی فروخته می‌شدند، یا سر راه گذاشته می-

شدند و یا.... امروز نیز با میزانی بسیار کمتر، و به وشکلی دیگر در بعضی از خانواده‌ها به دلیل فقر فرهنگی و مالی ودلائلی دیگر چون پسر سالاری ودختر گریزی و یا جنس دوم انگاری و موارد دیگری چون توجه به برخی خرده فرهنگ ها، با آن‌ها بر خورد می‌کنند.

این رمان توجه به برخی از دختران بعضی از روستاهای قوچان که به علت فقر مالی، به ترکمن‌ها فروخته می‌شدند، دارد. این دختران از طریق دلالانی از خانواده‌های آن‌ها خریداری شده، و به ترکمنستان و عشق آباد برده می‌شدند. و یا به طور مستقیم و یا توسط دلالانی دیگر فروخته می‌شدند. نکته‌ای که نویسنده در این داستان به آن توجه دارد، شکلی دیگر از این ناهنجاری و با رویکردی ضعیف و کوچک‌تر است که با جریان امروز اجتماع درارتباط است. در واقع نوعی نظیره سازی این جریان، و یا تعمیم موضوع قدیمی ؛ به موضوع امروزدختران - جریان زهره و حکیمه - است. و همچنین دختری که در کتاب مجید دنبال مردی با کلاه و شنل کاغذی می‌گردد، که شاید بتواند عملکردی چون قهرمانی نجات دهنده داشته باشد. یا دختری که در انتهای کتاب با چک زدن به گوش شخصیت من (ناصری) انتقاد و اعتراض خود را نسبت به رفتار پدر از نادیده شدن و کودک آزاری، ابراز می‌کند. (و دختریک مرتبه چنان سیلی محکمی به صورتم کوبید که کم مانده بود به زمین بخورم و گفت: «بین خوبه؟ خودت خوشت می‌آد؟ چرا می‌زدی و سیاه و کبودم می‌کردی؟ آخرین صفحه و آخرین جمله کتاب.»

شاید بتوان ریشه‌ی این موضوع را در فقر فرهنگی و مالی مردم دیروز جستجو کرد، اما این امر در جریان‌های امروزی کاربرد دقیق و کاملی ندارد. چرا که بین دخترهای فراری امروز، بنا به آماری که صاحب نظران اعلام داشته اند،

دخترانی هم هستند که درعین داشتن امکانات مالی خوب، و توجه کامل خانواده به آن‌ها، و شاید بهتر است که گفته شود به خاطر زیاده روی در محبت به آن‌ها، اقدام به فرار کرده‌اند، که این امر با رویکردهای قبلی قابل تطابق نیست.

درونمایه داستان انتقاد به اجتماع و خانواده دیروز در مورد حکیمه‌ها، و خانواده‌های امروز مانند زهره است. خانواده زهره با وجود داشتن تنها یک دختر، در کنار چهار پسر، به جای آن که به او بیشتر توجه کنند، و یا او برایشان عزیزتر باشد، به او کم‌تر توجه می‌کنند، و کم‌تر او را می‌بینند و حتی حرف هایش را باور نمی‌کنند: «اگر می‌شد مرا هم به عنوان یک چیز اضافه که روی زمین افتاده، دور می‌انداختند. ص ۲۲».

مطلبی که در ارتباط با مضامین و مفاهیم اثر قبل از رسیدن به درونمایه آن از رمان دریافت می‌شود، تلخی‌های اثر است، که در ابتدا با مرگ مهندس ارغوان، و افتادن او از داربست شروع می‌شود، و بعد توجه دارد به بی توجهی به تنها دختر یک خانواده پنج فرزندی، و سپس به فروختن دختران نوجوان و حتی کودکان به دلالان، و همچنین مرور پرونده دختران دهات قوچان که فروخته می‌شدند و به عشق آباد روسیه و یا مناطق دیگر، فرستاده می‌شدند، و در خلاصه موضوع "حکیمه"، روح دختری با دست سوخته، که آمده تا پدر و مادرش را پیدا کند و... که هر کدام موضوعی تلخ دارند که به تنهایی می‌توانند محرومیت و تلخکامی‌هایی را به نوجوانانی که تاکنون آن‌ها را نشناخته‌اند، بشناسانند. این مطلب شاید در مرحله اول مشکلی ایجاد نکند، اما موضوع اساسی این است که اگر در ادامه داستان به نحوه مبارزه، یا دست و پنجه نرم کردن نوجوان با مشکلات، و همچنین بیرون کشاندن خود از آن‌ها توجهی

نشود، ممکن است این تلخ کامی‌ها در کام او مانده و به این ترتیب به مهم‌ترین امر در راستای سازندگی شخصیت او قدم برداشته نشود. توجه به این امر خیلی مهم است.

یکی از درونمایه‌های کتاب توجه به علت فقر مردم قوچان است، که آن‌ها را وادار به فروختن دخترانشان می‌کند. فقری که به دلیل دادن مالیات‌های پی در پی و بسیار به مأموران دولت، بر مردم حادث شده است.

داستان به لحاظ ساختاری با چند مورد مهم روبه رو است. اول اینکه شخصیت اصلی داستان چندان متمایز از بقیه شخصیت‌ها نشده است. در واقع داستان چند شخصیت اصلی دارد که عبارتند از زهره، حکیمه، مینا، من، میرزا، جعفرخان که سه یا چهار شخصیت اول را می‌توان شخصیت اصلی دانست که به موازات هم در داستان حضور پیدا کرده‌اند. در حالی که شخصیت اصلی علاوه بر تمایز، باید بیشترین حضور، - چه فیزیکی و چه غیر فیزیکی - را در جهان داستان داشته باشد و تمام حوادث و موضوع داستان و کنش‌ها در ارتباط با او باشند، و بیشترین تحول داستان در او رخ دهد، و همچنین گره اصلی داستان مربوط به او باشد. در واقع تمرکز داستان به عنوان شخصیت اصلی بیشتر روی او باشد. که در این رمان تفاوت چندان‌ی بین شخصیت اول و دوم و سوم وجود ندارد. همچنانکه گره‌ایی متمایز، و مستقل برای شخصیت اول، که در روند داستان به مراحل بعدی، یعنی کشمکش و تقابلی در خصوص آن گره، که با شخص یا اشخاصی دیگر باشد، و به گره گشایی برسد، وجود ندارد. در یک صورت می‌توان برابری شخصیت‌ها را باهم توجیه کرد که رمان را مجموعه‌ایی با چهار راوی و چهار شخصیت اصلی، با چهار داستان جداگانه توصیف کنیم، با چهار حادثه‌ی استقلال یافته (اپیزودیک)، که هر کدام

از این شخصیت‌ها برای داستان خودشان، شخصیت اصلی باشند، و به داستان اصلی پیوند بخورند و قبل از داستان اصلی نیز تمام شوند. در غیر این صورت اگر گره را برای زهره - که کمی بیشتر از دیگران محور است - وجود روحی بدانیم به نام حکیمه، باید گفت گره‌ای است که به دوستش مینا هم ارتباط پیدا می‌کند، و به نحوی در همان اندازه، با من (آقای ناصری) - راوی دیگر داستان - هم ارتباط دارد. واگر گره او را بی توجهی خانواده نسبت به او - زهره - بدانیم، شخصیت‌ها در هیچ تقابلی با او، و یا در مقابل هم قرار نمی‌گیرند و با هم درگیر نمی‌شوند. حکیمه اگر گره هم باشد، خود در کنار شخصیت‌ها قرار می‌گیرد و با آن‌ها دوست است. زهره و مینا با او درگیر نمی‌شوند. شاید بتوان گفت او در داستان حضور قوی دارد به گونه‌ای که داستان در ارتباط با او شکل گرفته است، اما باید توجه داشت هیچ نوع تغییری در او صورت نمی‌گیرد. چنانکه در انتهای داستان زهره و مینا و حتی خود حکیمه، همان گونه که بودند، باقی می‌مانند و تغییری و تحولی پیدا نمی‌کند. گرچه در مورد روح انتظار تغییر به لحاظ وجودی نیست، اما روح می‌توانست با تکلیفی که نویسنده بنا به موقعیت وجودی او بر دوشش می‌گذارد، کنش‌هایی عملی‌تر انجام داده و راضی شود و برگردد. مگر نه اینکه این روح به دنبال پدر و مادر و یا گرفتن حقوق خود آمده است؟ حضور او در داستان شاید از دیدگاهی مشکل یا گره‌ی اصلی محسوب شود و یا اینکه برای دیگران حقایقی را روشن کند و مواردی را به چالش بکشد، حتی اگر به روح از جنبه‌ی تناسخ، بدون آن که در قالبی دیگر فرو رود، توجه کنیم، که آمده است تا کارهایی را انجام دهد، که باید انجام می‌داده و نتوانسته - جدا از عدم قبول آن در حیطه دینی و مذهبی - کنشی را که در جهت پیش برد داستان و یا عمل

داستانی باشد، ندارد. حتی اطلاعاتی را که از طریق او بدست می‌آید، شخصیت من، خودش به طور مستند به دست آورده است. چنانکه "من" یا آقای ناصری، برای مقاله‌اش به دنبال موضوع دخترهای قوچان می‌رود. او با داشتن اسناد و مدارک به موضوع این جریانات آگاهی پیدا می‌کند. او حتی تا ترکمنستان و عشق آباد هم به دنبال روشن شدن این حقایق می‌رود. میرزا جعفرخان منشی باشی نیز به نحوی دیگر با این مسئله ارتباط پیدا می‌کند. او به عنوان مأمور به قوچان می‌رود تا به عبارتی عدالت را در این زمینه، بین آن‌ها تقسیم کند. (فریاد کردیم ما برایتان عدالت آورده ایم. ص ۶۶). و در می‌یابد که بیشترین علت فقر و تنگدستی مردم آن دیار به سبب دادن مالیات‌هایی بوده است که والیان آن جا از مردم فقیر می‌گرفته‌اند و موجب فقیر و بی چیزتر شدن آن‌ها می‌شدند. (دنیای دیگر به کامش نمی‌شود، هر که یک روز حال این بیچارگان را نظاره کند. ص ۱۵). بنابراین می‌بینیم همه شخصیت‌های داستان، بنا به موضوع داستان، به نوعی با هم ارتباط پیدا می‌کنند و با یک مسئله مواجه می‌شوند.

اختصاص روایت هر بخش به یکی از شخصیت‌ها، از ویژگی‌های منظرگاه و زاویه دید این اثر است. در واقع این رمان مانند برخی رمان‌های دیگر چند راوی دارد: زهره، من، مینا، میرزا جعفر. که این نوع استفاده از زاویه دید علاوه بر توجه بیشتر به فرم، سبب آسان کردن روایت برای نویسنده، و همچنین سبب یکسان ماندن شخصیت‌ها - به لحاظ عدم تمرکز بر شخصیت اصلی - می‌شود. در واقع چند زبانی در این رمان سبب شده است وجه افتراق شخصیت‌های اصلی یک و دو سه و... کم‌تر شود. چرا که روایت‌ها از جانب

شخصیت‌های متفاوت، و تقریباً به طور یکسان بیان می‌شود. و کنش‌ها نیز با اندکی تفاوت، یکسان انجام می‌شود.

موضوع داستان با توجه به رویکرد تاریخی و چند روایتی بودن آن، متضمن حقیقتی است که اتفاق افتاده، و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. گرچه رفتاری است که در مورد کودک و نوجوان اعمال می‌شد، اما این امر شاید موضوعی فراگیرتر از موضوعاتی باشد که گروه مخاطبان نوجوان را به تنهایی در نظر داشته باشد - چنان که آن را داستان نوجوان دانسته‌اند - به نظر می‌رسد موضوع - نه نثر و شخصیت‌ها و... - مناسبتی با نوجوان ندارد. حتی اگر به دلیل سادگی نثر و یا صرفاً به خاطر حضور چند نوجوان اگر بخواهیم آن را داستان نوجوان بدانیم، فقط به یک بعد قضیه نگاه کرده ایم. آن هم به طور ناقص. زیرا با مواردی که گفته شد، داستان علاوه بر مخاطب نوجوان، با داستان بزرگسال - بیشتر - و حتی با کودک نیز، -کم‌تر، در حد یک بخش، تعریف کردن یک قصه به طور کامل و مستقل -، اشتراکاتی نیز دارد. ضمن اینکه باید ذکر شود که موضوع این داستان برای نوجوان تلخی‌هایی دارد که علاوه بر اینکه آشنایی با آن‌ها، برایشان کاربرد مهمی در پی ندارد، پاسخگوی دغدغه‌ی آن‌ها نیز نیست. در حالی که برای بزرگسال کاربردی‌تر است و بزرگسال با این موضوع ارتباط بهتری می‌تواند برقرار می‌کنند. پر واضح است که موضوع رمان‌های کودک و نوجوان، علاوه بر لذت خواندن، برآورنده نیاز-های آنان، و وسیله‌ای برای آشنایی غیر مستقیم آن‌ها با معیارها و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است. همچنین بر اساس سازندگی و اعتلای آن‌ها بنیاد گذاشته می‌شود. بر این اساس بهتر است در شخصیت‌ها تغییرات لازم مشاهده و موضوع امید در آن‌ها نادیده گرفته نشود.

مطلب دیگری که می‌تواند درباره این رمان و سایر رمان‌های نوجوان مورد نقد قرار داد، عدم داشتن تعریف معین و مدون و کامل و روزآمد و علمی از موضوع، قطع، حجم، سال‌های مختلف سن نوجوان، قالب و سبک آن‌هاست. این مطلب بارها خواننده و نویسنده را که هر دو با علاقه برای تأمین نیازهای ادبی در این زمینه، به سوی داستان می‌روند، دچار اشکال می‌کند. لذا مهمترین امر در این زمینه یک تحقیق و پژوهش گسترده است تا بتوان بر مبنای آن، تعریف کاملی از داستان یا رمان فقط برای نوجوان ارائه کرد. تعریفی که بتواند به طور کامل و مستقل، سن نوجوان را از کودک و جوان جدا کند، که عزیزان نویسنده بتوانند با شناخت آن، به یکی از اساسی‌ترین نیازهای جامعه‌ی امروز ما که کمبود رمان نوجوان است، پاسخ دهند. این امر سبب می‌شود به گونه‌ی شناسی و زیباشناختی و آسیب‌شناسی‌های این بخش ادبیات نیز بهتر پرداخته شود.

امتیاز : امتیاز اصلی کتاب در وحدت موضوعی داستان رمان - بیشتر برای بزرگسال - است. ایده‌ی داستان را می‌توان در ارتباط با رفتار ناصحیح با دختران دانست؛ که راوی آن را در قالب چهار داستان روایت می‌کند. همان‌طور که گفته شد، موضوع همه‌ی آن‌ها دخترها هستند. توجه به این نکته که موضوع در همه آن‌ها یکی است، سبب تأثیر گذاری بیشتر و وحدت عمل داستانی شده است.

از جمله امتیازات دیگر این کتاب روانی و بی‌تکلفی نثر و سادگی زبان و لحن آن است، که موضوع و مضمون و تم داستان را برای هر سنی قابل دریافت کرده است. با توجه به این که ساده نویسی، راحت نوشتن نیست بلکه سختی‌های خاص خود را دارد. توجه به ایده، و طرح و موضوع امتیاز اصلی

رمان محسوب می‌شود. یعنی رفتاری که در گذشته در باره دختران اعمال می‌شد. رفتاری که به نوعی ناهنجاری مربوط به نادیده گرفتن حقوق دخترها بود. که این مطلب در برخی موارد - گرچه کمتر - ولی هنوز با اشکالی دیگر هنوز ادامه دارد. امتیاز دیگر، قدرت در روایت‌های متفاوت از یک موضوع - جریان رفتن به قوچان - و همچنین انتخاب دیدگاه‌ها یا زاویه دیدهای متفاوت از سوی نویسنده است - که البته لزوم آن را بیشتر در آسان کردن نگارش می‌توان دانست تا برای آشنایی زدایی و یا استفاده از ظرفیت‌های یک زاویه دید - که در هر صورت نشان از توانایی نویسنده دارد تا با توجه به فرم، بتواند محتوایی را از منظرگاه‌های متفاوت دیده و آن را روایت کند. این جاست که ارتباط تنگاتنگ فرم و محتوای خود را نشان می‌دهد. چرا که همان طور که یادمان است فرم و محتوای مناسب، به کمک هم می‌توانند یکدیگر را کامل کرده، و به داستان و رمان انسجام ببخشند.

امتیاز دیگری هم می‌توان در روایت میرزا حسن خان منشی جستجو کرد که بنا به زمانی دور، نثری گرچه به دور از تکلف، ولی متفاوت‌تر دارد، که سبب تنوع و از بین بردن کسالت در خوانش کتاب شده است.

۹. نقد مجموعه پنج جلدی داستان‌های ترکش‌های ولگرد

از داوود امیریان

ترکش‌های ولگرد، مجموعه‌ای است ۵ جلدی، شامل چهل خاطره و داستان، که توسط داوود امیریان، متولد ۱۳۴۹ - در ژانر دفاع مقدس به نگارش در آمده است. این مجموعه در سال ۱۳۸۷، برای کودک و نوجوان، در گروه سنی "ج" نگاشته شده، و نشر شاهد آن را به چاپ رسانده است. از این نویسنده آثار بسیاری برای کودک و نوجوان منتشر شده که از بین آن‌ها می‌توان به عنوان نمونه به رفاقت به سبک تانک، جام جهانی در جوادیه، مافرنندان ایرانیم، اشاره کرد.

نقد کلی: مجموعه ترکش‌های ولگرد، در قالب خاطرات واقعیت‌گرا، و ژانر لطیفه - بیشتر - و طنز - کم تر - به نگارش در آمده است. زمان این اثر مربوط به دوره دفاع مقدس، و مکان‌ها جبهه‌های مختلف جنگ، و محل زندگی شخصیت هستند.

یکی از مطالب مهمی که در نقد این مجموعه باید مورد توجه قرار گیرد "قالب اثر" است. تشخیص قالب اثر، مشخص می‌کند که اثر را در چه قالبی باید بررسی و نقد کرد. چرا که برخی از متن‌های این اثر خاطره، و برخی

خاطره داستان، ویا داستان خاطره، و برخی دیگر داستان هستند. اگر وجوه افتراق و اشتراک بین خاطره و داستان، مورد نظر قرار گیرد، موارد ذکر شده، در هر کدام از گونه‌های نام برده، در این مجموعه، مشخص خواهند شد. به نظر می‌رسد نویسنده خود بر غالب شدن خاطره بر داستان در اثر اشراف دارد. اما این که در هر جلد از این مجموعه، از همه قالب‌ها گنجانده شده، و هیچ کدام تفکیک نشده اند، می‌تواند دلیل برخی اشتراک و افتراق آن‌ها باشد، که اگر در چاپ‌های بعدی مورد توجه قرار گیرد، بهتر است.

باید گفت خاطرات خود ارزش خاص خود را دارند. خاطرات پیش از انقلاب در ایران چندان مورد توجه نبودند، بعد از جنگ در ادبیات مقاومت و پایداری کم‌کم پا گرفته و رشد کرده، و در حال حاضر با پیشرفت خوبی نسبت به قبل روبرو هستند. خاطرات اگر به طور صحیح و کامل نوشته شوند، می‌توانند بهتر از تاریخ‌واقعیات را زنده نگاه دارند، چرا که به ظرایف و نکات ریزی توجه دارند، که در حیطه تاریخ نگاری نمی‌گنجد. نویسنده خاطرات می‌تواند با توجه به اصول مدون خاطره، و به خصوص با در نظر داشتن واقعیات، بدون دخل و تصرف، و نظر دهی و سلیقه بخشی و دست نبردن به آن، و توجه به امانت داری، اثر با ارزشی به وجود آورد که به مراتب خواندنی‌تر از تاریخ باشد، و در موضوع کتاب - دفاع مقدس - بتواند جوانان را با واقعیات آن آشنا کند. این مقدمه برای بررسی آثار این مجموعه لازم می‌نمود چرا که اکثر آثار این مجموعه خاطره هستند. لذا با بر شمردن برخی از مشخصات اکثر خاطره‌ها، به نمونه‌هایی از آن‌ها در این مجموعه اشاره می‌کنیم:

خطی بودن، عدم بکارگیری بازگشت به گذشته (فلش بک)، و مکان‌ها و زمان و شخصیت‌های شناخته شده، استفاده از سند و مدرک، نثر و زبان روایتی، استفاده از تلخیص و... برخی از نشانه‌های خاطره هستند. لذا خاطرات در یک نقطه از زمان گذشته شروع، و در نقطه‌ی دیگری در همان گذشته به پایان می‌رسند. که در این مجموعه نیز به همین شکل است. به این ترتیب در آن بازگشت به گذشته (فلش بک)، تداعی و یادآوری دیده نمی‌شود. بیشتر مکان‌ها مشخص هستند و مخاطب آن‌ها را می‌شناسد؛ که در ترکش‌های ولگرد به مکان‌هایی چون ارتفاعات حاج عمران، خرمشهر، لشکر نصر مشهد، لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب، به عنوان مکان شناخته شده، و شخصیت‌هایی چون برادان باکری و همت و... اشاره شده است. در خاطره سند و مدرک مورد توجه قرار می‌گیرد. و در ترکش‌های ولگرد نیز به عملیات کربلای پنج و نصر و... به عنوان مدرک و سند اشاره می‌شود، که خود شخص آن‌ها را دیده، و حالا برای کسی بازگویی می‌کند، یا می‌نویسد. زبان خاطره روایتی است، و خاطره چه در نوع خود نوشت، و چه دیگر نوشت، شخصی است. چنان که در این مجموعه نیز - گرچه بیشتر از تخیل بهره برده است - همه وقایع در گذشته شروع، و در همان گذشته پایان یافته‌اند. و امروز فقط یاد ی از آن‌ها می‌شود و یا به بازگویی آن خاطرات پرداخته می‌شود. خاطره اگر در نوع دیگر نوشت باشد، شخص آن را می‌گوید و کسی دیگر آن‌ها را بدون دخل و تصرف می‌نویسد.

با توجه به مطالب گفته شده خاطره بودن اکثر داستان‌های این مجموعه آشکار است. به همین دلیل، و به دلیل این که خاطره ساختار و پیرنگ و شخصیت پردازی منسجم و مستحکم داستان را ندارد، و نمی‌توان از آن انتظار

توجه به شخصیت پردازی و سایر عناصر داستانی و...را داشت، این اثر نیز بیشتر در قالب خاطره و کم‌تر در قالب داستان، و خاطره داستان و داستان خاطره نقد و بررسی می‌شود.

مجموعه ترکش‌های ولگرد نشان از آن دارد که نویسنده در خاطراتی که از جبهه داشته، دست برده و به بسیاری از آن‌ها تخیل نیز اضافه کرده، و آن‌ها را با اشکال متفاوت بیان نموده است. لذا گاهی آن‌ها به قالب داستان خاطره، و خاطره داستان نزدیک می‌شوند. بیشترین موضوع این خاطرات با نوجوانی ارتباط دارد که می‌خواهد به جنگ برود ولی سنش کم است، و او نگیر است با ترفندهای مختلف خو را به جبهه برساند. این موضوع در خیلی از خاطرات و داستان‌های امیریان تکرار شده است. اینکه نوجوان کم سن و سالی برای رفتن به جبهه، به هر تلاشی دست می‌زند. و در اکثر مواقع در نهایت موفق به رفتن به جبهه می‌شود.

مطلبی را که در باب خاطره و داستان باید ذکر کرد، این است که خاطره با وجود ارزشی که دارد، چون خلاقانه نیست، از ادبیت کم تری نسبت به داستان و رمان برخوردار است. و نمی‌توان آن را جزء ادبیات داستانی به حساب آورد. لذا اگر اثری در قالب داستان نوشته شود، ولی خاطره بر آن غلبه پیدا کند، به داستان آن آسیب وارد می‌کند. اما مهم این است که اگر نویسنده بخواهد خاطره را به داستان تبدیل کند، می‌تواند این کار را انجام دهد.

با توجه به مشخصات خاطره و مواردی که ذکر شد، و با تطبیق آن‌ها با مجموعه ترکش‌های ولگرد، به نقد برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

جلد ۱: داستان ۱ "داستان معتمد محله ما":

موضوع این داستان باموضوع تکراری بیشتر داستان‌ها ترکش‌های ولگرد، و رفاقت به سبک تانک و بعضی دیگر از آثار امیریان شروع می‌شود. نوجوانی که می‌خواهد به جبهه برود، ولی سنش کم است، و در این ارتباط دست به هر تلاشی می‌زند، و در نهایت مسئول اعزام به جبهه را راضی می‌کند که او را به جبهه بفرستد. او - راوی - دو نمونه فرم ارسال به جبهه داده می‌شود که معتمد محل آن‌ها را امضاء کند و به مسئول اعزام برگرداند. راوی در همان ابتدا سراغ پرویز - مغازه دار محل - که همیشه او را اذیت می‌کرده، می‌رود و او را تهدید می‌کند که اگر فرم را امضاء نکند، روی همه دیوارها می‌نویسد آقا پرویز مساویست با آقا قند علی. و به این ترتیب آقا پرویز و دوستش آقا غلام، فرم‌ها را امضاء می‌کنند، و او به جبهه می‌رود. چند سال بعد هم دوباره او به سراغ آقا پرویز می‌رود که او را به غلامی خودش قبول کند. یعنی دامادش شود.

در این اثر که تا حدی به داستان نزدیک می‌شود، و در همان حد باقی می‌ماند، ابتدا توجه به تلخیص جلب نظر می‌کند: «سال‌ها بعد که من جوانی متین و سر به راه شدم. ص ۱۲.» که در حیطه داستان کوتاه از نظر زمانی قرار نمی‌گیرد. به خصوص در داستانی که به صورت خطی و بدون بازگشت به گذشته (فلش بک) نوشته می‌شود. در واقع داستان کوتاه زمان کم تری از سال‌ها بعد را مورد نظر دارد، آن هم با شکلی تلخیص وار. و به طور کلی از تلخیص در خاطره بیشتر استفاده می‌شود تا داستان. روابط علت و معلولی مطلب دیگری است که در ارتباط با دلائل قبول کردن آقا پرویز - مغازه دار محل - برای امضاء فرم، و مخفی کردن این موضوع از پدر و مادر نوجوان،

مورد توجه قرار می‌گیرد، که این دلایل چندان منطقی نیستند. و حتی در منطق داستانی در قالب شوخی و خنده و طنز هم نمی‌گنجند. به طور معمول کسی اجازه نمی‌دهد نوجوانی او را به تمسخر گرفته، و یا خود با تهدید نوجوانی خود را ملزم به کاری که نمی‌خواهد بکند. ضمن اینکه این موضوع از نظر درونمایه نیز مطلب قابل ذکری برای مخاطب نوجوان نیست. در این داستان اگر موضوع خواستگاری سال‌ها بعد حذف شود، مشکل زمانی نیز تا حدی حل می‌شود، و متن به داستان نزدیک‌تر می‌شود.

جلد اول: داستان ترکش بی‌حیا

در عملیات کربلای ۵ ترکشی به کوله بار نوجوان می‌خورد که سه بطری آب در آن است. ترکش بطری آب را سوراخ کرده و آب به لباس زیر نوجوان رسوخ می‌کند و از آن می‌چکد. رزمنده‌های دیگر و فرمانده فکر می‌کنند او از ترس خود را خیس کرده است.

این خلاصه به طور کامل اشاره به قالب خاطره در اثر، و وجه شوخی و خنده و لطیفه بودن آن دارد. لطیفه از آن جهت گفته می‌شود که در طول متن روایت به گونه‌ای مطرح می‌شود که معما مانند است و در انتها آن معما حل می‌شود. در واقع لطیفه اشاره به حوادث تصادفی و واقعی دارد که برای شوخی و سرگرمی استفاده می‌شود و در مفهوم آن مبالغه به کار برده می‌شود. در لطیفه عنصر تعلیق از عیار بالایی برخوردار است. به همین دلیل روایت با شکل معماییان می‌شود. تعلیق تا انتهای‌ترین بخش با متن، یعنی انتهای اثر که معما حل می‌شود، با متن پیش می‌رود. و مخاطب را در انتها شگفت زده می‌کنند. این متن و بسیاری از متن‌های مجموعه ترکش‌های ولگرد به همین

دلیل در قالب لطیفه قرار می‌گیرند. چرا که بیشتر ویژگی‌های آن را دارند. و لذا در همین حیطة بررسی می‌شوند.

جلد اول: کدخدای نوجوان :

موضوع داستان کدخدای نوجوان هم اشاره دارد به نوجوانی که رضایت نامه‌اش را با انگشت پا امضاء می‌کند و به جبهه می‌رود. بعد از سه ماه که بر می‌گردد همه اهالی روستا و حتی روستاهای دیگر به دیدنش می‌آیند و آنقدر محبوب می‌شود که وقتی کدخدای روستا می‌میرد، او را جانشینش می‌کنند. این متن به طور کامل روایی است و با شکل خاطره نوشته شده است. در آن به لحاظ داستانی، هیچیک از عناصر پیرنگ بر روی محور خود، قرار نمی‌گیرند تقابل کمشکش و گره ایی در اثر وجود ندارد، ضمن آن که اوج و فرود ی هم در آن نیست. حتی لحن و فضا و ریتم داستان نیز به شدت روایتی و خاطره گونه است. یک دیالوگ هم در اثر وجود ندارد و راوی موضوعی تاریخ مصرف دار را روایت می‌کند. و لذا بنا به تعاریف ذکر شده در قالب خاطره می‌گنجد.

جلد ۲: داستان " دیوانه جبهه "

سخن از نوجوانی است که خود را به دیوانگی می‌زند و به دکتر رشوه می‌دهد که بگوید درمان دیوانگی‌اش جبهه رفتن است. دکتر این کار را می‌کند و او روانه جبهه می‌شود. عیار داستانی این اثر بیشتر است و عناصر داستانی بیشتری نسبت به سایر متن‌ها دارد. اما به لحاظ درونمایه موضوع مناسبی - به خصوص برای نوجوان - به نظر نمی‌رسد. اینکه موضوع رشوه را در ذهن

مخاطب کودک و نوجوان جا می‌اندازد - در متن دیگری نیز این موضوع به کار برده شد است - و اینکه به وسیله رشوه می‌توان خیلی کارها کرد، از این جمله هستند. یادمان است محتوای آثار کودک و نوجوان در عین آشنا کردن آن‌ها - به طور غیر مستقیم - با معیارهای اخلاقی در موضوع مبارزه با مشکلات زندگی و نحوه چیرگی بر آن، و از آن مهم‌تر امید به زندگی و روی پای خود ایستادن را در کودک و نوجوان نهادینه می‌کند. لذا به محتوای این آثار هرچند در قالب لطیفه و طنز، باید توجه ویژه داشت.

جلد دو: جاسم رمبو:

یکی از اسرای عراقی به نام جاسم، اذیت و آزار بسیاری دارد و کنترلش سخت است. او فرمانده‌اش را می‌کشد، و در زندان نیز با قاشق غذا خوری، چهل متر زمین را می‌کند که فرار کند، اما سر از فاضلاب در می‌آورد. او را سه روز در حمام نگاه می‌دارند و او خود را با چهل صابون خوش بو می‌شوید، تا بویش برود. فرمانده سعی می‌کند او را با دویست یا سیصد اسیر عراقی عوض کند، تا از شرش خلاص شود، اما موفق نمی‌شود. او این تعداد را به ششصد هم می‌رساند.

نویسنده شخصیت جاسم را به رمبو، که یکی از شخصیت‌های شناخته شده فیلم‌های خشن و هیجانی بیگانه - به لحاظ کشت و کشتار - است، تشبیه کرده، و این لقب را به او داده است - مطلبی که می‌تواند برای برخی نوجوانان به دلیل هیجانی که دارد، جذاب باشد - همان طور که گفته شد هیجان یکی از عواملی است که نوجوان را به خوانش کتاب ترغیب می‌کند. به این ترتیب نام این متن خود می‌تواند مخاطب نوجوان را برای مطالعه جذب کند .

نویسنده در روایت این خاطره، و در توصیف رفتار شخصیت‌ها، از زبان خود نوجوان استفاده کرده است. این نیز موجب جذب نوجوان می‌شود. همچنین موضوعی که برای روایت خاطره مطرح شده، برای بسیاری از نوجوانان - به خصوص پسران - جذابیت دارد.

جلد ۲ - عمو پفکی:

عمو پفکی با وانت خود برای رزمندگان خوراکی می‌آورد. اواز پشت بلندگو همه را به ادامه مبارزه دعوت، و همچنین آن‌ها را تشویق می‌کند. وقتی او می‌آید همه با خبر می‌شوند. چه آن‌هایی که خوابند، و چه آن‌ها که بیدارند. اما او خبر دارد نمی‌شود که نیروهای خودی به دشمن پاتک زده‌اند و تک آن‌ها را برای حمله جواب داده، و سنگرها را تخلیه کرده و عقب رفته‌اند؛ در واقع او متوجه نمی‌شود که عراقی‌ها در سنگرهای آن‌ها مستقر شده‌اند. به این ترتیب او مستقیم به سوی عراقی‌ها می‌رود، و اسیر آن‌ها می‌شود.

آشنایی مخاطب نوجوان با نوع شخصیت‌های داستان‌های دفاع مقدس از اهمیت بسیاری برخوردار است. چه ممکن است برخی کودکان و نوجوانان در ذهن خود از رزمندگان، شخصیت‌هایی خشن و بدخلق تصویر کنند. در حالی که آشنایی نزدیک نویسنده با این شخصیت‌ها، و روایت از آن‌ها، می‌تواند حقیقت وجود آن‌ها را بنمایاند. شخصیت‌هایی که در عین حالی که با سخت‌کوشی و جدیت تمام با دشمن می‌جنگند و یا در مقابل آن‌ها ایستادگی می‌کنند، و حتی جان خود را فدا می‌کنند، همان‌هایی هستند که بسیار رئوف و خوش‌رو، و مهربانند. این مطلب در محاورات و دیالوگ‌های رمان و داستان‌های بزرگسالان نیز بسیار دیده می‌شود. این خاطره نیز اشاره به پیر مردی خوش مشرب دارد که روحیه‌اش مانند بقیه رزمندگان شاد است. او در حین

رساندن خوراکی به رزمندگان موجبات شادی و تقویت روحیه آنها را - در حدی که از او بر می آید - فراهم می کند. شاید ظاهر امر نشان از این امر داشته باشد که او - عمو پفکی - با آمدنش سبب بشود که رزمندگان بی خواب شده و یا عراقی ها با سرو صدایی که او از بلند گو پخش می کند، بیشتر حمله کنند، اما در واقع وجود او برای رزمندگان دلگرمی است، و با شنیدن صدای او رزمندگان احساس امنیت بیشتر کرده، و به یاد می آورند که هنوز در کنار هم هستند و هنوز اتفاقی آنها را از هم نگرفته.

این مطلب برای نوجوانان جالب است که بدانند در بین بسیاری از جنگ-هایی که در دنیا رخ داده است، موضوع روحیه شاد و بالا و بزله گوی بسیاری از رزمندگان ایرانی کم نظیر و مثال زدنی است. مطلبی که توسط همین داستانها و رمان ها - کودک و نوجوان و بزرگسال - به مخاطبان شناسانده می شود. همچنین توجه به این امر می تواند امتیازی برای نویسندگان اثر محسوب شود. و امیریان از این امتیاز دور نمانده است.

لازم به تذکر است که با توجه به خاطره بودن این متن ها، نقد آنها نیز در راستای خاطره انجام می شود؛ و در واقع در نقد بیشتر این بخش ها شخصیت پردازی ها و عناصر داستانی، با شکل داستانی، مورد توجه قرار نمی گیرند، چرا که خاطره بهره کاملی از عناصر داستانی - به اندازه داستان - نمی برد.

جلد ۲: داستان "یک قدم دور از جبهه":

وقت نماز جماعت عقربی به پیش نماز نزدیک می شود. او مجبور می شود مرتب یک قدم به عقب رود و بقیه هم که به او اقتداء کرده اند، بعد از هر بار

به عقب آمدن پیش نماز، یک قدم به عقب می‌روند. بعد مشخص می‌شود یک عقرب به پیش نماز نزدیک شده است.

این متن هم با شکل روایی بیان شده، و به داستان خاطره نزدیک است. کمی پر گوئی سبب شده است ایجاز داستانی نیز از بین برود. «حاج آقا قامت بست، ما هم بستیم، حاج آقا یک قدم عقب آمد، حاج آقا رکوع رفت ما، حاج آقا دوسجده و... حاج آقا قنوت و...» مطلب مهمی که می‌توان در امر داستانی شدن اثر به آن اشاره کرد این است که متن‌ها بهره کم تری از وجود عناصر زنده‌ی خارج از موضوع داستان برده‌اند. عناصری که بتواند زنده و فعال بودن داستان را با عیار بیشتری نشان دهد. به عنوان مثال صدای توپ و گلوله و .. هنگام نماز خواندن. صدای هواپیمای عراقی، صدای آمبولانس. صدای بی سیم خودی یا عراقی و .. بهره بردن از این عناصر حین روایت داستان، و هم چنین وجود دیالوگ‌های بیشتر می‌تواند به داستانی شدن خاطره کمک کند.

مطلبی که در آثار کودک و نوجوان قابل توجه است ساده نویسی است. نویسنده در این پنج جلد و در بقیه آثار خود، به این مطلب توجه داشته. اما این را هم باید در نظر داشت که ساده نویسی زیاد سبب ترویج ساده پسندیمی شود؛ در واقع این امر مانع به کارگیری تفکر مخاطب نوجوان به خصوص نوجوان می‌شود. بکارگیری زبان ساده و بیان سلیس خود مهارت‌هایی را می‌طلبد که در اغلب آثار نویسندگان کودک و نوجوان لحاظ می‌شود. این مهارت‌ها اشاره به غنایی دارد، که در همین زبان ساده و بیان روان مستطر است، و آن را از فقر زبانی دور می‌کند. فقر زبانی نیز سبب عدم بکارگیری خلاقیت در نوجوان می‌شود. مهم‌ترین کارکرد ادبیات کودک و نوجوان بکارگیری خلاقیت آن هاست. طنز - نه لطیفه و خنده و شوخی - یکی از بهترین

محمل‌ها برای واداشتن مخاطب به فکر، و ایجاد خلاقیت در اوست. طنز می‌تواند این غنا را در خود داشته باشد و معنا و مفهوم اثر را در لایه‌های خود بگنجانند. مخاطب کودک و نوجوان با کنکاش در باب دریافت مفهوم طنز - چه تلخ و چه شیرین - به این مهم دست می‌یابد. اگر متن با خنده و شوخی و مسخرگی به پایان برسد، مفهوم واقعی طنز خو را نشان نمی‌دهد. چرا که یادمان است که مفهوم طنز با خنده و شوخی و لطیفه فرق دارد.

جلد ۳: داستان "تصادف خوش یمن"

موضوع تکراری اصرار نوجوان برای به جبهه رفتن و قبول نکردن مأمور اعزام به جبهه و تصادف نوجوان با ماشین فرمانده. و این که فرمانده از او رضایت می‌خواهد و نوجوان شرط می‌گذارد که اگر او را به جبهه بفرستند، رضایت می‌دهد. - تکرار موضوع نوجوان کم سن و سالی که می‌خواهد به جبهه برود، و خانوادهاش مخالفند، هم در رفاقت به سبک تانک و هم در ترکش‌های ولگرد - گرچه جذابیت‌های شوخی و خنده تا حد زیادی این مشکل را کم می‌کند، ولی هر خواننده‌ای بی‌درنگ متوجه این تکرار خواهد شد. یکی از عوامل این تکرار نگارش تعداد زیاد این داستان‌ها و چاپ بلافاصله و حتی بدون ویرایش آن‌ها است. نویسنده به جای پنج جلد ترکش-های ولگرد، می‌توانست به دو جلد از آن رضایت داده، تا موضوع تکرار در داستان‌ها کم‌تر شوند. و یا در یک جلد خاطره و یک جلد داستان و در یک جلد دیگر داستان خاطره هایش را به چاپ برساند.

جلد ۳: صد تا جلو صد تا عقب:

چند بسیجی داوطلبانه به جبهه می‌روند. فرمانده وقتی مطمئن می‌شود که آن‌ها آموزش سلاح و تیر اندازی دیده‌اند، آنها را به خط مقدم می‌فرستد. آن‌ها نمی‌گویند که از خمپاره اطلاعی ندارند. دیده‌بان به بی‌سیم چی مرتب فرمان آتش را برای صد تا عقب و جلو، ویا دویست تا و... را می‌دهد. بسیجی‌ها که از خمپاره اطلاعی ندارد، با هر دستور، آن را از زمین کنده و مرتب جا به جا می‌کنند. بعد توسط گروه‌بان متوجه می‌شوند که منظور از صد، یادویست تا و... صد درجه ویا دویست درجه است.

داستان جذابیت‌های طنز گونه خود را دارد. یکی از دلایل موفقیت هر اثر ادبی میزان تقاضای مخاطب برای خرید آن است. این طور که گفته شده این مجموعه در مدت کمی به چاپ دوم رسیده و این حکایت از این موفقیت دارد. اما همان طور که گفته شد اگر در چاپ‌های بعدی داستان‌های این مجموعه، خاطره‌ها از داستان‌ها جدا شوند - که البته این متن هم ویژگی‌های خاطره را دارد - شاید درصد این موفقیت بیشتر شود. چرا که شاید این مجموعه توانسته به برخی نیازمندی‌های مخاطبان خود پاسخ دهد که به چاپ بعدی رسیده است. این نیازها را نوجوان می‌تواند از قالب زبان ساده و طنز واره آن، اطلاعات نویسنده از اوضاع جنگی و جبهه‌ها، و هیجان و احساس مربوط به جنگ کتاب و... - کسب کرده باشد. در باب عکس‌های این متن نیز باید گفت که متناسب با داستان و قابل درک هستند؛ و مخاطب می‌تواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند.

جلد ۳: فراری :

حمید باکری قرار است به دیدن مهدی باکری - برادرش - برود. مهدی که از تأخیر حمید نگران شده، نامه او را که از آخن آلمان فرستاده بود، دوباره می‌خواند. مهدی هزینه تحصیل برادرش را می‌داده، و حمید در نامه از او تشکر می‌کند. آن‌ها در جلسه‌ای با همت گفتگو می‌کنند. حمید متوجه می‌شود مردی که به نظرش ساواکی آمده، همان همت است، و همت هم می‌گوید همین شک را در مورد او کرده است. هردو برای در امان ماندن از آسیب دیگری نیمه راه از اتوبوس پیاده شده و پای پیاده تا قرار گاه آمده اند. آن‌ها بعد از شناخت هم، یکدیگر را در آغوش گرفته و می‌بوسند.

در این متن فاصله‌ای بین شخصیت‌ها وجود ندارد. اگر این روایت را خاطره در نظر بگیریم چندانی ایرادی هم نمی‌توان بر این مطلب و همچنین و سایر عناصر داستانی، و پیرنگ گرفت. اما مطلب مهمی که در نامه حمید باکری برای برادرش عنوان شده، این موضوع که او در آخن آلمان درس می‌خوانده، از زبان خودش برای برادرش ذکر می‌شود. در حالی که برادرش مهدی خود می‌داند که او مشغول تحصیل در آلمان است. «من در شهر آخن تحصیل می‌کنم. ص ۳۲.» تذکر این امر به طور مستقیم حتی برای یاد آوری هم ضرورتی ندارد، چرا که باعث ضعف زبان و نثر می‌شود.

شخصیت‌های این متن همه واقعی هستند. مکان‌ها و محل‌های شناخته شده، و سند و مدرک‌های قابل استخراج از متن به خاطره بودن آن بیشتر دامن می‌زنند.

جلد چهار : داستان "مارادونا در سنگر":

در حالی که آتش گلوله و خمپاره و توپ دشمن، بی امان بر سر نیروهای خودی فرو می‌ریزد، رزمنده‌ای به نام ناصر، با نگرانی به داخل سنگرهای عراقی‌ها که به دست خودی‌ها افتاده است، می‌رود و بدون اینکه چیزی با خود بیرون بیاورد، با ناراحتی بیرون می‌آید، و به سنگر دیگر می‌رود. او در جواب دوستش که از او می‌پرسد به دنبال چه چیز یا چه کسی می‌گردد؟ می‌گوید می‌خواهد روزنامه یا مجله‌ای پیدا کند تا ببیند که نتیجه فینال جام جهانی که روز گذشته در مکزیک انجام گرفته به کجا رسیده است.

نقد: این متن هم تمام مشخصات خاطره را دارد. در این خاطره نویسنده موضوع مورد علاقه نوجوان را انتخاب کرده است. "فوتبال و جام جهانی." شخصیت اصلی "ناصر" به دنبال روزنامه، یا مجله‌ای می‌گردد که جدید باشد و خبر دیروز را برای عراقی‌ها ارسال کرده باشد. این امر مستلزم این است که برای نیروهای عراقی، هر روز نشریه‌های مختلفی به جبهه، و آن هم خط مقدم ارسال کنند. آن هم در زمانی که عملیات مهمی در همان روز و روز قبل انجام گرفته که طی آن ایرانی‌ها توانسته اند شهر مهران را پس بگیرند و سنگرهای دشمن را به تصرف خود درآورند. این مطلب نمی‌تواند هماهنگی چندانی با روابط علت و معلولی اثر داشته باشد. حتی اگر بشود هر روز، برای عراقی‌ها روزنامه ایی را به جبهه ارسال کنند، مجله ایی که روزانه باشد و بتواند برایشان ارسال شود، و حاوی تازه‌ترین خبرهای روز باشد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. چون مجلات یا هفتگی هستند یا ماهانه و یا فصلنامه و سالانه. لذا این امر چندان امکان‌پذیر نیست. از طرفی در بحران عملیات که گلوله و خمپاره و

توپ بر سر نیروهای خودی می‌بارد و عده ایرا که به اسارت گرفته اند، به پشت جبهه منتقل می‌کنند، کسی نمی‌تواند همه چیز را نادیده بگیرد و با خیال راحت به سراغ مجله و روزنامه، آن هم در سنگرهای دشمن بگردد. که احتمال هر گونه خطری هنوز در آن‌ها وجود دارد. و در نهایت این که اگر هم موارد ذکر شده امکان پذیر باشد، این موضوع از نظر محتوایی با اشکال روبرو می‌شود. چرا که نشان از توجه سران نیروهای عراقی به سربازانشان در جبهه دارد و همچنین دلیل بر روشنفکری و فرهنگی بودن صدام و عواملش است که این هم منطقی نیست. چراکه در جریان جنگ شنیده نشده که رژیم بعثی چنین رفتار روشنفکرانه و انسان دوستانه‌ای با سربازانش داشته باشد. و در واقع از سنگر عراقی‌ها همه چیز گزارش می‌شده، مگر روزنامه و مجله روزآمد.

شاید اگر نویسنده به جای مجله و روزنامه روزآمد به دنبال رادیو، یا تلویزیون‌های کوچک باطری دار و یا مواردی از این دست می‌گشت موضوع منطقی‌تر به نظر می‌رسید. اما این که اثری در قالب خاطره و یا لطیفه و طنز قرار بگیرد نمی‌تواند سبب شود که محتوا و یا روابط علت و معلولیش نادیده گرفته شود. محتوا مهم‌ترین اصل در داستان کودک و نوجوان است که مبتنی بر اصیل‌ترین خصوصیات انسانی است که در آثار دفاع مقدس کودک و نوجوان می‌تواند بیشترین کاربرد را در تقویت عشق به عدالت و مبارزه با ظالم و متجاوز و ستمگر در کودک و نوجوان، خود را نشان دهد. و روابط علت و معلولی اثر در هر شکل و قالبی، اشاره به ارتباط منطقی وقایع با موضوع و هدف اثر دارد، که حتی در خاطره هم مورد توجه قرار می‌گیرد.

جلد چهار: داستان "صدتا به راست و صدتا به چپ"

این متن روایتی است از بچه‌های داوطلبی که تازه به جبهه آمده‌اند و نمی‌دانند صد درجه به راست، با مفهوم صد متر به راست یا چپ فرق دارد. این معما در انتهای اثر حل می‌شود. به این ترتیب متن باز به سوی لطیفه، و خاطره با مشخصات ذکر شده گرایش پیدا می‌کند، ضمن این که عیار خاطره در آن بالا است. و این که به طور معمول اکثر داوطلبان موادری از این دست را می‌آموزند. کما اینکه اگر نوجوانانی در بین رزمندگان با چنین موضوعی آشنایی نداشته باشد، سایر رزمندگان از آن آگاهند. این مطلب هم می‌تواند محتوای اثر را مورد سوال قرار دهد.

جلد ۵: از چهار متن اول کتاب سه متن آن خاطره، و دیگری داستان است. خاطره اول "جنگ با تو کاری ندارد" جوانی که معافی‌اش را می‌گیرد و خوشحال می‌شود، و به جبهه می‌رود. او به این وسیله می‌خواهد خود را به جبهه برساند و در عملیات شرکت کند. خلاصه اثر خود نشانگر خاطره بودن آن است. این اثر توصیفات داستان گونه دارد ولی به داستان نزدیک نمی‌شود. نکته قابل ذکر این است که در تمام این خاطرات توجه شخصیت اصلی برای رفتن به جبهه نشان از توجه و درک او نسبت به موضوع موجود در اجتماع و جامعه‌ای دارد که او در آن زندگی می‌کند. او احساس تعهد دارد و می‌خواهد پا به پای بزرگسالان از وطن خود دفاع کند. و این به لحاظ محتوایی با ارزش است.

جلد ۵: داستان دوم در همین جلد "جنگ با تو کاری ندارد" داماد فرمانده لشکر که فرمانده خواب آلود را می‌اندازند توی حوضچه آب سرد که

خواب از سرش بیرون برود تا بتواند در جلسه مهمی شرکت کند. فرمانده برای جبران شخصی را که این کار را با او کرده، او را به عنوان این که دامادش باشد به منزلش می‌فرستد ولی خواهر او نوزادش را بغل او می‌گذارند. لطیفه و شوخی و خنده بیشترین بخش این اثر را چه به لحاظ معنا و چه به لحاظ نوع اثر، تشکیل می‌دهد. فرمانده‌ای که هم از جریان پیش آمده عصبانی شده و هم به وجه شوخی آن توجه دارد.

جلد ۵: داستان چهار "آبجی ماشالله"

این اثر نیز روایتی است از نوجوانی که پدر بزرگش وصیت کرده بعد از او نام فرزند پسرش را که در راه است، ماشالله بگذارند، آن‌ها نیز این کار را می‌کنند. اما فرزند به دنیا آمده دختر است. راوی که پسر نوجوانی است و بعد از او به دنیا آمده، و سیزده سال دارد و آرزو دارد به جبهه برود. چندین بار سعی کرده بی‌خبر به جبهه برود ولی پدرش متوجه شده و او را تنبیه کرده است. عاقبت او لباس خواهرش را می‌پوشد - که کسی متوجه او نشود، - و با شناسنامه او به جبهه می‌رود.

این متن برخی عناصر داستانی را در خود دارد. اینکه روایت از زمان حال شروع می‌شود، و به یاد آوری از گذشته می‌رسد، و دوباره به زمان حال بر می‌گردد، آن را به داستان نزدیک کرده است. همچنین برخی توصیفات داستانی نیز و چند خط آخرین صفحه نیز اشاره به این امر دارد. اما در حالت داستانی خود نیز با چند مورد مهم روبرو است. اول این که داستان کوتاه باید زمان و مکان محدود داشته باشد ولی زمان این داستان به بیش از هفده سال می‌رسد.

مطلب دیگر در این متن، نثر آن است که یک دست نیست. دارای غلط است و با شتابزدگی بیشتری نسبت به بقیه نوشته شده، و به ویرایش نیازمند است.

به طور کلی در مجموعه ترکش‌های ولگرد بیشتر مفاهیم - حتی برای گروه ج - در سطح قرار گرفته اند. و در بسیاری موارد عنوان، متن را لو می‌دهد. و لذا تلاش در دریافت مفاهیم، به تلاشی که برای دریافت درونمایه لازم است، نمی‌رسد. مطلب دیگر این است که برخی از مفاهیم این مجموعه مناسبتی با نوجوان ندارند. حتی مطرح کردن برخی از آن‌ها مانند: «در ده ما رسم است اگر پسری دختری را بخواهد و به او ندهند، می‌تواند او را بدزدد. بعدش هم دیگر هیچ کس نمی‌تواند اعتراض کند. فوقش از خانواده دختر یک کتک می‌خورد. جلد ۵ آبجی ماشالله» و جلد ۲، داستان در جستجوی قهرمان - و دکتري که رشوه می‌گیرد تا به دروغ به پدر و مادر نوجوان بگوید که این دیوانه شده و باید به جبهه برود، و برخی دیگر، به نظر ضروری نمی‌رسد. همچنین موضوع پدر جوانی که به همه رشوه می‌دهد تا به مأموری که برای تحقیق در مورد پسرش آمده است، دروغ بگویند که نوجوانش را به جبهه نبرند. او خود نیز دروغ می‌گوید. و همراه با بقیه، به نوجوان صفات و القاب ناخوش آیندی را به پسر نسبت می‌دهند. - دیوانه جبهه ج ۲-.

تصاویر به کار برده شده در اثر از گویایی مطلب و ارتباط آن با موضوع حکایت دارند. کاغذ و جلد مرغوب هستند.

در باب مفهوم طنز

با تأکید به اینکه طنز کار کرد بسیار مهمی در داستان دارد، باید گفت یک داستان ابتدا باید از تمام عوامل، عناصر داستانی و در واقع مختصات کامل داستان

برخوردار باشد، تا در مرحله بعدی به حیطه طنز نزدیک شده، و سپس با گنجاندن مفهوم مهم‌تری به طنز برسد. ضمن این که طنز خود دارای مختصات مهمی است که باید با شوخی، مسخرگی، هجو، هزل، مزاح، لودگی، لطیفه - که هر یک مفهوم جدا گانه‌ای دارند - اشتباه گرفته نشود. این خیلی مهم است که طنز در معنای اصلی خود به کار برود. به این ترتیب که طنز در لغت با معنی خود در ادبیات فرق دارد. طنز در لغت با شوخی و مسخرگی هم خوانی دارد، اما در ادبیات مفهوم بالاتر و مهم‌تری پیدا می‌کند. طنز در ادبیات به معنای نشان دادن ضعف‌ها و کمبودها و اشکالات و ناهنجاری‌ها است. و پیوسته به طور غیر مستقیم و با تلمیح و اشاره بیان می‌شود. هدف طنز در ادبیات اصلاح مواردی است که به آن اشاره می‌کند در برخی موارد برای موضوع‌های فلسفی و دینی و سیاسی و اجتماعی نیز به کار می‌رود. طنز می‌تواند تلخ و گزنده، مثل داستان‌های گروتسک باشد. و یا در داستان‌هایی با مفهوم هیچ‌گرایی و پوچ‌گرایی خود را نشان دهد. در برخی آثار ناتورالیستی طنز تلخ و سیاه دیده می‌شود. طنز در برخی موارد می‌تواند آرام و ملایم باشد. و بیشتر برای همدردی و دلسوزی به کار رود. نوشتن طنز به توجهی دقیق و عمیق از مطلب مورد نظر نیاز دارد که اشاره بر انتقاد، تناقض، بی‌ثباتی، معایب و نواقص دارد. توجهی که در بسیاری از آثار معمولی‌تر وجود ندارد. به عبارت دیگر طنز به درک عمیق و عقلانی چه در باب نوشتن و در باب خواندن اثر نیاز دارد. از میان طنزهای ایرانی می‌توان به برخی از آثار جمalzاده، مانند "صحرای محشر" اشاره کرد و نیز می‌توان به اثر معروف عبید زاکانی - در نوع ساده‌تر - "موش و گربه" اشاره کرد. در رمان قدیمی "دن کی شوت" اثر سروانتس نیز می‌توان مفهوم طنز را جستجو کرد. بسیاری از داستان‌های کوتاه چخوف نیز مفهومی طنز گونه دارند که لبخندی تلخ را بر لبان مخاطب

می‌نشانند. طنزی که در اشعار سعدی است بسیار جذاب و شاخص است. با توجه به موارد ذکر شده، وجود طنز در مجموعه ترکش‌های ولگرد بسیار نادر است. در طنز به طور مستقیم از عبارات و جملاتی چون هر هر خندیدیم و یا از خنده ریشه رفتیم و... استفاده نمی‌شود - هر چند مخاطبش نوجوان باشد - و آنچه که به عنوان طنز در این مجموعه از آن یاد می‌شود، لطیفه است. لطیفه بودن این آثار زمانی ثابت می‌شود که متن‌ها با موقعیتی غافلگیر کننده در انتها روبرو می‌شوند. که از نظر ساختاری نیز اثر را با لطیفه بودن خود ثابت می‌کنند. این در حالی است که در مشخصات کتابنامه اثر نیز آن را در گروه لطیفه، هجو و طنز قرار داده اند. این نشان از آگاهی کتابدار فهرست نویس، یا ناشر محترم است. با توجه به این که هجو با هزل فرق دارد، و این که هجو نیز خود معنای شوخی و خنده را می‌دهد، این سه نام برای این پنج جلد حساب شده و اصولی است.

امتیاز :

بزرگ‌ترین امتیاز این مجموعه، توجه به نفس عمل نویسنده است. چرا که او خواسته است برای مخاطب کودک و نوجوان از دفاع مقدس بنویسد، و مهم‌ترین که در این ارتباط توجه به شادکردن و خندان او نیز دارد. مطلب دیگر و یا امتیاز دیگر توجه به احساس وظیفه و تعهدی است که بسیاری از نوجوانان در سنین کم در زمان جنگ در خود احساس می‌کردند و به همین دلیل سعی داشتند با تمسک به هر وسیله، خود را به جبهه برسانند تا در مقابل دشمن متجاوز بایستند. این مفهوم هرچند که امروز در آثار امیریان و بسیاری دیگر از نویسندگان تکراری می‌نماید، ولی در زمان خود دارای ارزش بوده و از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است.

۱۰. تو در باغی و من در پشت دیوار

نقد هامون و دریا

از عباس جهانگیریان

قصه هامون و دریا، اثر عباس جهانگیریان، متولد ۱۳۳۳ است، که در ۸۸ صفحه-در ویرایش سال ۱۳۸۸ - توسط موسسه فرهنگی منادی تربیت به چاپ رسیده است. چاپ قبلی این کتاب در سال ۱۳۷۸ توسط کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، با کارگردانی ابراهیم فروزش، به فیلم سینمایی تبدیل شد که موفق به دریافت پروانه زرین و لوح سپاس بهترین فیلمنامه از سوی هیئت داوران بخش مسابقه ۲۲ جشنواره فیلم کودک و نوجوان همدان، و همچنین تندیس و لوح سپاس بهترین فیلم جشنواره ۲۲، انجمن منتقدان و نویسندگان سینمای ایران شده است.

جهانگیریان در پرونده خود آثاری در قالب‌های فیلمنامه، نمایشنامه، مقاله، پژوهش، رمان و داستان دارد. چند نمونه از آثار او عبارتند از: رمان توران تور، رمان تاریخیابن مقفع، و فارابی، باز نویسی حکایت‌های چهار مقاله نظامی عروضی، شازده کدو، جنگ که تمام شد بیدارم کن، رمان ترکه انار، رمان خواب دختران چپ نیست و...

خلاصه هامون و دریا اشاره دارد به نوجوانی به نام "هامون" که در پیر دره با مادر بزرگش "بی بی گوهر" زندگی می‌کند. او در حادثه زلزله پدر و مادر خود را از دست داده. مادر بزرگش خادم پیر درخت است. او با در آمد مختصری که هامون از راه نوشتن عریضه برای زائران پیر درخت، به دست می‌آورد، گذران زندگی می‌کند. هامون صدای خوبی دارد و تار هم می‌زند. مردم روستا به او اطمینان دارند و تمام خواسته‌ها و حاجات و خود را به اومی گویند تا بنویسد و به درخت دخیل کند. هامون دختر عمویی به نام دریا دارد، که قالی می‌بافد و پدر خود را نیز از دست داده. هامون به او دل بسته است. بیشتر اهالی روستا این را می‌دانند. اما گلبانو مادر، و توفان برادر دریا، با این وصلت موافق نیستند. بهانه آن‌ها برای این مخالفت بیکاری و فقر هامون است. هامون و دریا با مشکلات زیادی در این ارتباط روبرو می‌شوند تا زمانی که دریا به بستر بیماری می‌افتد و بین تمام خواستگاراننش - که هفت نفرند - فقط هامون همراه توفان به برکه آهوان می‌رود و برای دریا ماهی سیاه می‌آورد. دریا ماهی را زنده می‌خورد و بهبودی می‌یابد.

نقد: هامون و دریا رمانی در قالب واقعیت گرا (رئالیسم)، در ژانر اقلیمی و خانوادگی است. مکان آن تربت جام، و روستای پیرآباد، است که پیر درخت - زیارتگاه اهالی روستا - در آن واقع شده است. مکان‌های دیگر رمان تربت حیدریه، و قمصر کاشان و... هستند. اشاره به این مکان‌ها عیار واقع گرایی رمان را بالا می‌برد. این اثر به لحاظ ساختار کلی، و ساختار پیرنگ از نقاط قوت بسیاری برخوردار است. به خصوص اگر در قالب آثار کلاسیک بررسی شود، مشاهده می‌شود که به اکثر قوانین و چارچوب‌های داستانی پای بند است. چرا که توانسته است باتکیه بر عناصر داستانی، و وحدت بین آن‌ها عمل داستانی

را تا به انتها مطابق اصول کلاسیک داستان نویسی به پایان ببرد. شخصیت پردازی کامل در قالب شخصیت‌ها، آن‌ها را از پویایی کامل در ارتباط با حوادثی که با آن درگیرند، قرار می‌دهد. به این ترتیب که شخصیت‌ها به شکل پدیده‌ای پدیدارشناسانه وارد داستان شده و توانسته‌اند با شکل معنایی، خود را تعریف کرده و از عهده وظایفی که بر شانه‌شان گذاشته شده، به طور کامل بر آیند. در واقع شخصیت‌ها در قالب هر یک از انواع تعریف شده خود، یعنی شخصیت‌های تیپیک (نوعی) قراردادی، جامع (همه جانبه) ساده و... قرار گرفته، و باگره‌هایی درگیر، و با کسی یا کسانی به کشمکش افتاده، و در نهایت در اوج و فرودی منطقی به گره‌گشایی می‌رسند. به این ترتیب هریک از عناصر داستانی این اثر در هرم فریتاک به جای خود می‌نشینند. شخصیت اول رمان هامون است، که در کنار دریا، شخصیت اصلی بعد از او، با نقشی همه جانبه یا جامع - با وجود نوجوانی - به ایفای نقش می‌پردازند. این شخصیت‌ها در عین همه جانبه بودن، از شخصیت‌پردازی ساده نیز برخوردارند. و شخصیت‌های مقابل هامون و دریا، از خانواده دریا توفان - برادر - و گاهی نیز گل بانو - مادر دریا - و خواستگارش سالار، سلیمان، مراد، داوود، وهاب هستند. که شخصیت‌های اصلی در کشمکش با یک‌یک آن‌ها قرار می‌گیرند. فاصله شخصیت‌های اصلی از هم، و همچنین فاصله‌های شخصیت‌های اصلی از فرعی، و فرعی‌ها از هم، به گونه‌ای در نظر گرفته شده که می‌توان آن‌ها را به راحتی از جایگاه، طبقه خاص خود، استخراج کرده و به خوبی با آن‌ها همذات‌پنداری کرد. گل بانو و توفان شخصیتی تیپیک و ساده دارند که به راحتی می‌توان رفتار و گفتار آن‌ها را حدس زد. این نوع شخصیت‌ها در اکثر داستان و رمان‌ها دیده می‌شوند. با توجه به آنچه گفته شد، رمان بر پایه

شخصیت استوار، و در واقع رمان شخصیت محور است. شخصیت‌هایی که قطعیت داشته و متفاوت با بی‌نشانی و بی‌هویتی، و انزوا طلبی شخصیت‌های داستان‌های امروزند.

در باب ساختار پیرنگ باید گفت یکی از عناصر پیرنگ که در این رمان از نقطه قوت بالایی برخوردار است، و سبب کشش آن شده است، عنصر تعلیق است. تعلیق این اثر سبب شده که مخاطب تا انتها با داستان برود. و قرابتی با حکایت و قصه‌های قدیمی و کهن پیدا کند. همچنین این رمان با وجود این که داستان و موضوع و ساختاری قدیمی دارد، و روایت آن نیز خطی است، و حتی منظرگاه نویسنده نیز دانای کل - قدیمی‌ترین زاویه دید - است. توانسته با تمرکز بر عناصر مهم تر، در قالب یک رمان، یا داستان بلند کامل بگنجد. این نشان می‌دهد که جذابیت اثر، ارتباط چندانی با پیچیدگی‌ها و برخی فرم زدگی‌های امروزی ندارد. رمان و داستان ایرانی می‌تواند در عین سنتی بودن، جذابیت خود را حفظ کرده و موفق هم باشد. شخصیت پردازی کامل، در این اثر مانند شخصیت‌های ماندگار در ادبیات داستانی کلاسیک، به این امر قوت بیشتری می‌بخشد.

درونمایه این اثر همان مضمون و مفهوم آن است، که در لایه‌های اولیه قابل درک است. در واقع این رمان به دلیل سادگی موضوع، درونمایه سختی را که بشود از لایه‌های زیرین آن استخراج کرد، بر نمی‌تابد. لذا ابتدا با ایده و طرح - طرحی کامل - آغاز شده و سپس به موضوع و مفهوم اصلی خود رسیده است. مفهومی مبتنی بر عشق و علاقه‌ی پاک و الهی دو نوجوان نسبت به هم، و نگاه داشتن حریم آن، و مبارزه و ثابت قدمی هر دو برای رسیدن به هدف نهایی، لحظه‌ای از تلاش بازمی‌مانند. و این موضوعی است که در آثار امروزی کم‌تر به آن بر می‌خوریم. عشقی پاک و لایزال که طرفین به خاطرش

حاضر به هر نوع فداکاری و از خود گذشتگی هستند. همان گونه که هامون به خاطر دریا، و حتی بدون اطلاع او چند بار خود را به آب و آتش می‌زند. او یک بار به تنهایی با همه خواستگاران و برادر دریا درگیر می‌شود، یک بار به خاطر حرف‌های گل بانو به قمصر می‌رود تا به آن چه که گل بانو و توفان از او طلب کرده اند، برسد و دست پر برگردد. و یک بار هم برای درمان بیماری دریا - که زردی گرفته - تا پای جان خود را به خطر می‌اندازد. دریا نیز به خاطر او هم با خانواده و هم با خواستگاران درگیر می‌شود و در نهایت در غم فراق هامون خود را زندانی می‌کند، و بیمار می‌شود و تا پای مرگ پیش می‌رود.

یکی از مواردی که در ادبیات کودک و نوجوان باید در نظر گرفته شود، توجه به نیاز و خواسته‌های امروز آن هاست که در این راستا نو آوری و بداعت نیز جایگاه خود را دارد. هیجان، طنز، احساس بر انگیزی و... از سایر این موارد هستند. نویسنده کودک و نوجوان می‌تواند به روایت داستان و رمانی بنشیند که واجد هر یک از موارد ذکر شده باشد، اما خالی از مفهوم واقعی عشق. عشقی که در این اثر به آن توجه شده است. روایت از چنین عشق‌هایی در زمان ما که کم کم رو به زوال می‌روند، به نظر ضروری می‌رسد. در زندگی ماشینی امروز که صنعت و مال اندوزی، همراه با نظریه‌های ترقی، کم کم جای همه چیز را پر می‌کنند، بیشتر نوجوان و جوانان امروزی از طرق مختلف، با خیانت و خشونت و جنایت، آشنا می‌شوند. آن‌ها که در خانواده‌های خود به چنین گنجینه‌هایی در وجود مادر و پدر و سایر اقوام، دست یافته اند، کم‌تر در آسیب پذیری رسانه‌ها، و در نوع علنی‌تر خود، در جامعه قرار می‌گیرند. ولی آن‌ها که از داشتن چنین نعمتی در خانواده و بستگان و دوست و آشنا یان خود محرومند، ممکن است در خطر این آسیب‌ها قرار بگیرند. و لذا به نظر می‌رسد

گفتن از چنین عشق هایی، چه در قالب داستان و رمان، و چه دیگر وسائل ارتباط جمعی، نه تنها تأثیر منفی روی جوانان نمی‌گذارد، بلکه به جای آشنا شدن با خیانت و خبثات و زشتی، بار دیگر با نگاهی به فطرت خود، به اصول اصلی زندگی پیشینیان خود - از پیشینیان دینی گرفته تا اصل و نسب خود باز گردند. به نظر می‌رسد یکی از راهکاری‌های پالایش جامعه امروز دنیا پرداختن به همین امر-عشق - باشد. چه گفتن از زشتی‌ها، آن هم پی در پی در قالب فیلم و داستان و موسیقی، کم کم سبب می‌شود قبح آن از بین رفته، و چون امری عادی بین مردم رواج پیدا کند. لذا یکی از امتیازهای مهم این اثر، پرداختن به عشق آن هم در نوع پاک و بی‌آلایش آن است. این عشق گرچه زمینی است و لی توانسته چون گنجینه‌ای در وجودشخصیت، آن‌ها را به عشق آسمانی نزدیک‌تر کند، چه بسا کمک هامون به توفان که در حال نزار است - با وجود این که او بیشترین دشمنی را نسبت به او کرده، و با وجود این که حال خودش نیز مانند اوست - و بخشیدن تنها عنصری زندگی بخش هردویشان به او، یعنی تنها باقی مانده آبی که همراه دارد، او را از خود گرامی‌تر داشته و بر مرتبه فطری خود افزوده، و با عشق آسمانی قرابتی بیشتر پیدا می‌کند. او با وجود خستگی و تشنگی و گرما زدگی توفان را بر پشت خود سوار می‌کند و کشان کشان به جلومی برد. این امر نشان از این دارد که اگر هریک از خواستگاران دیگر دریا هم عاشق واقعی او بودند، چنین رفتاری می‌کردند، که نکردند.

استفاده از شعر، شعرهایی بومی با زبان ساده، که به نظر می‌رسد از خود نویسنده است، شاخصه‌های بومی اثر را بیشتر کرده است. اگر شناسنامه شعرها نیز در کتابنامه اثر قید می‌شد، و این که شاعر خود نویسنده است یا کسی دیگر، بهتر بود. اما مطلب مهم این است که شعرها با شکلی بسیار ساده و

کلاسیک سروده شده‌اند. و همین امر سبب شده موضوع اثر باور پذیرتر شود. مشخصه دیگر اثر گفتگوهای صمیمی و ساده آن است که برایش فونتی پررنگ‌تر انتخاب شده. این امر نشان از تأکید بر گفتگوها دارد، و این که گفتگو (دیالوگ)ها در راستای حرکت، و پیش برنده هستند. گفتگوها می‌توانند یکی از مهم‌ترین مولفه‌های انتخاب اثر برای فیلم باشند.

امتیاز: توجه به ادبیات روستا، فرهنگ و خرده فرهنگ‌های روستا نشینان در قالب عناصر بومی، که حکایت از آداب و رسوم و آئین‌ها و باورهای آن‌ها در بخش فضا سازی و محیط و فضا و مکان، و کنش‌های شخصیت‌ها دارد، امتیاز مهم این رمان است. این امر عیار بومی نویسی در اثر را بالا برده است. توجه به کویر و شاخصه‌های آن را در قالب در قالب ساز - دوتار - و آواز، اشاره به مردم تربت جام و تربت حیدریه و کویر و کاشان و قمصر و... سبب آشنایی و شناخت جوان و نوجوان با شهرها و روستاهای کشورش می‌شود. هامون تار می‌زند و این یکی از عادت‌های مردم این خطه است. او با دریا و تمامی اهالی روستا به وسیله همین ساز و آواز حرف می‌زند. و دریا جوابش را با میوه‌های باغ پدر، که گاهی در آب می‌اندازد، می‌دهد. از این نوع عشق - که شاید در متون کهن که بزرگ‌ترین وجه زیبا شناسانه آثار آن دوره است - بیشتر دیده می‌شود. ولی امروز هم هست و کم هم نیست. فقط باید آن‌ها را دید. سوال این جاست که امروز چه چیزی جز چنین عشقی می‌تواند جوان و نوجوان را با خود درگیر کند؟ آنچنان که درگیری‌های غلط دیگر را فراموش کرده، و یا به آن مبتلا نشود و به خطا نرود؟ شاید گفته شود امروز به اندازه نگاه تمام انسان‌ها، از انواع عشق وجود دارد. اما یادمان بماند که عشق بیشتر از یک زبان و مفهوم ندارد. همان که ریشه الهی دارد و پالایش می‌کند و تصفیه.

